



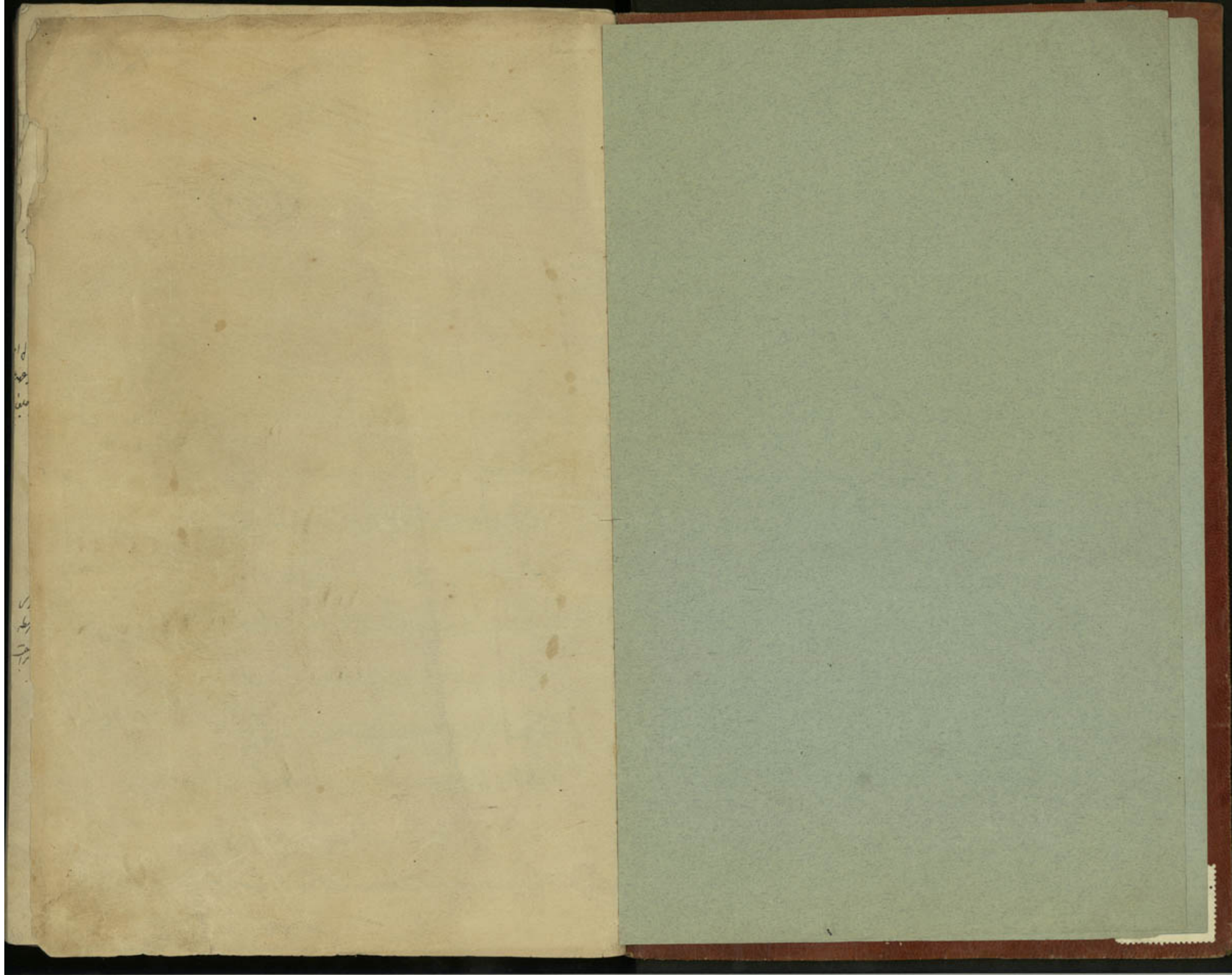
بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

		
کتابخانه مجلس شورای ملی		شماره ثبت کتاب
کتاب: سرگذشت ماداموازل و دولت بانیر		۵۰۵۵۷
مؤلف: میرحسین آغامدارالطه، مؤرخ خط قزاق		۹۰۰۲
موضوع: تاریخ		
شماره قفسه: ۳۴۳۵	۸۴۱۳	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۸۴۱۳

ست
دفتر



بسمه تبارک و تعالی

سرگذشت مادر ملول و مونت پانیر که بنحوا و نه شانه کون

در کتابخانه ملی فرانسه در شهر پاریس ضبط است

در این خطه و حسن خان پسر الله اسم مریم لقمه مونت پانیر و در میان مردم محض توقیر و احترام خطه مادر ملول
میگویند تولد م در شهر پاریس در اوایل جزائیه هزار و شصت و هشت و بیست و
میلادی (مطابق هزار و سی و هشت هجری) پدرم گاستون دوک اولین
مشهور میو برادر کمین لوی سیزدهم پادشاه فرانسه و پسر نازی چهارم پادشاه
فرانسه مادر م کاترین از خانوادۀ نجیبۀ مونت پانیر که در شهر فرانکو و گیز بود
توضیح آنکه بعد از تراض سلطنت از خانوادۀ سلطین و آل و مملکت فرانسه که آخر
پادشاه یحنا نوا ده و حایفه نازی سیم بود چون اولاد و کوری از خانوادۀ کور
باقی نمانده بود و سلطنت این مملکت (فرانسه) بنی اعلام یحنا نوا ده که از شراد
سنت لوی بودند می رسید و در آنوقت خبر جدین نازی و دو بوروبون که بعد از

در این خطه و حسن خان پسر الله اسم مریم لقمه مونت پانیر و در میان مردم محض توقیر و احترام خطه مادر ملول
میگویند تولد م در شهر پاریس در اوایل جزائیه هزار و شصت و هشت و بیست و
میلادی (مطابق هزار و سی و هشت هجری) پدرم گاستون دوک اولین
مشهور میو برادر کمین لوی سیزدهم پادشاه فرانسه و پسر نازی چهارم پادشاه
فرانسه مادر م کاترین از خانوادۀ نجیبۀ مونت پانیر که در شهر فرانکو و گیز بود
توضیح آنکه بعد از تراض سلطنت از خانوادۀ سلطین و آل و مملکت فرانسه که آخر
پادشاه یحنا نوا ده و حایفه نازی سیم بود چون اولاد و کوری از خانوادۀ کور
باقی نمانده بود و سلطنت این مملکت (فرانسه) بنی اعلام یحنا نوا ده که از شراد
سنت لوی بودند می رسید و در آنوقت خبر جدین نازی و دو بوروبون که بعد از

جلوس بر سر سلطنت به نازی چهارم موسوم شد شخص قابل برای سلطنت
فرانسه نبود اگر چه سلطنت این پادشاه و پجاه و در بدو امر بخونری و خجست
زیاد بر سر آمد معینا نازی چهارم در اوایل خرسنبله هزار و پانصد و هشتاد و
(مطابق نهصد و نود و هشت هجری) مستعلا در پاریس با یک پادشاهی و فرزند
مملکت فرانسه جلوس نمود و در وجه قدیم خود را که مسماه به (مارگریت) و خواهر
نازی سیم پادشاه فرانسه بود و مطلقه ساخت و مریم مدینه را شاهر و غایبه
فلورنس ایتالیا را و سینه هزار و شصت و هشت (مطابق هزار و نه هجری) بجای که کمال
در آورد نه ماه بعد از این فراوانت و پانیر هزار و شصت و هشت (مطابق هزار و
و هجری) لوی سیزدهم متولد شد و پدرم گاستون در هزار و شصت و هشت
میلادی (مطابق هزار و پانصد و هجری) و عثم نام نازی که ملکه انگلیس شد در هزار و
شصت و نه میلادی (مطابق هزار و هجده هجری) و عثم و کرم الیزابت ملکه
اسپانیول در هزار و شصت و دو (مطابق هزار و یازده هجری) و عثم و کرم الیزابت
ملکه ساو و در هزار و شصت و شش (مطابق هزار و پانزده هجری) تولد یافتند
و عثم خیکا که در هزار و شصت و هشت (مطابق هزار و شانزده هجری) متولد شد

در این خطه و حسن خان پسر الله اسم مریم لقمه مونت پانیر و در میان مردم محض توقیر و احترام خطه مادر ملول
میگویند تولد م در شهر پاریس در اوایل جزائیه هزار و شصت و هشت و بیست و
میلادی (مطابق هزار و سی و هشت هجری) پدرم گاستون دوک اولین
مشهور میو برادر کمین لوی سیزدهم پادشاه فرانسه و پسر نازی چهارم پادشاه
فرانسه مادر م کاترین از خانوادۀ نجیبۀ مونت پانیر که در شهر فرانکو و گیز بود
توضیح آنکه بعد از تراض سلطنت از خانوادۀ سلطین و آل و مملکت فرانسه که آخر
پادشاه یحنا نوا ده و حایفه نازی سیم بود چون اولاد و کوری از خانوادۀ کور
باقی نمانده بود و سلطنت این مملکت (فرانسه) بنی اعلام یحنا نوا ده که از شراد
سنت لوی بودند می رسید و در آنوقت خبر جدین نازی و دو بوروبون که بعد از

در این خطه و حسن خان پسر الله اسم مریم لقمه مونت پانیر و در میان مردم محض توقیر و احترام خطه مادر ملول
میگویند تولد م در شهر پاریس در اوایل جزائیه هزار و شصت و هشت و بیست و
میلادی (مطابق هزار و سی و هشت هجری) پدرم گاستون دوک اولین
مشهور میو برادر کمین لوی سیزدهم پادشاه فرانسه و پسر نازی چهارم پادشاه
فرانسه مادر م کاترین از خانوادۀ نجیبۀ مونت پانیر که در شهر فرانکو و گیز بود
توضیح آنکه بعد از تراض سلطنت از خانوادۀ سلطین و آل و مملکت فرانسه که آخر
پادشاه یحنا نوا ده و حایفه نازی سیم بود چون اولاد و کوری از خانوادۀ کور
باقی نمانده بود و سلطنت این مملکت (فرانسه) بنی اعلام یحنا نوا ده که از شراد
سنت لوی بودند می رسید و در آنوقت خبر جدین نازی و دو بوروبون که بعد از

و در حیات جدم مانری چهارم در سن طفولیت بود .

چنین تصور میکردم که از برای امثال اشخاص محترم که از خانواده سلطنت
متبیین نزدیک پادشاه هستیم و لابد باید همیشه در دربار سلطنتی اقامت
نمایم محو قوت مجال و فرصتی نخواهد شد که شرح حال خود را بکاریم بدیجانه

در این اوقات که محقق هزار و شصت و پنج و ستمی (هزار و شصت و چهار

هجری) است بجهتی که بعد از اتمام نکاشت و در ضمن تحریرات خود توضیح خواهیم کرد
از شهر پاریس و در بارسلطت مجبوراً در ورمهجر مانده ام با وجو جمعیتهای زیاد

که از خدام و خدمتکاران بمانند و دوستان و همنشینان و همکشان

قدیم از اعلی و ادنی مرا کمتر شایسته میکند از مدعند رفع غم و غصه مزاج و خیر نمیکند مگر

اوقاتى که در خلوت خانه خود نشسته قلمی بربست گرفته وقایع و حوادث گذشته

خود را بیکارم و ایام خوشی و خوشحالی و عظمت و شوکت سابقه خود را یاد

میاورم دوستان نزدیک من هم دین فصد مرا محرک و برای تذکار جواد

گذشته معاون و بمرهند و بقدر امکان از زمان طفولیت تا کنون بنده محظوظ

در خاطر دارم که راجع شخص خودم یا پدر بار و سلطنت فرزندت بدون کم و

نیاید و غرض شخصی نمیوسیم و از اینجا که خداوند متعال حافظ غریب من عطا فرموده است گمان نکنیم که ترک خبرتی یا کمالی از حوادث و وقایع گذشته را بنمایم رجا ای و اثنی است که مطالعه کنندگان را خواندن این سرگذشت من اسباب هجرت و حیرت شود نه باینه در و سر و حجت .

مدبھی من شروع شد از سال اول تولد م زیر که ما ورم بمانا فصله بعد از تولد

من ببرد ما درم ازیدارش گشت زیاده نقد و ملک میراث برده بود و چون

خبر من اولادی مذشت تمام این کسنت و مال بدو ن نقصان با هم خانواد

او که مونت پانیس باشد از طرف عم بزرگوارم لوی سیر و هم یادشاد فرزند

بمن مشغل شد مردم عوام و کسانی که بمال و جفیه و بنا مقید و معتقدند بجزایر

مردن ما درم نظر کرده امیرانی که از منقول و غیر منقول من سید مرا خوش

بحث ترن شاهزاده خانمهای روی زمین تصویر کردند شهدا

حنین است کاش مرا درم در قدمات بود و از روی محبت مادری مرا

تر مت منم و بنصاح مشفقانه خود را در وضع و سبک زندگانی او نهاده است

میکرد و اقلای حسن تمیز من میرست و بعد ممود که لامحاله لذت مهر محبت

مادری را من در این دنیا درک نمینمودم .

خلاصه اینکه مادرم رخت بجهان دیگر کشید عجم تا جدارم لوی سیزدهم
دشت که تجلات ظاهری مرا از هر قبل کاملاً فراموش کردند و بوی طه
شخصی موردی و تجل و جلال من از هر حیثیت بدرجه بود که عات من کمالش
ملکه اسپانیول و ملکه ساوآ آن تجل نداشتند مریم مدتی که جده ام یکی
از زنان محترمه دربار سماء به ما کز سنت ژرژ را برای من داده قرار
داد این خانم محترمه در سن شباب و ده و خارمه لوی سیزدهم عجم و
یکلا عجم دیکرم و پدرم کاستون بود و هیچک از زنان درباری مثل
این زن محترمه وضع و طرز آداب و تشریفات دربار را نمیدانستند
قبل از آنکه از طرف جده ام مامور بخند شکاری من شود و بچشم تعبیه محترمه
ملکه آن مملکت خدمت مینمود و در زمان طفولیت منی که برای من قرار دادند
قصر طویلری بود و از قیمت عمارتی که بن تعلق یافته بود تا تجارت گو که مکن
عجم تا جدارم لوی سیزدهم بود بوی طه والان متمدی وصل بود و غالباً
پادشاه و ملکه زوجهش آن دو تیرش از زمین معبر بدین من آمده مرا تکریم نمودند

۷
لور

جده ام ملکه مریم مدتی که بقدری بن تطف و مهربانی میکرد که از هر یک که بعد
شنیدم نسبت با ولا و لطیفی خود باین درجه رؤف و عطوف بنود و آنچه معلوم
شد جهت این مهربانی فوق العاده نه تنها بوی طه بیکسی و مینمی و ملاحظه نمودی
من بود از آنجا که جده ام در میان تمام اولادش کاستون پدرم را بیشتر
دوست میداشت من این مهربانی جده را بارت هشتم باری از علایم بد
بجی من در طفولیت این شد که این جده محترمه مهربانه مرا پادشاه پسرش
بتمکیت و اغوی دوک در شیلو و زیر عظم از مملکت فرانسه جلای طین داد
و این چاره با وجود اینکه دختر پادشاه و زن پادشاه و مادر پادشاه و
مادر ملکه از مملکت بزرگ بود و رغبت با کمال کثبت بود و من در وقت
بقدری فضل بودم که صورت و شمایل جده محترمه ام را چندان بخاطر نمیدادم
مجل این منصل اینکه جده محترمه من مریم مدتی که در شکل ترین زنان عصر خود
بود و جدم با نری چهارم در میان تمام شاهان و خانهای فرانک و ارا
از روی عشق نر و حبیت خود و تحب کرده بود و مینمی که از ایتالیا بفرستاده اندیت
چهار سال مر حل زندگانی را پیموده بود و جدم با نری چهارم چهل و هفت سال

دشست علاوه بر محسن ظاهری و جمال صوری صاحب کمالات معنوی بود و
 هر کس او را میدید یا کمالات او را می شنید بی چشما عاشق و واله او میکرد و با وجود
 این کمالات صوری و معنوی و در عیب در او بود که این معایب غالباً چه در زمان
 حیات شوهر و چه در ایام سلطنت پسر اسباب خزلان و مایه نجات و نجات او
 گردید و نظرت و طبیعت این زن تحریک و تحریک و خود پسندی غری و لاجب
 کینه جوئی و بغل و حسادت عجیبی برشته شده بود و چنانکه در همان سال اول فراوان
 با نازی چهارم با وجود کمال میلی که پادشاه با او داشت بواسطه بغل و حسادت
 که جلی او بود و نسبت به مشوقه های پادشاه کینه ورزی میکرد از همانوقت
 میان زن و شوهر منافقت و مناقشت روداد علی الخصوص با کینه و دروغ
 که در میان تمام مشوقه های نازی چهارم غریز تر و محترم بود و اینک این ضعیفه
 بیشتر از سایر مجبوبات پادشاه عداوت میوزید بسبب غرور و نخوت این
 ضعیفه بود نازی چهارم قبل از فراوانت با مریم مدتی طوری و لایق این ضعیفه
 شده بود که اگر هزار و ابرام سولی عظمی نبود یقیناً او را بحال کج خلق خود
 در میآورد سولی که از وزرای بزرگ دنیا بود و یکی از علایم سعادت و خوش

بختی نازی چهارم را متوکلین و صدقات سولی میدادند و نوشته که
 بخط و همضای پادشاه بود و در عده تزویج این ضعیفه تدبیری بدست
 آورده پاره کرده و در عوض صدر هزار تومان از خزانه مشایکها داد که خلق پادشاه
 مکتوب زد و باین سبب باین نازک و دروغ و جده ام مریم مدتی عداوت
 باطنی بود و بهیچوقت نمیشد که طریقی بهمید کرد بعضی کلمات خشن میآوردند و
 با نیت جدم پادشاه همیشه در محبت بود و علی الخصوص بعد از یک عداوت
 که روداد و این ضعیفه نامر بوی نسبت بلکه گفته بود از آن بعد عداوت
 من لطیفین آشکار شد طوریکه غیر ممکن بود و وزیر یک طاق و در یک طاق
 بهمید کرد ملاقات تواند کرد و کیفیت اینجا شده از نظر بود روزی پادشاه
 از برای تفنن با ملکه و جمعی از رجال دولت و خاتین تحریک مضمین نسبت زن
 که از سیلاقات سلطنتی بودند پادشاه و ملکه و دو نفر دیگر در یک کالسه
 نشسته بودند و درین عبور یکی از شعبات رودخانه بن کالسه پادشاه
 برگشت و بنظر غمی که آن عبور میکردند افساد پادشاه و دو نفر مرد که با او
 بودند از یک سمت کالسه در را باز کرده خود را از آب بیرون کشیدند ملکه و در میان

کاسکه باند و نزدیک بود و غرق و خفه شود یعنی اگر شکست نری که یکی
از سواران خاصه بود و خود را بمیان آب غرق کرده در کاسکه را باز کرده بود و
کیوان ملکه را بدست گرفته از میان کاسکه و نه پرون نمیشد و یقینا ملکه
خفه شده بود این خبر که شرت کرد ما بگردد و در نوبت بخت رزمین رفته بی محابا
وارد اطاق پادشاه شد و گفت ای خضر تا نزدیک بود که خدا قیام دل مرا
از ملکه بگیرد و از این کاب کشف عین حسن بقدری با و بخواند که خفه شود و من
و تو را آسوده نماید فموس که این شکست نری متعلق ملعون ملکه را از آب پرون
کشید بدی است که بعد از شرت این مطلب رسیدن خبر بکلیت غیر و عکس
او نسبت به شوق پادشاه بچه در جبهه میرسد پادشاه از شدت محبت میکی که
ملکه داشت شبها را با او در یک بستر میخوابید از آن بعد بقدری در خواب
لنگر میگرد و پادشاه را اذیت مینمود و حرفهای پهنی میزد که غالباً پادشاه
از خواب بر میخاست و با حاق دیگر میروفت و میخواست سولی صده علم که علاء
بر منصب صدارت در خدمت پادشاه محرمیت کامل داشت نقل میکند که نشد
یک هفته بگذرد و ده مرتبه در میان پادشاه و ملکه نزاعی واقع نشود و بار این است

از سولی است که بعضی خوشحالت لازم بود که با مضای پادشاه برسد
از آنجا نیکه من کمال محرمیت را داشتم غالباً صبحهای زود با حاق خواب
پادشاه و ملکه وارد میشدم و در صورتیکه هر دو هنوز در خواب بودند آنروز
که در اطاق را باز کرده داخل شدم هنگامی دیدم پادشاه و ملکه هر دو
بی لباس و فقط با پیراهن ~~ننگ~~ از خواب پرون آمده در وسط اطاق
ایستاده بودند و ملکه آنچه عبارات سخیف و زشت در زبان فرانسه
ابطالیائی معمول مصطلح است نسبت به پادشاه میگفت من از شدت تعجب
کوشه ایستاده نگاه میکردم و جرات جلوفش نداشتم دیدم مسئله غلط شد
و کار بجائی رسید که ملکه قهقهه بر این پادشاه را گرفت و دست بر سینه خود
بلند کرد که بگله او بگوید چون من ثالث بودم و موافق قانون حرمانات
و تشریفات دربار فرانسه اگر در حضور ثالثی شخصی بیادشاه بی احترامی کند و
دست بروی او بلند کند قتل او واجب و یقین اگر ملکه پادشاه را میزد و
قانون فرانسه سر او را در ملا عام میخیزد ضرب تیر میبایستی جل کند ناچار
کافه ما را از تعلیم رنجیده جلورشم و جایل ما بین پادشاه و ملکه شدم دست ملکه

بجای من خورد و مدت ها سرم گنج بود و در میکرد اگر چه تا چند روز ملکه بمن تغییر
 بود و همان خشنوائی که پادشاه میداد بمن هم میداد تا بعد از آرامی خدائی که باد
 کرده بودم بر او معلوم شد و غالباً آنها را نشان از من میگرد که از کشته شدن
 بجانش دادم و همان ساعت پادشاه از اطاق ملکه بیرون آمد و بعد لباس پوشید
 به قوتن بلو سفر کرد و از آنجا کاغذی بکلی نوشت که اگر ترک این اعمال شایسته
 نگند پادشاه او را طلاق داد و به فلورنس نزد پدرش خواهد فرستاد با وجود
 اینها وقتی که بجهت تاجدارم میگرد باز هر وقت که براه مهر و محبت یکقدم
 پیش میاید پادشاه صد قدم او را استقبال میکرد و این عبارت را مکرر
 مازی چهارم میگفت افسوس که مریم زن من هست اگر زن من نبود من تمام
 سلطنت بکشت خودم را میدادم که معشوقه من باشد و در آخر عمر پادشاه
 لئونورا که یکی از خدمتکاران مخصوص ملکه بود و از زنهای بود که با خود از ایتالیا
 آورده بود و خیلی حرف و ثوق و محرمیت ملکه و پوشش نرطاع بود بمن
 ملکه و ما میزد و روزی که معشوقه پادشاه را اصلاح کرد از آن بعد دیگر بمن پادشاه
 و ملکه نزاع و تقاری روندا و این میاجگی و اصلاح سبب ترقی این ضعیفه

برای اینکه از خزانه دولت پنجاه هزار تومان نقد پادشاه و عرض خدائی که این
 ضعیفه با کرده بود انجام داد که خیر خود را تدارک دیده و به کوشش نام که
 آنهم ایتالیائی و از نوکرهای ملکه بود شوهر کند .

کسیکه بپوشان افتاد و بدربار منی و بدکوائی است نسبت قتل پادشاه مازی
 چهارم را بکلی میدهند و لیکن بر من یقین است که ملکه جدّه من در نیمه سکنه
 بود و شاید بر این قول آنکه شب قبل از آنکه پادشاه را ضربت زنند بخت
 معمول زن و شوهر و ریکت بستر خوابیده بود و نصف شب ملکه که گمان
 از خواب برخاست پادشاه از بیدار و ناله او پیدایشد پرسید ترا چه شده است
 که میگری جواب داد خواب دیدم شخصی سیاه پوشی ترا ضربت خنجر با یک
 ساعت پادشاه خنجر کرده کشت خواب نباید عطا کرد و علی الخصوص خنجر
 زن و سه روز بعد پادشاه هنگامیکه از عمارت سلطنتی بدر افتاده میرفت
 و در کاسه نشسته بود را با یک کشتی که لباس سیاه در برش بود غلطه
 خنجر به پیش زده از آن ضربت برد و نیز جهت دیگر که نسبت قتل پادشاه را
 بکلی میدهند نیست که آنرا از یک پادشاه مضروب و مقول شد لباس پوشیده

را با یک کشتی

«تومان» ترجمه چیست و آن کی
 تومان منور و دول در ۱۱

از اطاق ملکه خوست بیرون پاید ملکه دست بندش انداخته گشت امروز
 بیرون نزد سولی صدر اعظم را اینجا حاضر کن پادشاه هشتا کرده تا دم اطاق
 آمد ملکه پشت سر او دوید و با عجز کرد که امروز بیرون نزد پادشاه تغییر کردید
 و در اطاق را باز کرده و داخل دالان را برود شد ملکه دوید و مجدداً عجز و
 التماس کرد در دفعه سیم پادشاه بیشتر متغیر شده بدون جواب و عشا خود را
 از دست او خلاص کرده بیرون رفت عقیده بدزبانها نیست که ملکه اگر این
 فتنه مسبوق نبود پس چرا این درجه هر روز بیرون رفتن پادشاه داشت
 پس یقیناً خود او اسباب اینکار را فراهم آورده و بعد پشیمان شده بود
 و یکی از دلایل دیگر که مردم میگویند اینست که هنوز کلیه بدن پادشاه بر
 نشده بود و چند نفر از طببا و جراحان هنوز مایوس از حیات او نشده بودند
 که ملکه عظمای و رجال دولت و شاهزاده های خانوادها سلطنت را جمع کرد و
 منصب نیابت سلطنت را که پادشاه با او داده بود که ما و امیکه لوی نیز دهم
 بجا رشت و بلوغ نرسیده غمان هشیار سلطنت بدست او بود پادشاه را
 داشت و فرمان و حکام و نوشتجات راجع به منصب را با عیان مملکت غنوه

از آنها بیعت گرفت ثانی چهارم پادشاه فرانسه جبین در او به چهار
 هزار و شصت و ده (مطابق هزار و نوزده هجری) مقبول شد و عثم لوی نیز
 در سن و سالگی سلطنت رسید ولی بواسطه ضعف سن جده ام مریم مدینه
 نائب السلطنه و کار فرمای مملکت بود و اول کاری که در نیابت سلطنت کرد
 محسولی صدر اعظم را با آنهمه فدا تکیه بشوهرت کرده بود و فی الواقع به سبب
 سلطنت ثانی چهارم را او فراهم آورده و یکی از وزرای قابل نامی بنا
 بود و از صدارت مغرول ساحت کوشینی سابق الکریم لیلیائی شوهر
 لئون نور را که از مردمان پست و دنی بود و در تمام عمر تیغ بر نه میزد
 و بوی بار و طبعش نرسیده بود و خبر محاسن بزم هرگز نمیدانست
 حاضر شده بود و منصب پاشا یعنی امیر تومانی داد و بایسته سر دارا
 جنگ دیده مجرب و کسائی که در راه سلطنت ثانی چهارم از جانشان
 عزیز گذشته و سر و کف دست نهادند برای حفظ سلطنت او بی پروا
 نثار می نمودند مایوس شده از خدمت دولت کنار گرفته اند که چنین کفو
 ناکر می داشته باشند پنجم و قبل از گشته شدن ثانی چهارم ملکه چند

در سال ۱۱۷۰ هجری قمری
 در سال ۱۱۷۰ هجری قمری
 در سال ۱۱۷۰ هجری قمری

وصیت نمود و آکا سولی را مامومی که زنده است از صدارت و وزارت
خلع نماید تا نمایندگان رجال دولت مازنی چهارم را تماماً بمنصبی که دارند برگزیند
و از او اقامت بکسان ایتالیائی خود که اجانب هستند کسی باموریت
دولتی مداخله ننهد ثالثاً مجلس پارلمنت را بهمان شکل وضعی که در حیات
مازنی چهارم بوده است نگاهدارد یعنی ظاهر احوال قدرت را با اجزای این
مجلس بدید اما باطناً بسبب ضعف ناتوانی اجزای این مجلس را در هم آورد
و نگذارد که اجزای پارلمنت در امورات دولتی شرکت نمایند رابعاً حایفه
کششها و علمای دین علی انحصار رز و پنهان را از کارائی که راجع بدولت
سلطنت است پیشه و در ساز و نگذار که علمای دین از هر دو دولت مطلع
شوند و چنانچه از برای لوی سیزدهم زنی لازم شود از خانواده سلطنت
اسپانیول ملک برای فرانسه منتخب نمایند تمام وصایای مازنی چهارم بخلاف
بروز گردد علاوه بر این غنچکونی و پیش پنی که مازنی چهارم در باب شما
پیش لوی سیزدهم بلکه زوجه خود نموده بود بدون کم و زیاد و وقوع پیش
مازنی چهارم و تربیت اولاد خیلی سخت بود و مکرراً با شلاق و بیهوده چرخ

که لوی سیزدهم بود تا او سپید نمزد و شنبه میکرد بلکه البته طاقت نیاورد
که پس خود را مضروب ببیند غالباً و اطمینان پیدا شد و پادشاه مکرراً با میکش
که شلاقهای که من باین پسر میزنم برای تا و پادشاه است چون یقین دارم
بعد از مرگم مکرراً این شلاقها بتو خواهد زد و با نچیت از حالا او را تا و پادشاه
میکنم زیرا که تو بوجی و مغرور و او خود سر و بی تربیت هستی که من مردم
ابتدای رحمت و بخشش تو خواهد شد و واقعاً آنچه بدت اید بدارم غنچکونی
کرده بودی کم و زیاد و همانطور شد بیک لوی سیزدهم هجده ساله شد
و عرفاً بحد بلوغ رسید یعنی موافق قانون فرانسه پادشاه در این سن
بالغ است و میتوان بحد شخصه سلطنت کند بدینجمله ام مریم مدیسیه شروع
شد همان روز اول که لوی سیزدهم سال هجدهم سنش را تمام کرده و اول
سال هجدهم عمرش شد و بحد بلوغ عرفی رسید اول کاری که کرد کوشینی که
ملقب بمارشال دانکر شده بود و قصر سلطنتی لور بلاک ساخت و از عجب
اینکه لباس مقبول را و قیقه از بدنش بیرون آورد و در مقابل چهار صد هزار
تومان سند از جیبش بیرون آمد که در مدت هشت سال تربیت مدیسیه

توجه افکار

لوی سیزدهم

نایب السلطنه خرج در رفته اند و شته کرده و در بانگها که شته بود این خبر
وقتی که بلکه رسید بجای آنکه تمام و طول شود و فریاد کشید که زیاده از
هفت سال دوره سلطنت من بود پادشاه بالغ شده و مشاور و امور
خود است و از آن طرف لوی سیر و هم که از خبر تماشا کشی شدن مارشال کنج
میکرد و بعد از یقین لغوت و فریاد کشید که امروز من پادشاه شده ام و
میکم چند روز بعد از این مقدمه بنواظری کینه پادشاه نسبت بحاجم و وزیر
مارشال شده بود و لئونور از مارشال و انکر ایجا و دگری متهم کرد و حکم
داد او را زنده در شش سوزاندند اگر چه بحسب ظاهر ملکه تحفه اعمال پسرش را
میکرد و هر کس در نهضت با و حرف میزد بتغیر جواب میداد که پادشاه
مالک رقاب و مطاع است و ما را جز طاعت چاره نیست لیکن در بان
تیمه شته میدید بهانه از شهر پاپیس پرون رشت و در شهر بلوا پناه برد
و بنای مخالفت را نسبت به پسر که است و از محارم پادشاه لوین نام که همگی
با او بود و از ظولیت با هم بزرگ شده بودند ما بین ما و پسر افساد کرد
ریشلیو که در این وقت از اجزای پست دولت بود و وقت را مساعد دید

که بکثرت حمله و بهانه خود را ترقی دهد سفری را ببلوا کرد و بحساب اصلاح
ما بین پسر و مادر او هم آورد و بواسطه این خدمتی که بطریق کرده و طرف
اطمینان و جهاد واقع شده بود پادشاه از پاپ خوش کرد که منصب
کار و نیالی به ریشلیو بداد و بعد از ارتقاء باین رتبه ریشلیو را حمله الملکی
ساخته تمام چیزها سلطنت و منصب صدارت را با و تفویض کرد و این ترقی و
العاد و ریشلیو ملکه جدید و بنای یقین میانه پسر و وزیر گذشت طوری که لوی
سیر و هم بمادر و عده کرد که بعد از مرجعت از وکیل که چند شبهه تنفیج رفته
بود و وزیر را مغرول سازد و ملکه باین اطمینان بود که ریشلیو بدون اجازه و
به وکیل رفته و رق را بر گرداند و این اتفاق را او با و ظرفا یوم لفرپ
نام نهادند بعد از اصلاح کامل ما بین ریشلیو و پادشاه لوی سیر و هم بواله
تکلیف نمود که او نیز با صدمه سارش کند قبول نمود این بود که او را و
کوچکترین که شته و در واقع مجوسش نمود و مارشال هتزه را پاسبان او
قرار داد و شهرامرجت بیایس نمود بعد از چند ماه که ملکه مادر پادشاه در کوچه
بین مجوس بود شبانه با یکی از خواص خود بر سر حد بزرگیت فرار نمود و در آن وقت

بلژیک و بلاندرو و جزو سلطنت اسپانیول بودند و نیز ابل خواهر پادشاه
اسپانیول و بلژیک و بلاند و الیه بود مقدم ملکه را با تشریفات کامل پیش
و عمارتی مخصوص برای معین کردن آن طرف ریشیو اموال ملکه را که در نزد
ازرق و و جواهر و املاک و تصور و مخلفات ضبط کرد ملکه اخبار از بر کسل نزد
و خر خود که ملکه بخلیس بود بلند شتافت در آن مملکت حرام زیاده بود
نمودند اما مملکت مالی با و کردند و با غوای ریشیو دولت بخلیس صرفه و صلاح
خود را در نگاه داشتن مادر پادشاه فرانسه ندیده بطور خوشی گذشتن را حوای
و از بخلیس خارج کردند و خواست بدولت اسپانیول پناه برده نزد و خر و کش
بلکه مامنی باید قبل از وقت ریشیو تهیه بکار را هم دیده بود این شد که
اسپانیولها هم قبضه کردند و چارنجاک المان پا حجت و در شهر کلون
رحل قامت انداخت و بنوعی در هزار و شصت و چهل دو بود و مطابق
هزار و پنجاه و دو هجری و در شهر با خوشی استقامت بلا شده از بی دوائی و بی
غذائی و فقر و پریشانی مرد و این ^{داده} پنجاه تمام قبل از فوت عظیم ریشیو و نه
ماه قبل از فوت پسرش لوی نیر و هم روداد و جنازه او را با کمال تجلیات سلطنتی

بپاریس آورده و در معبد سندن فی و در حجه سلطین دفن نمودند لوی نیر و هم
از نشیندن خبر فوت مادرش بسیار متألم شد این بود که گذشت جد و حرمه
من که پان غنودم حالا بروم بر شرح حال خودم و بدست آوردن
رشته عظمی که بو هبطه پان این تفصیل گشته شده است خلاصه آنکه مادرم
مرد و من او را ندیدم و جد و ام را هم درست ندیده بودم بعد از آنکه بسن
تیم رسیدم معلوم شد چنانچه او مانده بود و دو چار این رحمت کرد و دید بود
بو هبطه مهر و محبت کاملی که بمن داشت البته نظریه باید و شاید و حق یک
شاهزاده خانم خانواده سلطنت است ترتیب میگرد و ترتیب مرا به مادام
سنت ژرژ تحول نمی نمودند نه نیت که مادام سنت ژرژ دارای صفات
حمیده بودند نه نیت که این دود و محرمه ^{در} سائسته ترتیب من نبوده هم بخوبی
هم عاقله و هم متدینه بود و شهادت ^{که} مادام سنت ژرژ جوان بود که
از او نمی ترسیدم طفل سلطین از قبیل مانا شده و دد یا الله یا معلم کافی عاقل
برای ترتیبش کفایت نمیکند بلکه ^{باید} باید از یک قدرت کاملی
ترس داشته باشیم که آن ترس و طفولیت برای ترتیب جنلی مدفیت دارد

و من بالصرافه میوسیم که اگر خبری ترقی دارم و خبری علم و ادبی موجب شرم
از حسن طینت و قابلیت طبعی شخص خودم بوده و آلا با این نژاد بزرگ و
این کمیت زیاد و این متعلقین هرگز نمی بایستی من آدمی شده باشم از حسن
طفولیت یعنی از قنیکه تمیز کلمات تلقی امیز را میدوم تا کنون خبر معدود
از اشخاص که در ضمن سرگذشت خود بیان خواهم نمود از قبل پدرم و ملکه مادر
لوی چهاردهم و ازین قسم اشخاص سایر مردم خبر متعلقین و تلقی و اعانت نزد
من کاری نمیکردند هر کس تربیت گفان و نزدیکیان و اولاد و اقربای
خودشان را طالب است میخواهد که درین دنیا آنها بقواید تربیت برسند
بایستی از طفولیت متعلقین را از دور و بر آنها و کثرت مشاغل و من و طفولیت
بدرجه بود که هر وقت اسم مادام و گیرنده مادری مرا نزد من میزدند من فریاد
میزدم و میگفتم مادام و گیر چون ملکه نسبت شأن من اجل از این است که او
جده من باشد جده من مریم مدیسیه مادر کاستون پدر وزن نامری چهارم است
حسن و فرار مریم مدیسیه جده ام انقلاب غریبی در برابر فرزند اندیش مجله
پدرم بنای مخالفت را با برادرش پادشاه لوی سیزدهم گذشت و از مملکت

فرزند قهر پرون رفت و مدتها در خارج فرانسه میزیست و من درین مقدمه
چندان طفل نبودم که خاطر من نیاید با وجود اینکه پدرم منصوب بمشاوره بود و از
مهر بانی نامه و زوجه اش ملکه آن دویش نسبت من چیزی نکاسته بود و
هر روز یک قسم و یک طری پادشاه و ملکه من ملازمه بانی میکردند و ضیاع
و عماره اموال مرا پادشاه بدست من قرار جلال متمدن سپرده و خود بشخصه
نظارت و اداره میکرد و چون من و طفولیت خرج زیادی نداشتم از منافع
و حاصل املاک من بقدری این سه شخص معتمد اند و خسته کرده بودند که بعد از
مرحبت پدرم از جای وطن و مصالحه او با پادشاه برادرش معادل صد
هزار تومان نقد این اشخاص امین با تسلیم داشتند با اینکه مدتها بود پدرم
ندیده بودم اما هر پیری در دل من جاگیر بود مثل اینکه در یکی از عیاد که در بیرون
در بهار تشکیل میشد و این عید معارف با زوری بود که نشان سنت لوی را
در فرانسه اچا کرده بودند هاسمی شخاصیکه صاحب این نشان بودند خط
طلایی بر روی صفحات نوشته در تالار مخصوص میایستادند و دارندگان
نشان هر کدام که زنده و حاضر بودند و از نزدش و عید مخصوص طرف الثقات

پادشاه و ملکه میشدند چنانچه روزی علی الرستم ملایم دعوت نموده بودند
بعد از اتمام تشریفات رسمی بعضی آداب و نیکی که لازم و مفید این چنین جشنی
یکی از پیشانیهای پادشاه و ملکه مجلس استیلا و طومارهای داندگان نشاند
با و از بلند شمس بقدرت نمود تا بسم و نفر از معتبرین رجال دولت
که با پدر من در هاجرت از خاک فرانسه همراهی کرده بودند رسید پادشاه
که بر روی تختی جلوس کرده بود و اشارت بخلیب نمود که سکوت کند و یکی از
فرزندان ملک حاضر بصدور حکم کرد و همایان و شخص را که در الواح مخصوص نوشته
بودند چنانکه ذکر شد از دیوار تا لا کنند و پاره نمودند و در حین اطاق لکه کوب
کردند من با وجود صغر سن طوری متالم شدم که بی اختیار گریه کردم آنرا در آن
بتغییر و گریه و غصه ازین مجلس تشریفات پرورن آدم آما شدت همراهی که پادشاه
عموم و زوجهش ملکه بمن نمودند و بدی از خاطر مبرم تطف و مهربانی ملکه
آن دو سریش زن عموم نسبت بمن بدرجه بود که من او را نه که کوچک خطاب
میکردم و اینجا لازم است که مختصری از ترجمه حال آن دو سریش نویسم .
آن دو سریش ملکه فرانسه و شهباز بک فلیب سیم پادشاه اسپانیا بودند و تولدش

در سال هزار و شصت و دو (مطابق سنه هزار و یازده هجری) در سن
سیزده سالگی بزوجت لوی سیزدهم عم من درآمد و لوی چهاردهم بعد از
میت و سه سال فراغت در سنه هزار و شصت و سی و هشت (مطابق سنه هزار
و چهل و هشت هجری) از بطن او متولد شد تا مدت حیات شوهرش لوی
سیزدهم در نهایت مانامی و سیاهبختی زندگی میکرد غالباً طرف بی اعتنائی
پادشاه و بی احترامی ریشلوی صدر عظم بود و مدتها در یکی از معابد پاریس
بو هبطه تقنین صدر عظم محبوس بود و بعد از فوت عم در هزار و شصت و چهل و
سه مطابق (هزار و پنجاه و سه هجری) بو هبطه صدر سن پیرش لوی چهاردهم
بنابت سلطنت فرانسه را نمود و برخلاف پند و وصیت شوهر تا جدار
خود کار دینال ماران ایتالیائی را و خیل در امورات دولت فرانسه نمود
صدر عظم متقلش حاجت چنانکه در ضمن سرگذشت خود حوادث شریکیزی که
بو هبطه ماران در فرانسه رود او خواهد داشت .

خلاصه اتفاقی که من در پاریس قامت داشتم و در قصر طویری منظم بود و بر
حکم پادشاه و ملکه شاهزاده خانمهای کوچک از خانواده سلطنت و از بسیار

۱۰۳۰
در آن سال که پادشاه و ملکه
در آن سال که پادشاه و ملکه
در آن سال که پادشاه و ملکه

۱۰۵۳
در آن سال که پادشاه و ملکه
در آن سال که پادشاه و ملکه
در آن سال که پادشاه و ملکه

اعظم و عیان مملکت همه روزه بستر را منزل من آمده بامن بازی میکردند
 من طوری مشغول بازی عویش و خوشگذرانی عالم طفولیت بودم که در جهان لوجو
 در فکر پدر بزرگوار خود نبودم هیچ طعنت نمی شدم که پدرم را جلای وطن داده
 مغضوب و منکوب از خاک فرشته پرورش کرده اند از آنجا که دود و سیاه ریزه
 مسته که بامادر من اشتها بودند کاهی دیدن این منموند و درین
 محبت با یکدیگر اظهار دلوزی نسبت بمن کرده بیکدیگر می کشیدند که این بچه چاره
 کار دینال ریشیو صدر اعظم از محبت و مهربانی و ناز و نوازش پدرم کرده است
 و محض خاطر اوست که پادشاه مجبور برادر خودش را مغضوب ساخته است
 اینست که این صدر اعظم با این قدرت و حیا رعمده عداوتش با پدرم در بر
 یک مسئله بسیار پستی بود که هیچ عاقلی تصور نمی تواند کرد که شخص بزرگی مثل ریشیو
 این قسم خیاالت پست کوچک داشته باشد این اطلاعات را من بعد از
 مدتی که بسن تمیز رسیده بودم حاصل کردم و اینست که حاوی میوسم بعد از فوت
 مادرم پدرم پرنس مارگریت از شاهزاده خانهای لورن را بجای کالج
 در آورد که این شاهزاده خانم با خانواده محترم گیر مانسوب بود و مهر او شاهزاده

اینجا نواوه با صدر اعظم مخالفت داشته مصر و نجد بود که پدرم پرنس مارگریت
 خلاق و مدبر و بجای او ما و موازل کنج بخت (قم بابت) خواهرزاده او را
 بجای کالج در آورد و از تشراتی که من دارم و شهادت خودی و خوشحالی که از
 پدرم در دل من باقی است این است که در سایر اعمال اگر بخلاف شأن و
 منزلت خود حرکت کرد اما در این مسئله طلاق دادن زوجه خود و مزاجت
 با خواهرزاده صدر اعظم جدا استاده بکنین نکرد .
 مکالمه این نوان محترمه در جهت عدوت صدر اعظم با پدرم قلب لرزنت
 بخار دینال ریشیو چرکین کرده بود و من چون طفل بودم هیچ قسم تلافی
 با و نمی توانستم کرد فقط کاری که میکردم این بود که معاندین کار دینال صدر
 اعظم بعضی تصنیفهای نزل در قبح و جبر او ساخته بودند و من تمام این تصنیفات
 حفظ میکردم و با و حریفای کوچک که بامن بمباری بودند می رسیدیم می خوانیم
 تا در سنه هزار و شصت و سی و چهار (مطابق هزار و چهل و چهار هجری) در اواسط
 پاییز ما بمن پدر و عثم پادشاه لوی سیزدهم مصالحه شد و پدرم اجازه یافت که
 مرجعت بفرهنه نماید چون زمان غیبت و اقامت او در غربت مدت ها طول

کشیده بود و مراد پنداری ترک کرده و رفته بود کمان میگرد و حال که بر میگردد
 او را نخواهیم شناخت با خواص و محارم خودش قرار داده بود که حایل آبی
 نشان سنت پیری که خاصه پادشاه و شاهزاده های خانزاده سلطنت بود
 که همیشه باید آن حایل را حایل باشند و در وقت ملاقات با من از دوش
 بر وارد و با سایرین جور شود اگر در میان جمعیت من او را شناختم آنوقت
 از بموش و حافظه من راضی و خوشنود شده اند را بشناخت کند خبر ورود
 او را بپاریس که شنیدم بخیل تهتیش کردم و در میان جمعی از مستقین
 همراهان او را شناختم و فی الفور بگردش جنبه صورتش را بوسیدم بعد از
 ورودش بپاریس و مهمانی که در دربار برای تشریفات او نمودند من جمله
 یک شبی عجم پادشاه و ملکه زوج اش مجلس با بی محض خاطر من در قصر سلطنتی ترتیب
 دادند و چون حسن من کم بود و هنوز طفل بودم و نیش که با مردان جوان و
 من بر قسم قرار داده شد که درین مهمانی ارشاد نهاده و شاهزاده خانها و
 اعیان مملکت و رجال دولت و سرداران دعوت نشوند مگر او و آنها
 ذکرها و انا که هم حسن با من بودند و حال که من این تفصیل را می نویسم که

سالها از آن مقدمه گذشته است مجلس با لب نخبه محارم میاید برای
 خودم فرج و خنده دست میداد و طوری ترتیب مجلس با مزه بود که پادشاه
 عجم که همیشه مهموم و مغموم بود و کمتر کسی شغف و خنده او را دیده بود آن
 شب اتصالاً قافه میخندید و آخر آن مجلس یکی از امرای برای مزه تدبیر کرد
 بود چند نفس بزرگ را بطور کوباک از جنس کجشک و غیره در یک گوشه
 پنهان کرده بود و بیک مجلس رقص با یکا گرم شد و نفس باز کرد و این بطور
 پروان خستاد یکی ازین کجشکها به یقه پیراهن من بند شد و من از پشت
 و پشت بنمای فریاد را که اشتهم و با طراف افاق میدویدم تا اینکه یکی از
 شاهزاده خانها که بهلوی ضدلی پادشاه نشسته بود و بر خاست و این
 کجشک را از یقه پیراهن من دور کرد و من آسوده شدم همین وقت و قرار
 من و دو دیدن من و اطاق بیشتر بهباب خنده پادشاه شد .
 معین است هر قدر مفتین با من اخوان فتنه کنند باز عرق خویشی و
 نسبت در وقت ملاقات جنبش نموده و خون طرفین بجوش آمده بود
 بعدیکر اینکندارند که دیگران را بکیرند کار وینال صد عظم از آنجا که مرد بسیار

زیرکی بود و ملکت محبت پدرم بپادشاه شد و همچنین محبت و مهر پادشاه
نسبت برادرش در پادشاه گردید و محض تلقی کی از خواهرزاده های خود را پس از خوا
پدرم تفریح نمود و او را از رتبه گنتی یعنی خانی بمقام دو کی یعنی امیری رساند
اما چندی نگذشت که کار دینال صدر عظم نسبت باین شخص سوءظنی پیدا کرد
در یکی از نمایه های دربار در قصر لود حکم بحبس این شخص صادر نمود و چاره لدت
عروسی خود را خزانامی معدوم و بنزد و بقیه لعمرد محبس بود تا در آنجا فوت
شد بلکه غلبی از مردم بعد از مردن لوی سیزدهم و کار دینال صدر عظم
بلاک این شخص چاره را بجای دینال نسبت میدهند که حکم او در محبس خفته
کردند و رحمت عدوت صدر عظم نسبت باین شخص این بود که خواص محام
پدرم کهرس بود در بطن بواسطه تطهیری که کار دینال از اینها میکرد و بذل
انعام و حسانی که خفیه باینها می نمود و بحسب ظاهر اگر محرم را پدرم بودند
لیکن در بطن جاسوس و خبر بر کار دینال صدر عظم بودند و بعبارة خبری
بهره و اراده ~~مستحق~~ و مراد دهشته نها کسی که در راه صدق
وراستی قدم میزد و بمواعید کار دینال صدر عظم تطهیر نمی شد این شخص

پچاره بود که او را هم بحلیه و تدبیر یعنی اول بهمهید بصلت با خودش
بعده به ترفیع لقب و رتبه و خسل کار کرد و معتمد و نایب کار دینال صدر عظم
نخورد تا مجبور شد او را حبس کند و برای دفع شر بقا ش رساند من این
شخص را خیلی دوست میداشتم از شنیدن خبر فوتش گریه کردم ^{بدر} غم مخورم
که نسبت با او در دل من بود و گویا بواسطه مصداقت حقیقی و دوستی معنوی
نسبت پدرم بود یا اینکه غالباً که بدیدن من میآمد صدهای خود را بران
نقل میکرد و بمن میخوردند حلاوت نقلها و شیرینها بود که مرا با او دوست
کرده بود و یا نظر با همراهمی بود که پدرم با او کرده بود و هنوز این مسئله بخود
مشکوک است در میان جوانان در بار شخصی که بمن بیشتر از همه مهربانی میکرد
بلکه میخوانم بگویم که با وجود صغر سن من آنها عشق با من نمود و گفت من
بود این جوان رشید ز پانصم بر این بود که مرا بعد از مرگت خود را آورد
و یقیناً اگر زنده میماند و در جنات مارفته گشته نمیشد و این وقت من زن
او بودم بفضل خبک مارفته از تیر است .
مارفته اسم جنگی است و ملک شامیان نزدیک بستریدن در هزاره بودند

۱۰۵۱
در سال ۱۰۵۱ هجری قمری
سرمه کرده
در سال ۱۰۵۱ هجری قمری

چهل و یک مخاطب (هزار و پنجاه و یک) در حوالی این جنگل ما بن قشون پادشاهی که
در تحت ریاست مارشال (شاتی لون) بود و شاهزاده های خانواده سلطنت فرنگه
که محض عدوت با کاروینال عظمی هم بر لوی سیزدهم پادشاه فرنگه یعنی شده بودند
جنگ سختی واقع شد و در این جنگ قشون شاهزاده ما غالب شده و قشون پادشاه
سگت دادند اما گت و سولون که یکی از آن شاهزاده ما بود و در این گیر و دار کشته
شد و تا وینکه کشته نشده بود چارهای مخصوص از سیدان برای من میفرستاد و
هر چارهای که میآمد چند قطعی نقل و شیرینی عسل بود.

در این هنگامه مخالفت شاهزادگان خانواده سلطنت بعضی از امارا با کاروینال
صدر اعظم پدر محترم ما کاستون متهم به بیعتی و رابطه با مخالفین گردیده و محروم او را به
(بلوا) طرد نمودند و اوقاتی که در بلوا ساکن بود کاندی نوشت و مرا با همجناس
نمود من عینا کاندید پدرم را نزد عم تا جدارم لوی سیزدهم پادشاه فرنگه که در قیوت
و قصر (شان تیلی) میزیست فرستادم و استیذان نمودم جوانی که بخانه خودشان
نوشته بودند مبنی بر این که قبل از فرستادن به (بلوا) به (شان تیلی) رفته پادشاه را
ملاقات نمایم و بعد نزد پدرم روم این بود که ما را پارس بطرف (شان تیلی)

حرکت کردیم شب اول در (ژوآر) گذرانیدیم و در این تفریح خود را طاک من خانه
داشت و مرد کمال تو قیوت و احترام پذیرفت شب دیگر را در (مونت گلات)
بسر بردیم و در خانه که منزل کرده بودیم و حرا صاخانه را عروسی میکردند معلوم است
گل از برای من که در بیوقت زیاده از ده سال نداشتیم تا شای این عروسی چهل گت
داشت.

از بن منزل بشان تیلی ورو کردیم اهل دربار از ورو من بعضی سلطنتی مشغول
شدند اما پادشاه اتفاقا در بیوقت در نهایت کسالت و ملالت ظاهر بود
و ورو من معارف شد با سوهلخی که پادشاه نسبت بکلیه پیدا کرده بود اندک پیش
و بعد از آن معصوب شده بود و بعضی نهاد و خوشجات بخواهش که پادشاه
اسپانیول و سایر معاندین لوی سیزدهم شوهر خود نوشته بود بدست آمده
بود و جمعی از قضات معتبر را پادشاه و صدر اعظم برای استنطاق نزد ملکه میفرستاد
و هر روز در طاق ملکه مجلس تحقیق منعقد میشد و هر قدر این چاره تماض میکرد و در بستر
میخوابید باز چاره نمیشد ما مورین تحقیق و استنطاق دقیقه مجال و فرصت نمیدادند
و چون آن دو در پیش ملکه متهم بدو چیز بود یکی به عشق بازی با پدر من دیگر بمکاتبه

و مراد به پادشاه سپانیول و مخالفت سلطنت لوی نیر و هم در میان ایشان
 غیبت نمود و نیز که مادام سنت ژرژ سابق الذکر و ده من اوقاتی که ملک پادشاه
 مکان به و معاشرت داشت و دوطرفه و حائل بود و حال هم مادام سنت ژرژ این
 و از وین تر کر اقیانوس پید کند که بعضی بیانات شفاهی میدین بدو برای
 اینکه سوختن مجددی برای پادشاه و کار دینال صدر علم پیدا شود بهای نفقه
 و محرابانی باین من و مادام سنت ژرژ را در طاق خواب خود حضا می نمود و حضور
 من با اینکه ستم مقتضی نبود و بنیابت بعضی حرفهای محرمانه را زد که بر وزیر ملک
 ازین کلمات بخوان اسباب هلاکت او میشد اسباب اینها خود را بدیدم و بواسطه
 مادام سنت ژرژ اطلاع میکرد و من با وجود ضعف سن بهیت این مطالب و کلمات
 میدانستم و غلبه هم هنوز در خاطر دارم با اینکه از آن زمان تا بحال چندین سال
 گذشته است و چون غم نبویسم لیکن چون مطلب خیلی دقیق و باریک است بهتر
 در سکوت و کتمان می بنم و الا مطالبی می نوشتم صحیح که هیچ کوشی نشیند باشد مقصود
 ملک این بود که توقف من در شان تیلی اندادی پیدا کند اما از آنجا که ما و اوست
 ژرژ زن عاقله بود و میدانست که طول توقف ما در شان تیلی بیشتر اسباب

خن پادشاه خواهد شد و زود روشن ما از آنجا اصراری داشت تا روز حرکت
 رسید من یکی از خدمتکاران مخصوص ملک را که تقریباً باین هم سن بود و در
 آنچند روز توقف من در شان تیلی با هم بازی میکردیم استعاره نمودم که او را
 بمن سپید است عای من قبول شد و این دختر را با خود بسیار آوردم
 چند روز هم در پاریس توقف کرده بعد بطرف بلوا حرکت نمودیم تا بر حده
 بلوا رسیدیم در یکجایی که پادشاه مرا استقبال کرده اسم این منزل (شامبرو)
 و در آنجا عمارت سلطنتی بسیار عالی است که فرانسوای اول پادشاه فرانسه
 ساخته است این عمارت در وسط باغی است که در این باغ تقریباً سه لی چهار
 فرسخ است و چیزی که درین عمارت محل تعجب است پله و رو است که اگر رفعت
 واحد شخصی از پله بالا برود و دیگری از بالا پائین باید یکدیگر را در پله نمی
 بینند چنانکه پدرم برای اینکه مرا بجناند و قوی که از دین عمارت دارو شد
 بالای پله بود و بعد از پله پائین میآمد که در پائین پله مراد باید و من از پله بالا
 میرفتم که در وسط بهم برخوردیم یکوقت ملقت شد که من بالای پله ستم و پدرم
 پائین پله است و درین راه بهدیکر برخورد و بودیم و این بازی تکرار داشت

من دوباره پائین آمدم و او بالا رفت و باز بواسطه بغیة عجیبی که در وضع بنا
پدید شده است درین راه هدیگر را نمی دیدیم و هر دو میخندیدیم خلاصه بعد از آنکه
توقف در قصر شامبر و هر دو در یک کالکه نشسته بطرف شهر بلوا حرکت کردیم
در حوالی شهر و جاده و همان مرستتقبال نمودند و در عمارت حکومتی کجاست عالی
الکرامت را برای من معین کرده بودند و من در اینست توقف بلوا این خوش
گذراندم از جمله بازیهای که من در طفولیت دوست میخداستم با بادکوبه
کردن بود و روزی که به واسطه بود و بارانی نبود به قالا با شکار مشغول بودم و بها
وفقی که پدرم با چیمان ایالت باری قار میکرد من پهلوی او نشسته در سرخال کتفه
شرط می بستم و غالباً میردم یعنی عدا پدرم من مباحث و فرود از جواهرت
و نفایس شهر از بنا خرید به من میداد از جمله معجزین که در بلوا از من دیدن نمودند
میروانند و این شخص و حقیقت یکی از اعمام من است یعنی مادر او از مشرقه
نامی قدم نازی چهارم و ستاره به (کاسریل پترو) بود و از جمله اولاد جدم نازی
چهارم او بزرگتر بود اما چون مادرش زوجه مشرعه نبود و ملکه نبود بخت محدود از
سلطنت شد و نسبت به پدرم در نهایت مهربانی بود و بمن هم بلا نهایت شفقت

مینمود و بار از آنها صحرای محترم و دیگر که دیدن از من کردند و من مکرر بخانه آنها میرفتم
گفت بهوم و زوجهش بود گشت بهوم از رجال معبر دولت است و غالباً
در مسائل مهمه مشکله دولتی بهمت سفارت گیری مانویشود و از زمان جدم نازی
چهارم اینخانواده همیشه و دلخواه و مصدر خدمات بزرگ بوده اند و بواسطه خدمت
این خانواده و کار و اینهای سولی صدر عظم که یکی ازین خانواده است بود که خبر کولنا
نازی چهارم در اسبند و افواه و در متون تواریخ و سیریه نازی عظم معروف شد و
و از برای پادشاه همین بس که شهاب نوکر قابل شایسته کند زیرا بهینکه نوکر قابل
شایسته و صدیق شد هر چه بکند باسم پادشاه معروف میشود و این صفت و
صفت را جدم محترم نازی چهارم داشت که در شهاب نوکر خیلی دقیق بود .
باجمله هر وقت من بخانه میرفتم از شیایا نفیسه که در مانویتیهای خود از شهر
روم یا از مالکات دیگر تحصیل کرده بود بمن می بخشید و این من میگویم پدرم سفری
بشهر طور کرد و بمن حکم داد که دو روز بعد از کشتش با وقتی شوم روزی که من گفتم
بودم تب شعی بمن عارض شد و یک هفته تمام بستری بودم بعد از آنکه بهبودی
حاصل شد بهمت طو حرکت کردم قبل از در و بشهر طور از رو و خانه لودار که خواستم

رشد فرسید بخواهد عمل قیم را بهم نبرد مکن است من در پیش خود این تصور را
 ننمودم که البته وقتی خواهد رسید که این صدر عظم یا مغرول شده یا خواهد
 مرد و من چون بن بلوغ رسیدم آنوقت یقیناً به استغای حق خود را خواهم
 کرد و روزی که من بش پنی رستم و قصر اجداد مادری خود را خراب و ویران
 دیدم که کار دینال صدر عظم عمداً اینجا خراب کرده بود که تغییر در وضع بنا
 آن بدید و یاد کار و آثار عقیقه امرای موت پانیر را کلیه محسوسه برای
 اینکه تصرف خود را سر عا و این قصر و ملک ثابت نماید از دیدن خرابی این
 عمارت اجدادی مادریم حاتم تغییر کرده و گریه کردم شما آثار قدیم جانی که
 باقی مانده کلیسای عمارت که مضجع و دخمه اجداد مادری من است صدر عظم
 ظالم مقصم بر این شده بود که این معبد و قبرستان را بهم منهدم و معبد و
 ساز و آرا بجا که در خرابی معابد و تغییر وضع آنها را پها اجازه لازم است غیر
 به او بن هشتم پاپ روم نوشت و استیذان کرد و بهانه آورد که چون
 این معبد و کلیسا خراب است اجازه داده شود که کلیه بنای آن را ریشه کن کرده
 و بجای آن معبد و کلیسای تازه بنا نماید این پاپ چون مدت ها در فرسنگ بود

و غالب معابد فرسنگ را دیده و در اینجا عبادت کرده و نماز خوانده بود و بجا
 که بکار دینال صدر عظم نوشت این بود که من خودم در این معبد و کلیسا چند
 سال قبل ازین نماز خوانده ام و ابتدا آثار خرابی در آن ندیده ام و اجازه
 میدهم که خانه خدا را بهلوی نفس ویران سازی کار دینال ازین جواب بسیار
 متغیر شد اما چاره جز نکین و اطاعت نداشت من و او این معبد و کلیسا
 که شدم بسر دخمه و مقبره اجداد رفته فاتحه خواندم و گریه زیادی کردم تا ملی
 ده هم ازرن و مرد جمع شده با من در گریه و غصه شریک شدند و اربابها
 قدیم خودشان را در وجود شخص من یاد میآوردند و خا برآده صدر عظم
 مادام اقیلون در قصبه و قصر ریشلیو بود در ش پنی بدین من آمد و مرا
 دعوت بقصر ریشلیو نمود نزدیک خوب من بطرف قصر ریشلیو رفتم محض
 تشریفات و رودن خانه های شهر و قصر چراغان کرده بود و قبل از صدر
 کار دینال ریشلیو قریه محضری بود اما حالایکی از قصابات بسیار بزرگ و آباد
 و خانه محقر اینجا داده از دولت کار دینال صدر عظم از قصر های عالی فرات
 که بهمیری با قصر های سلطنتی میکند علاوه بر اینکه بنای این قصر عالی است و

و کار وینال صدر عظمی که در زمان منشی که از منصب خود بر خراج بانی انجا
 کرده است اسباب و اثاث ابدیت و احتیاج زندگانی در این قصر از هر چهل
 عالی تر و نفیس تر از آشیانی است که در قصر سلطنتی یافت میشود و فرنگه که سکه
 حال او تمام قطعه اروپا و قصر و عمارتی باین شکل و شکل پیدا نمیشود معین است
 شخصی که حالا و مملکت فرانسه قدرت مغویش از پادشاه زیاده ترست و دخل
 منافعش هم بیشتر و قیاس که بخاطر وطن مالوف خود را با و کند چه خواهد کرد و عمارت
 قدیم خانوادہ ریشلیو چیزی که باقی است و تغییر کرده اطاق مادر کار وینال
 صدر عظمی است که محض یاد کار بهمان حالت و آیه باقی است از وضع بنائی و
 اسباب این اطاق میتوان قیاس کرد و بی بزرگی که ابتداء این عمارت چه وضع
 و چه شکل داشته و خانوادہ محترم صدر عظمی چه حالت مشغول و بی چیزی زندگی
 میکرد و عجب از عقل و تیزهوشی و کفایت کار وینال صدر عظمی است که
 این اطاق را بوضع سابق نگاه داشته است که هیچ برائی برای نوکیسه بودن
 او و مدخل و منافع گزافی که از وزارت خود میبرد بالاتر و بهتر از این اطاق نیست
 کینه نقاشی این عمارت بدست نقاشان معروف روم و ایتالیا و بلژیک و فرانسه

شده است . خانوادہ ریشلیو در اینکه از نجای قدیم فرانسه میباشد جای
 شبه نیست آمانه از خانوادہ های خیلی معتبر و نجیب و بنفید است که نجابت
 اصلی خانوادہ که کار وینال صدر عظمی داشته است اگر چه چندین بهم معتبر نبود
 شاهزادہ های خانوادہ سلطنت و سایر نجای مملکت فرانسه چندین از اعظم
 مکریم او و حالا عازم دارند پدر همین کار وینال صدر عظمی صاحب نشان سنت
 اسپری بوده است و این نشان داده نمیشد مگر مردمانی که از خانوادہ
 بزرگ بودند خلاصه ما دوام و اقیانوس خواهرزادہ کار وینال صدر عظمی با
 من نهایت مهربانی را می نمود و در کمال خوبی از من هماننداری و پذیرائی میکرد
 از جمله کسانی که از شهرت بدون اجازه و دعوت با همراهمان من آمده و
 در این همانی قصر ریشلیو طغیانی واقع شده بودند شخصی بود موسوم به پش بو
 و شخص بقدری مغلوک و پریشان و بی چیز بود که از برای یومیہ معطل و غالباً
 انگل میوقولا نمیشد پدر من بود اما از آن بعد تر قی کلی کرده و حالا ملقب به
 رحان است و شخص معتبر و متمولی است و جهت این ترقیش زوئیه او شد که
 یکی از خانمهای خانوادہ رحان است .

بعد از توقف دو روز و دو شب و قصر شیلو با ما دام اقیون دواع
 نموده بطرف شهر طور خوستیم حرکت کنیم ما دام اقیون محض عایت ادب
 و او طلبانه مصمم شد که ما را شایع نماید پس یک نفر از اول که قریه شایعی است
 رسیدیم و وقت شام شد و سر سفره ما دام اقیون ظاهر کسالت کرد و من با وجود
 صغر سن طشت شدم که مقصودش اینست که زیاده ازین منزل با ما همراهی ننماید
 زیرا که این زن اگر چه خواهر زاده کار و نیال صدر عظم است و غرق انواع نعمت
 و اسباب حشمت اما در مقابل مثل من شخصی که از خانواده سلطنتم رتبه تبعیت بلکه
 مقام خدمتکاری و کثرتی دارد و این تخفیف برای او خیلی ننگ و عار بود زیرا که
 در میان تمام اقوام خود کار و نیال صدر عظم این ضعیف را بیشتر دوست میداشت
 و زیاده تر از این میگردید پس او را کسالت کرد و من مجبور شد ازین منزل
 ترخیص کردم که بقصر شیلو مراجعت کند و نیز این مرضی را خود عظیم داشته بود
 صبح زودی مراجعت کرد و ما وقتی که از آن منزل کوچ کرده بغیر دیکر آمدیم تمام
 امتداد راه را از این بهمانه جوئی ما دام اقیون میخندیدیم منزل دوم ما ورون
 تروال بود و این قریه معبد بزرگی است و یکی از عتبات من و شر بانی چهارم

که مادرش از معنویت مایان پادشاه بود ریاست این معبد را دارد و محض
 نسبت مهربانی کرده چند شب در آنجا بخت این معبد را معابد بسیار گستره
 و حرای ترک دنیا کشفه و خواهرن طریقت و رانجا سکنی دارند و موقوفات زیاد
 دارد و ریاست این معبد غالباً با یکی از شاهزاده خانهای خانواده سلطنت است
 ازین منزل بشهر لوموریشتم حاکم پیش از جمله شریعتی که برای ما فراهم آورد و تخیل
 سکار مرانی داد که خیلی تماشا داشت ازین منزل بشهر طور و از اینجا به لکوا آمدیم و در لکوا
 با پدر بزرگوار خود ملاقات کردم چند روزی بهم با او بودم بعد غرض شدیم
 پاریس آمدیم پدرم از جمله صفات و خصایصی که داشت خوش صحبت ترین معاین
 خود بود و شبها را که مجلس بال یا تماشا خانه یا همانی نبود با دوده من صحبت میکرد
 و من هم گوش میکردم و یکی از لایالی تفصیل فرادجت خودش باز و به حالیه ش که
 ناماوری من است حکایت میکرد که بعد از مردن ما در این و شر هر کس که بکلیف
 کردند بزنی چنانکه طبع قبول نمیکرد و تا سفری بلورن کردم و ما را کرتی زن
 حالیه ش (دیدم آنوقت چهارده ساله بود و مادی فطر با عشق و زیدیم
 اما امرای لورن که اقوام این خانم بودند مرضی باین فرادجت نمی شدند من

ناگزیر شدم که او را بر ایام و شهر ناسی برده شبانه در یکی از گلیانان ^{اولاد} عظمی که من
عجب نیست که در جنگی که پدرم عاشق این دختر چارده ساله بود و باین حیل او را از راه
کرد در همان وقت بهم با آن دو ترشش ملکه فرزند زن برادرش لوی سیزدهم دینا
گرمی و عشق بازی بود و ملکه از شنیدن این خبر بی اندازه متاثر شد زیرا که علم لوی
سیزدهم که همیشه علیل المزاج بود و مدتها بود که آن دو ترشش را گرفته بود و از او
اولاد نمی شد ملکه چنین خیال داشت که شوهرش پادشاه بزرودی خواهد بود
و بواسطه نبودن و یعهدی پدر من پادشاه خواهد شد و آن دو ترشش را بفرست
اختیار خواهد کرد و من مکرر از پدرم می شنیدم که عشق بازی من با آن دو ترشش زن
برادرم بعضی فغانی و از راه تدبیر و ملتیک بود و عشق حقیقی نبود چنانکه اگر
برادرم بهم میزد و من پادشاه میشدم مسلماً آن دو ترشش را نمی گرفتم در این راه
که بپایس می آمدم در یکی از منازل موسوم به (موت) اتفاق غریبی روی داد
و این تقریباً (آرشیدوک) ^{بوتر} خانه محقری داشت و مرا تا منزل قبل استقبال کرد
و با بنیانه محقرش دعوت نمود و بود باین تفصیل که قبل از آنکه ما وارد موت شویم
بمن گفت که من قصر بسیار عالی معتبری دارم و پشیری که به عمت پادشاه و نه

آرشیدوک

پدرت میباید و او بهترین است که پشیر خانه و نوکرهای زیادی و بقیل خود را
مستقیماً بمنزل و بیکر دوستی و خودت با معدودی شب را در قصر من منزل کنی
من قبول دعوت آرشیدوک را نموده به موت آمدم و در خانه محقری که عباد
از دوسه اطاق بود مرا بمنزل داد پرسیدم آن قصر عالی چه شد بدون تکلف
برخواست و از دو لایحه نقشه سپردن آورد و بمن نمود که اگر آن قصر عالی بالفعل
موجود نیست اما در روی کاغذ نقشه بهیئت و صورتش ساخته شده است
و اگر خدا بفضاحتی داد و آینه خواهم ساخت من ناگزیر بودم که چون وقت
دربار بود شب آنجا بکنه رانم و با کمال عزت با بیت سی نفری که همراه من
بودند در این دو اطاق خواب منزل کردیم اما در مسئله غذا و گوشت خیلی
رقیعی که ابا چربی نداشت و قدری گوشت نچسته در میان آن بود و با مقدار کمی
نان سیاه رنگ و شراب ترش مزه برای ما حاضر کردند از پشیر من پرسید
گفت همین شخص است که این طمع را کرده است بشما خلاف گفته بود در قول خود
صادق تر از آنکه چنین پشیری البته نمود و پدر شما نگاه میدارند این اعمال آرشیدوک
که خیلی عجیب بود و مرا بقدری خوشحال کرد و خندیدم که در تمام این مسافرت

از پاریس به بلوا و مرجعت از بلوا پاریس هیچ شی را باین خوشی و مزه نگذارد
 بودم مخلف وارد پاریس شدیم و دو روز بعد از ورود در قصر سنت ژرمن بجنبه
 پادشاه و ملکه رسیدیم این فستازاتما در پاریس گذاردم و غلبه بها در خانه
 شاهزاده باشام و قص مدعو بودم و یکی از مشغولیات من این بود که با مامورال
 لنگ ویل که تقریباً با من بهم تن بود و پسر و قات سر پردهم و لباسها عجیب
 غریب هر دوی پوشیدیم و صورت های خود مانرا بالون مختلف نقاشی میکردیم
 هر کس که میدیدیم و بهمان راجع کرده بوضعی مضحک تقلید و ادا میدادیم
 این اعمال را یکبار سبب دلشکی غالب اعیان مملکت شد و از طرف پادشاه
 حکم صادر شد که دوه من مامورال لنگ ویل مانع شود که دیگر بمن معاشرت
 ننماید از حوادث عمده که در اواخر نرستان اینال روداد که شته هزار و شصت
 سی و هفت است (مطابق هزار و چهل و هفت) این بود که خبر کشتن آن دو پسر
 ملکه شیوعی پیدا کرد و در تمام مملکت فرانسه کسی که ازین عمل و لشک و موش بود
 فقط کار و نیال صد غنیم بود چرا که تیر رسید مبادا حمل ملکه اسبابا اعتبار از
 پادشاه بشود و از کسانیکه خیلی خوشحال بودند میتوان گفت که من بودم غالباً

سرم کوبیر و پسر و قات سر پرده
 در سال ۱۰۳۷ شاه منجر به بلوا شد
 و ملکه را در خانه مدام نگاه میداشتند
 که از میرزا قوام میرزا را در صومعه میبردند
 و چون در آنجا رسیدند و چون در آنجا رسیدند

بست زرین میر شهم و با ملکه سیر پردهم روزی تخم پادشاه بعضی نقد و احوال پری
 وارد حاق ملکه شده مرا آنجا دیدی مقدمه بمن گفت که ملکه پاک پری حامله است
 اگر چه حسن تو ده سال این مولود جدید زیا و تربت اما حتما تو را بر وجهت حیوان
 بکند و ملکه آینه فرانه تو خواهی بود

خودتی که از سنه هزار و شصت و سی و هفت مطابق (۱۰۳۷) الی هزار

هزار و شصت و چهل و سه مطابق (۱۰۳۲) روداده است

در اوایل بنال ابتدای معاشرت عم لوی سیزدهم بود با دام بود و فرست موسوم
 مریم بود که از زنهای جمیل و عقیده عمر خود و از خدام مخصوص آن دو پسر ملکه بود
 معاشرت پادشاه با این زن بخیه عشق حقیقی بود و نه بخاری زیرا که مکرر با و شاپکشت
 من مادم بود و فرست را از کربلا با عاظم و عشق و سبب شد که چندی در باریت
 در کمال سرت و شادمانی فریست پادشاه که طبعا مال بشکار بود و هر وقت از
 برای او دماغ و فرستی بود این مشغولیت را تمام عیشها و نشاطها ترجع میداد
 درینوقت که دلش فریقه مادم بود و فرست بود بیشتر از شیر بشکار میرفت برای
 اینکه مشوقه غریزش و شکارگاه با او همراه باشد چنانچه با ما را هم با خود میبرد و بسیار

سرم کوبیر
 در سال ۱۰۳۷ شاه منجر به بلوا شد
 و ملکه را در خانه مدام نگاه میداشتند
 که از میرزا قوام میرزا را در صومعه میبردند
 و چون در آنجا رسیدند و چون در آنجا رسیدند

کوچک را بهوار یا بوضعت برای ما حاضر میکردند و میآوردند و پادشاه و بزرگان
مخصوصی در زین و برق این اسبها قرار میدادند که خیلی محفل و بانگهایش بود و با اسبها
فاخر غالباً یک رنگ جامی پوشانده و برای اینکه حدت حرارت آفتاب با ما
صدمه نرساند کلاههای از حصیر خود پادشاه و بزرگان کرده بود و بر تلون زیاد میآویختند
میزند که سایه بر سر ما افتد و کلاه ما را از حرارت آفتاب محفوظ دارد و پشم پادشاه
تقین شکارگاهها را در وضعی میخواند که نزدیک یکی از عمارات اعیان و پادشاه
برای اینکه بعد از شکار در عمارت آن شخص پیاپی نماند و نهاده و عطرانده صرف نماید
صاحبخانه بخور بود و علاوه بر اینکه نهاده و عطرانده ماکول مفصلی تدارک بکنده بود و
تقدیریه با اشیاء نفیسه پادشاه و ما بسیار بهر این تقدیم و تعارف نمیدادند
هم شکاری شده بود و هم تفریحی نموده بودیم و در ضمن هم فایده مالی بر میآوردیم
و عهده پادشاه توقف خوشش را در این تصور و عمارت طریق اعیان و پادشاه
میداد تا معادن غروب آفتاب میشد و شخص اینکه در تاریکی مهربت نمیداد تا در کالک
محالی برای پیدا شود که با ما دام بود و رفت بر جوی عشقباری کند و غالباً در آن کالک
که پادشاه می نشست برای اینکه رفیع سوختن مردم بشود و تقیه نمایند که پادشاه بهر وقت

در این محفل پادشاه
مجلس بود و این
مجلس را در آن وقت
که می نشست

خیالات بد دارد همیشه یکی دو نفر از ما را هم می نشاندند و غلبه اوقات من بودم
و در این موقع خلوت اگر از صدر عظم کار و نیال ما با یکدیگر می پادشاه کوش فرا
میداد و می شنیدند بلکه گاهی هم تصدیق ما را می نمود و هرگز که از شکارگاه حیرت
میکردیم بالا جماع منزل آن دو تیرش می رفتیم پادشاه و ملکه شهادت دن ثالث
شام می خوردند و ما خدمت می نمودیم در تشریفات و در باره نهاده شان و حرام بزرگی
بود که کسی در این موقع شام بخواند و خلوت که پادشاه و ملکه بلا ثالث صرف می نمودند
با آنها خدمت کند یعنی غذا را از دست خدمتکاران گرفته و نزدیک این دو شخص
محترم برود و تا نو بر زمین زده با آنها عرضه دارد و همه کس این احتیاط را نداشت این
شرافت خاصه شاهزاده خانهای خانواد و سلطنت بود و در ایام همه اقله
شب در حضور پادشاه مجلس ساز فراهم بود و مطربها سازنده های خاصه پادشاه
بودند و لوی سیر و هم در علم موسیقی کمال مهارت را داشت و شعر را هم بالبدیه
بدنی گفت زیاد و از اندازه در نمی دشوفا میشد که آوازه خوانها شعار را و میخوانند
و نوازنده ها تعانی که اوسا حبه بود و نوازند بیشتر اشعاری که در بنوق پادشاه
میکشت گوشه و گاهی پیش ما دام بود و رفت بود و این پادشاه مهموم در این چند

مدت ایام عقباری بقدری خوشرو و خوش شده بود که غالب در سیلا قات و
شکارگاهها که میفرستیم و همان بودیم و علقه خود پادشاه هزار نفر میگرداند و بر سر
بامای غنیشت بلکه مثل او فی مشیختی غذا و ورینه میگرداند و بامای میخوراند و اگر
تیر و دری چند لقمه را با میبازد پست صندلی مادام بود و رفت می پستاد و بهینطور
ایستاده صرف می نمود و در این مدت عقباری بامای هم بود و رفت اگر حیاء در میان
عاشق و معشوقه قهر و نقاری رو می داد بدجال محارم بلکه بدجال تمام امالی
مملکت خزانة و در این حال پادشاه باز دو چار هم دغم سابق خود میداد و بعلاوه
مهموم بودن طوری شتم و تغییر بر وجود او غلبه میکرد که چنانکه راضی عظمی کمال
جرات و باری آید بود که عرضی بجنور و نباید مطلبی بیان کند و اگر سبقت چنین
مواقع پادشاه با حاق ملکه میباید و یکی از ضلایع طلاق است بمردم و رویداد نشسته
و تمام زمانی که نشسته بود بکوت میگرداند و چنانکه قدرت حکم با او در آنوقت بود
و بعضی اوقات بهینطور میگذشت که بود و خویش میزد و تمام روز از صبح تا شام مشغول
نوشتن روزنامه خود بود و شکایت از بیجی و چپاکی خود می نمود بعد از مردن لوی
نیز هم چنین کتاب مفصل و مجله شکایت نامه های لوی نیز هم میسر و چون که بدجال

در کتابخانه لوی چهارم موجود است .

خلاصه زمان وضع حمل ملکه نزدیک شد و زین حبس و حبس پرست و آمدن که نزدیک
برادر غیر مشروع پادشاه بود و بنت زرین آمد آمدن این شاهزاده خانم محترمه با
دود و حرش سبب خوشحالی من شد زیرا که غالب اوقات با دختران اوبانی
میگردد و عجب است که پادشاه از آمدن زوجه برادر خود و برادرزاده پیش
بقصر سنت زرین چندان راضی نبود و پادشاه را طبعی بود ویرانشنا و تابا کسی
مالوف و مانوس نمیشد کجوع رحمت مخصوصی در وقت طاعات با آن شخص
تکلم و وضع رفتار داشت و این پادشاه مملکت خزانة و چنین مورد مشابه
یک زمانی بود که تازه از شهر آمده و یک مجلس بزرگی داده شده باشد و یکی از
معای که باین پادشاه نسبت دادند همین بود که خیلی دیر با مردم مانوس میشد
پدر هم در این اوقات بقصر سنت زرین آمده و در روز بعد از روز و در او اسط

پانز هزار و شصت و سی و هشت (مطابق هزار و چهل و هشت) ملکه وضع حمل نمود
و شخصی که آن پادشاه و موسوم به لوی چهارم است متولد شد و تولد این
این شاهزاده که در همان عهد مخاطب بولیعهد شد یکی از سباب مشولیت من بود

زیرا که هر ساعت پهلوی کهواره طفل رفته او را میسیدم و نظر بهمان وعده
 که عثم داده بود باد شوهر کوچولو خطاب میکردم اما کاروینال صدر عظم این
 الفت و مهربانی من باینست باین طفل رضیع بر شرفت علی الخصوص این فقره که من
 او را شوهر کوچولو خطاب میکردم و حکم نمود که عظام را بپایس ببرند هر قدر ملکه و
 مادام بود و فرست معشوقه پادشاه خواهند ترا پری بجای آورده نگذاشتند که من
 از سنت زرمن بپایس بزم ممکن نشد حکم کاروینال صدر عظم در وقت طری
 مطاع بود که حتی پادشاه هم قدرت تخلف نداشت و قتی که من از عثم ملکه
 و دواغ کرده و جدا شدم هر دو گریه میکردند و با کمال قدرت سلطی اینقدر توانائی
 نداشتند که در نیمه خونی بخلاف میل داده کاروینال صدر عظم حرکت کنند
 کاروینال صدر عظم باین ستم و پری نسبت بمن اکتفا نکرده قتی که من از قصر
 سنت زرمن بجای که نشستم که بمبت پایش پیام در سر راه آدم مخصوصی گذاشته
 بود که مرا بر رول قریه که نزد یک سنت زرمن بود و کاروینال بجا فرستاد
 ببرند عظام را بجا ببرند اگر چه نه بار سیاه کولی با قسام شیر دنیا و نقلها بلری
 من حاضر کرده بود اما طوری بتغیر بمن تحکم نمود و با اندازه بمن زبان خرم میزد

و خاطر مرا منزعج و ملول میساخت که من مادامی که در خانه او بودم اقصا لا کزی
 میکردم و مخصوصاً این عبارت را بجا میآوردم که میکشش از ده بجهت منم و
 و محض مثل تو ~~تو~~ که امیر اطرونا و قیصرنا و سلاطین آرزوی مزاجت و
 دارند قیصریت که بطفل چند روزه شوهر کوچولو خطاب کنی و یک حرفی که
 پادشاه محض شوخی و دونه با قبل تو گفته بود آن حرف را سنبهائی و بجز و بجز
 سن تو متجاوز از ده سال است و این طفل تا میت سال نباید مزاجت
 کند و یقین است که جوان میت ساله زن می ساله نخواهد گشت .
 عداوت کاروینال در سر این محض مطلب نسبت بمن بدرجه بود که بعد از
 مرجهت و ربا از سنت زرمن بپایس مخصوصاً سپرده بود که ماهی دو مرتبه
 زیاده تر من بعارت کوچوز پادشاه و ملکه نروم و کسی که دوستی خودش را در
 ایندت از من بزیده قضا مادام بود و فرست بود و جهت خصیت و این پشیر
 بواسطه عداوت او بود نسبت بکاروینال صدر عظم و کاروینال صدر عظم
 عداوتش با مادام بود و فرست این بود که بدو چنین تصور میکرد که پادشاه
 بهیکه بنای معاشره را با کینه ملکه گذاشت او ملکه را قریب خود داشته بطوری که

حرکت خواهد نمود اما این غافل که مادام بود و زنت عاقل بود و عشق
پادشاه با او عشق حقیقی بود نه مجازی تا نیا ملکه آن دوشیز بقدری لغت
از شوهر خود داشت که اگر چنین معوقه بهم پادشاه میکردند چه خبر که
سهل است بلکه با کمال منت اسباب این عقباری را فرهم میآورد کار پادشاه
از فقره طول بود که چاقیتی میانه معوقه پادشاه و ملکه کرده است این بود که
بنای عداوت را نسبت بمادام بود و فرستاده است کار و نیال صدر عظم
باطمع خود بود و عالم عقباری و محبت پادشاه بمادام بود و فرستاده است بطی منصب
صدارت و قدرت و اندشت اما حسادت و بغل او بدیده بود که میخواست
غیر از او را مرد یازن احدی را پادشاه طرف میل و عشی خود قرار دهد و با وجود
اینکه مادام بود و فرستاده است زیاده کار و نیال صدر عظم نمود باز فرهم است
طرد او را فرهم آورد .

ملکه از برای دلجویی من وقتی که تعضیل محاکمه کار و نیال با من شنید از روی کبریا
من کشت محاکمه چنین شد پس یقیناً من تو را برادر خود و فریدان پسر غلبیستم
پادشاه پسر نیال تزویج و عروسی خواهم کرد .

در این زیستان و مجلس مقبر و محترم در دو نقطه مختلف غالب لیا لی انتقاد شد
یکی در خانه ^{طایفه} خلوت (کریکی) و یکی در خانواده (و آنا دور) در خانه اولی مادر
گفت و سواسون مجاس بال و بزم و رقص و دشت و در خانه و آنا دور پرنس
زوجه ^{کنده} (کوتله) و غالباً من و مثال را در این دو خانواده محترم دعوت
نمودند در خانه مادر گشت و سواسون بو اطمینان دوستی که من با این خانواده داشتم
و پسر صاحبخانه مایل بمرا و جت من بود و عقباری با من میکرد در نهایت شغف
و خوشی میرفتم و مرحمت میکردم اما در خانه زوجه ^{کنده} خلاف با وجود پرنس
و نسبتی که با این خانواده داشتم از دوک و انگل پسر صاحبخانه که بعد از مردن
پدرش ملقب بکوتله ^{کنده} عظم شد و از سرداران بزرگ نامی فرزند کردید بطبع
بدم میآید زیرا که این جوان و جهان من الوجوه عشائی من نمی نمود و مرا طفل تصور
کرده اند اما عشق و مصلی با من نمیکرد این بود که با تمام دشمنان بچشمه که با من
رفیق و همبازی بودند عهد و شهادت کرده بودیم که هر شهبانی که در خانه زوجه
پرنس ^{کنده} دعوت میشود لباسهای بد پوشیم و بزرگ کنیم و بخندیم و بفرستیم
با احدی حکم نکنیم و بو اطمینان این معااهده ما و دشمنان جوان مجلس عیش و بال پرنس ^{کنده}

خالی از جلا و شکوه بود بخلاف خانه مادر گنت و سوانون کم کم این ماده
 غلط شد و عداوت میانین و دوک و نگن بر جبر رسید که سالهای دراز
 نمی توانستیم تاب ملاقات یکدیگر را پاوریم اما حال که این شرح حال خود را
 می نویسم چون این عداوت پایه و پایه بدبختی و و قعاً تعاضای عالم لطیف
 و جوانی بود آن دشمنی تبدیل بدوستی کامل شده است و ظرف این سال از
 و قایمی که در دربار رود و او این بود که کار دینال صدر عظم که سوغتی کاملی
 بمادام بود فرست پیدا کرده و قسم بر این شده بود که دفع شر این زن را
 از خود بنماید جوانی از نجیبای مملکت فزانه موسوم به سنگ مار که در بیوت
 نوز و ساله بسیار رعن و زاپا بود بسیار و وسایل غیر متقیمه و اور خدمت
 پادشاه محرم ساحت منصب میراخری که از مناصب معتبره دربار و در آنوقت
 متعلق به دوک و سن سیمون بود از دگر فتنه سنگ مار و او از قریب که سن
 سیمون حالیه پیر آن سن سیمون که میراخر بود و مغرول شده بود و قتل میگذاشت
 اعات لوی سیزدهم باد و تفویض منصب میراخری با و این شد که من عیناً
 تقریرات سن سیمون را می نویسم لوی سیزدهم عشق بشکار داشت علی الخصوص شکار جگر

و لوزم شکارش بطوریکه باید و شاید می نمود و در جنگها نیکو شکار میکرد و
 از برای سوار و چندان مناسب بود و بیشتر اوقات در وقت شکار و گشت
 و تاز بهب پادشاه خسته شده مجبور بر این میشد که تجدید بهب سواری کند و
 ناگزیر باید از بهب سواری پیاده شده و پازین که شته یکی دیگر از بهبها
 یک که تازه نفس بود سوار شده بعقب شکار تاز سن سیمون که در بیوت
 جزو لشکر اران و شکارچیان بود و دو بهب از برای پادشاه تربیت کرده که
 این اسبها جهت پہلوی بهم می ایستادند باین وضع که سر و گردن یک
 اسب محاذی با کفل اسب دیگر میشد پادشاه بدون اینکه پازین بگذارد که
 فرجه برای شکار شده و دور بشود تا با اسب دیگر سوار میشد همانطور سوار از
 پشت اسب خسته شده برین اسب تازه نفس ضعیف می جفت و شکار اقباب
 می نمود و این تفرقه سبب شد که پادشاه میراخری خود را به سن سیمون تفویض کرد
 و او را بدراج عالی رسانید و بیسکه شروع با غنای رحمت نسبت بن سیمون
 نمود و او قرار داد که تنها پادشاه را و با کار دینال صدر عظم و جهان الوجه ملاقات
 نماید و از او سعایت کند و نه حمایت

درم گذشته در این باره
 مسک و جبر و خنجر و تیر
 و طعم و حرم و بیگ
 درم گذشته

باجمعه قبل از آنکه صدر عظم سنک ماس را در خدمت پادشاه مستخدم کند
 با او کتبا اعتقاد عهدی نمود **مادامی** که در خدمت پادشاه است باید هر چه
 در خلوت و جلوت رو میدهد بدون کم و زیاد بکار دینال صدر عظم اطلاع
 بدهد و بعد بیکدیگر در قلب پادشاه رسوخی پیدا کرد حساب بی میلی پادشاه
 نسبت با دام بود و فرست فراهم آورد و سنک ماس بعد از چندی که محرم را از
 پادشاه شد و راهی در خلوت پیدا کرد سبب سیاه چینی مادام بود و فرست شد
 و به نظر هم که بکار دینال صدر عظم و عده کرده بود هر شب بعد از آنی که لوی
 سیر دهم میخواهد کتبا یا شفا یا خبر روز را از خبری و کلی بکار دینال صدر عظم
 اطلاع میداد مدتها ازین مقدمه گذشت و اعتبار سنک ماس بدرجه رسید که
 بعد از کار دینال صدر عظم در دربار فرشته شخصی ازو محترمتر و معتبر تر نبود و معنی
 وزارت دربار و تمام پوات سلطنتی و خزانه شخصی سپرده باو بود و خلوت و
 غروب با نچوان مستولی شد و دست و صلتی یکی از خانواده های بزرگ بکشد و
 ماری تو تراق را که از شاهزاده خانهای ایتالیا بی نژاد بود و این خانواده
 مدتها بود که از ایتالیا بفرانسه مهاجرت کرده بودند بجهت آنکه نخل و زرد در تداپیر

کار دینال صدر عظم چنین اقتضا میکرد که این دختر را پادشاه استان و لایس
 لاس تزویج کند با نیت سنک ماس را مانع از وصلت با این خانواده شد سنک
 ماس با این واسطه حسان کار دینال صدر عظم را فراموش کرده بنای عداوت را
 با او گذاشت و عداوت طرفین بدرجه رسید که سنک ماس پدرم کاستو را
 محرک شد که غلغله وارد خانه کار دینال صدر عظم شده او را بکام نماید و این
 موقع اجرا رسید اما سنک ماس دست از مقصود جوی خود بر نمیداشت و محض عداوت
 با کار دینال صدر عظم با نیکاتون پدرم را محرک بود که و عینه سلطنت کند
 از طرفی پادشاه اسپانیول را محرک میشد که با دولت فرانسه بجنگد کار دینال
 صدر عظم که تمام مطالب با خبر بود چون سندی در دست داشت که بگوید
 آن ~~صحنه~~ طلب پادشاه حالی کند تا مل مجبور تا اینکه بعضی نوشتهجات نجاش سنک
 ماس که پادشاه اسپانیول نوشته بدست آمد آن نوشتهجات را عیناً بنظر
 لوی سیر دهم رساند و با آن زبان و وضعهای خصوصی که داشت قلب پادشاه
 نسبت بسنک ماس چرکین کرد و حکم بحبس سنک ماس شد پدرم بواسطه
 جنبی که حبلی او بود از ترس اینکه مبادا پادشاه برای او هم صدمه و آتی و نظر

و بسته باشد خانه کار و نیال صدر عظم رفته بیای و افتاد و تمام آنچه پنهان
 او و سنک مارس بود بیان کرد کار و نیال صدر عظم پدرم را بجنور پادشاه
 برود و حضور پادشاه مجدداً پدرم اقرار با عمل خود و سنک مارس نمود قلب
 پادشاه کشته گشته شد در سنه هزار و شصت و چهل و دو مطابق (هزار و پنجاه
 و دو و هجری) اوقاتی که در بار بشیر لیون سفر کرده بود و سنک مارس مجوسا
 همراه بود حکم بقتل او صادر شد کار و نیال صدر عظم را رسم این بود که بهر کس
 جزئی سوه ظنی پیدا میکرد ناچار آن شخص را به ملک میرساند در این اوقات
 فتنه شاهزاده نادرشهرسدان برادر کرده غالب امرا و شاهزادگان خانواده
 سلطنت در شهرسدان اجتماع نموده پادشاه یافعی شدند و شرط مصالحه را
 عزل کار و نیال صدر عظم قرار دادند پادشاه قشون بیارست و تا شهرشاپان
 بمنابعه شاهزادگان و امرای یافعی رفته و از اینجا دیگر تاج و زین نمود اما عساکر
 پادشاه تا بجوالی سدان رفته و چنانکه اشاره کردیم کشت و سواران که
 عاشق من بود و آن جنگ کشته شدند از آنجا پیکر و قتل کشت و سواران روداد
 این بود که مادر این چهار جوان قبل از آنکه خبر کشته شدن پسرش را بدو برسد بواسطه

بعضی علامت و آثار بر او معلوم شد که برای او بدبختی باید رود و او به شدت همان
 روزی که پسرش در میدان کشته شد از عاق خواب خود بتالار پذیرائی میآمد و بخود
 درود بتالار انگیزاوی اطاقی دو پارچه کج بری در جلو او زمین افتاد و با اینکه این
 عمارت را بسیار عالی و محکم ساخته بودند و کج بری که در آنجا شده بود کار بسیار
 ماهر و تازه از تعمیر سپردن آمده بود و اثاث و کج برها سبب تعجب گشتند و بفعل
 خوش گرفت و بهینظور که تقریر زده بود و بوقوع رسید و تعریف این زن محترمه
 همین بس که با وجود چنین پسرکی که از کشته شده بود و بعد از شنیدن خبر و کشت
 اینک مطلقاً اتمام تألم و خزن نکرد و حال آنکه معلوم است در باطن چه قدر و شش
 میجوش اما بحسب ظاهر بروی خود دنیا رود و بعد از دوسه ماه مثل سابق مجلس
 پذیرائی و قرض و بال در خانه او شروع شد و چیز غریبی که در نیمه عزم من شنیدم
 این بود که کار و نیال صدر عظم خوابیده بود و میونویر وزیر جنگ دو ساعت
 بعد از نصف شب بخانه کار و نیال صدر عظم رفته و او را بیدار کرده و خبر کشت
 قشون پادشاه را در سدان کشته شدن کشت و سواران را بکار و نیال عرض کرد
 کار و نیال ازین کشت بچه متالم شد بلکه اظهار داشت نمود زیرا که کشت

چنانکشت بلند کرده بودند طوری که این فضل چهاره در راه شش صد میه میدید
 و در وقت رقصیدن بر زمین خورده و ما همه که بر صد این عروسی بودیم خوشحال
 از رقص این شخص شده بی چار و چو در ^{این} پادشاه و عکله و کار و بنال خنده
 نمودیم قدم عروس برای داما و چندان خوش نشد روز بعد از عروسی دوک
 و انگن بدست ما خوش شد طوری که چهار دست از علاج شسته و همه اظهار حرکت
 داشتند چون عروسی اجباری بود و داما و از پدرش بدست می رسید بر
 سکوت و بردباری چاره و رخ و نمیدید بعد از سهوی معجلا خود را بار و دی پادشاه
 که در حوالی روسیلون بود رساند و تمام مدت این سفر را دارد و میرفت
 زوجه اش بعد از آنکه مدت ها و غیاب شوهر بر او سنگ بازی مشغول بود پدر
 شوهرش و پدر خودش از دست غصه و زوال و تنگ آمده او را بمعبده
 و حرم های ترک و نیا کرده است و فی فرستاده اند که افلا در زمان غیبت شوهرش
 خواندن و نوشتن را پاموزد تا وقتی که بدست و فی زوجه بود با وجود عداوتی که
 میان من و شوهرش بود و بجهت هم تنگی که با هم داشتیم غالباً بنجازه من میآمد و
 من بکالت و رحم آورده و در بازی خودم خفاش میکردم .

پادشاه سفری که به روسیلون کرد ملکه و دو پسر خود را با پارس فرستاده در
 همان قصر سنت رزمین گذاشت و جمعی از امر و خاتین مخمره را به سم حرمت آما
 و مرغی بجهت پائیدن و مرقت کار و حال ملکه بدست رزمین مامور نمود این
 گوز چپای زنانه و مردانه میسایت هر روز با چاپاران مخصوص اعمال و فعال ملکه را
 از خبرتی و کلی برض پادشاه برسانند و این فقره معلوم شد که با وجود آنکه ملکه
 دو اولاد پادشاه داشت ^{صاحب ارلورک} هنوز پادشاه چنان کامل انصفت او ندارد
 آنچه شخاصی که مخصوصا از طرف پادشاه گوزچی و مرقت حال ملکه و دختر شاه
 زاده کوچک بودند یکی مونیستی بود که سر منک فوج اول خاصه بود با تمام
 این فوج و دیگری ماوام لالساک بود این زن و مرد هر یک در خانه امیر
 مخصوصی داشتند در ساعت حرکت پادشاه یک اشرفی از حبیب خود را در آورده آنرا
 با مقررش و نصف کر نضنی را در کیسه خود گذاشت و نصف دیگر را به مونیستی سپرد
 و گفت اگر کاغذی بخفا و مهر و مضای من تو برسد که تو شاهزاده های اولاد مرا
 بفغان شخص بسیار یا از سنت رزمین آنها را حرکت داده بفغان موضع سیر لک ابد
 عثمان کن مگر اینکه نصف اشرفی که در حبیب من است برای تو فرستاده شود و آنوقت

یقین کن که حکم من نوشته بخط و نهایی من است و لا محتمل است که برادرم
گاستون شاهزاده ما از دست تو برآید یا آنها را مقبول سازد یا پس از قبح است
دور پاریس مجوس نماید و خود بد عیبه سلطت جلوس کند و همچنین برادرم گاستون
هر وقت که بخت ثرمن بدیدن شاهزاده نماید اگر حجتی از سوره و سپاده
همراه دارد جمعیت را تماماً در سپرون تصرف نگاه دارد و راه ندهد خوش بایک دفعه
نوکری اسلحه داخل شوند و زیاده از دوسه ساعت انهم روز در تصرفت ثرمن
نمانده مر حبت کنند و با و ام لانساک معاشش شده بود که هر وقت گاستون
بدیدن ملکه نماید دقیقه آنها غفلت نماید و آنها را بی مالش کند از هتقد و آن
مجلس بنشیند و شاید دناظر مکالمات آنها باشد تا برادر پادشاه برخاسته از
کند ما و ام لانساک که با و ام سنت رز زده و من خصوصیت است و درین
صحت چنانکه رسم زنهارت که هیچ مطلبی از یکدیگر پنهان نمی کنند اگر چه هر
مخفیة دولتی هم باشد این تفصیل را به دوده من گفت و او بلکه و پدرم اطلاع داد
این بود که پدرم در مدت غیبت پادشاه خیلی کم بخت ثرمن میرفت و هر وقت
هم که میرفت حجت مختصری با خود میبرد .

بواسطه وصلت و قربتی تازه که مابین کاروینال صدر عظم و پرنس کنده نشد
بود حکومت شهر پارس در بایست تنون سالخوی پای تخت را کاروینال
صدر عظم در مدت غیبت پادشاه موقتاً با و داده بود پرنس کنده در زمان
غیبت پادشاه و ضرر خود را که میخواست بخوارا زده کاروینال بدید و کاروینال
صدر عظم از شدت سخت عارض آمد که با خانوادہ سلطنت وصلت کند چنانکه
ذکر نمودیم همان و ضرر امیو لنگ و تل بیوج نمود این و ضرر که در کمال حاجت
و خوشحالی بود و در وقت بیت و سه ساله بود و سیو لنگ و تل تقریباً پنجاه
سال داشت این وصلت غیر مناسب که و ضرر جان خوشگل عاقله را بدو من
دیوانه و او اند اسباب حیرت تمام مردم شد و عروسی از برای ایند ضرر نمود
که خیلی مجلل تر و بهتر از عروسی بود که کاروینال برای خواهرزاده خود میسوزده
نموده بود پادشاه که از سفر مرعبت کرد و خبر فوت جدہ ام مریم بدیسیه شنید
و بار بار عرق غرا نمود و من مجبوراً چنانکه رسم بود بنحویلا خزان مسکن کرشم و
تفصیل این دارا خزان میت که یکی از اقا قمارا متجب می نمود که چندان درد
نخورد و روزنه نداشتنه باشد و پارچه های سیاه بقف و جدار آن احاط

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

میکویند و هر کس که نزدیک تر بآن میت بود مدت نقوش در آن افاق
 بایستی بیشتر از سایرین باشد و این رسم از برای زنها بود نه مرد و چون من از عهد
 نوان عصر نزدیکتر بمیریم مدتی که خودم بودم نخستین بدار از آن نصیب من
 شد و مدت های مدید من لباس سیاه از آن پروند نکردم و از این افاق تا یک
 سیاه پوش پروند نیادم و با احدی از خودی و بچکانه ملاقات نمودم میو
 بویون رئیس یاعینا که ذکر نمودیم بعد از ستم شدن پادشاه بنای تاقی و
 سانش با کار دینال صد غنم که هشت یا حقیقه کار دینال از مغلن شد
 یا شد بقیه را شنیدیم که از برای دفع شر او که در پارس نباشد او را
 بر داری قشون ^{خوار} ایتالی که در ^{الطایفه} فرستاده بودند مأمور نمود و بعد از چندی از او بود
 غن پیدا کرد و بسیار سرداران بفره بکی فرستاد که سردار کل را گرفته مغلولا
 به لیون بفرستد و بعد از او و در پیش در جهان جاجیش نمود میو بویون از برای
 استخلاص خود حق و الیگری سدان را که از با ما رسیده بود با تمام اهل شخصی
 ما ملک خود پادشاه پیش کرد و پارس اجاره شده بجای او میولنگ میل
 توسط پارس کشته پسرش سردار کل قشون فرستاد و ایتالی که در پاره زوجه خود

در کمال و جاهت و داع نموده با ایتالیار شت بعد از چندی توقف در
 آنجا که مرجعت نمود و بواسطه بروز مرض آبله در این صغیر ^{میر} بآن منگی و هتاش
 مجدداً شده از آن طراوت و ^{چهل} شادمانه بود و در میان که هزار و شصت
 چهل و دو معارن (هزار و پنجاه و دو هجری) بود کار دینال که عیله علیل بود
 مرض شدت کرد و طوری میض شد که با پادشاه شونت از سفر و سیکو
 مرجعت نماید مجبوراً پادشاه چند روزی در فون تن طو توقف کرده معطل شد
 تا کار دینال صد غنم بار و وی او طعن کرد و بعد متفقاً پارس در و نمود
 این شخص باشد مرض و مایوسی از حیات باز دست از اویت و صدمه
 مردم نمی کشید چند نفر از خواص پادشاه را که طرف میل و عطا و عطیان بودند
 در همان بستر مرک مغرول کرده جلای وطن داد و تا در چهارم و سابر اوایل
 فصل زمستان دینال با نهایت قدرت و کنت و شرت جهان فانی را
 و داع کشت ^{این شخص} اگر چه دشمن پدرم و خودم و غلب از اهل و رجال
 دولت بود اما در ایماقت و قابلیت او جای شک و ریب نیست بعد از
 مردنش ما که معاندین او بودیم از فوت چنین دشمن قوی مکرر تأسف

خو رویم دو ساعت قبل از فوتش پادشاه از سنت زرمن بپاریس آمد
 بدین کار دینال رشت وزیر و پادشاه یکجا عت خلوت کردند و در این
 خلوت وصیت نامه خود را چه در مسائل مهمه ملکی و چه در مطالب شخصی که چند
 روز قبل نوشته بود پادشاه سپرد و با مملکت خود را که بچندین کشور میرسد
 نقداً و غناً منقولاً و غیر منقول شخص پادشاه و بولیه و دراث و همه شرعی
 نموده بود آنچه معروفست پادشاه وقتی که از اخاق کار دینال پروان آمد
 با اینکه اثر کریم و غصه از چشمها بپشرد او پیدا بود و ریس قراولان خاصه را
 احضار کرده و محضر بخوانی داد و نمود فی القوی که سته از قراول خاصه بپاریس آنها
 دور تا دور عمارت کار دینال را فرا گرفتند و احدی را اجازه خروج و دخول
 ندادند منور کار دینال نمرده بود که این خبر را با و دادند اهی شید و گفت که
 ایام سزای نوکر صادقی که تمام ملامت را برای خدمت باقا و پادشاه خود شن
 خود نموده چنین است و دیگر حرف نمرده از شدت تغییر بحالت تشنج افتاد
 و بیاعت بعد فوت کرد بدو که خبر فوت کار دینال شایع شد مردم آنها
 بداشت و شادی غریب نموده منجمله من از خانه پروان آمد به کالکه نوشته

متجلاً بنست زرمن فرستم و لدی الورود خود را با حاق عجم رسانده پهای
 او افتاده شفاعت از پدرم نمودم پادشاه ابدامین عطا نمود بلکه پهای
 خود را و در کرد و فردای بمانروز از سنت زرمن بپاریس آمد مجلس پاریس
 رشت و انجلا بولکلای ملت که حاضر بودند اظهار نمود که من برادر خود کار دینال
 دوک در لئان را از تمام هیاتات و حقوقی که یک ساله کرده که نزدیکتر
 از همه کس شخص من است که پادشاه هستم خلع نمودم و همان روز که از
 پاریس بنست زرمن مرخصت کرد و کار دینال ما زارن را که از خلعین و شاکر
 کار دینال صدر عظم بود چهار نموده زمام تمام امور دولت را بدو
 لعب صدر عظمی مکلف کفایت او که است و در این مورد تفصیلی لازم است
 که بنویسم تا بعد شرح حال کار دینال ما زارن را بشکام
 سواد کاغذ است که دوسه روز قبل از فوتش کار دینال صدر عظم کار دینال
 ما زارن که حالا بعد از فوت او حله الملکی عجم شده است نوشته بود
 آقای من خداوند قادر متعال که پس از خلق نمود و حدی معین برای است
 زندگانی هر شخص قرار داد و اگر شخص مردمان زیرک با جزیره باشند او

ایام خود را قبل از وقوع مرگ تلفت میشوند باین ناخوشی که بحال من
مبتلا هستم ملغم که ایام زندگانی من معدود است و خدمت من بابت
دولت و احاد و نسل مردم سرآمده است و من این دنیای فانی بعلم
جاودانی که میخرامم هیچ غصه ندارم مگر یک چیز و آن این است انطوری
که منظور نظر مقصود خاطر من بود سوختم لوازم افتخار و شرف را بواسطه
وئس و بیش عقل و کفایت و علم و درایتی که خداوند قادر متعال بمن داده
بود بپادشاه و بمن خود بنمایم اما از طرف دیگر چون اقدام باین اعمال
بزرگ نمودم و بنیان این کار عمده را نهادم نیت که طمیان قلب این
دنیا میروم و در میان تمام این ملت خزانده و اجانب و غربانی که درین
دولت مستخدم هستند بجز شخص شما کسی را قابل نمی بینم که کارهای مفیدی که
من شروع نمودم او با تمام برساند لهذا بطمیان قلب و دواعی باین
دنیا کرده و میروم در صورتی که یقین کنم که بعد از من جیشا مهورات دولت
بکف کفایت شما خواهد بود و در این مسئله مکرر بپادشاه رحیم نوکر پرور و خادم
دوست خود حروف زده ام یقین دارم که علین من بمرتب اجابت مقرون

شده است و اگر مثل من نوکر صدیق با وفائی را خداوند ازین پادشاه
حق شناس گرفت در عوض مثل شما شخصی را بجایشین من در آورده و بپادشاه
خوبش دارم که پیروی اعمال مرا بکنید و بقدر کسر موازجاوه که من ساخته ام
منحرف نشوید و در وقت نماز و دعا طلب مغفرت برای من که محروم از
زندگانی هستم بنماید مخلص شما آرماند کار دینال و وک ویشلو (پیش)
خلاصه کار دینال ما زان چون خطاب صدر عظمی مذشت و نفر معان
از برای او قرار داده شد یکی شایسته و دیگری نویر نویر که مراد بر میزد
بود و طاقت هیچ قسم بدر شاری را نداشت بواسطه بعضی اعمال کار دینال
ما زان وزیر عظم تازه و لاجورد و متعاف داده ار کار کناره گرفت معاین
کار دینال صدر عظم که از همه پشتر و سخت تر آن دو تریش ملک و پدرین بودند
هیچ تصور میکردند که بعد از کار دینال کارهای بروقی مرام و مطابق مراد آنها
خواهد شد وقتی که بدند کار دینال صدر عظم مرد و ابد او در وضع پادشاه
تغییری پیدا نشد بر آنها معلوم کردید که کار دینال صدر عظم هر چه میکرد است
شما بستمید و خیال و رای خود بنوده و محاله است که هم از طرف پادشاه

بوده است اقوام و کسان کار دینال صدر عظم بهر جا که حکومت بشند
یا بهر منصب که در حیات و برقرار بودند بعد از فوت او نیز همان امتیازات
باقی ماندند و از اتفاقاتی که درین بین رو داد و مردن برادر پادشاه اسپانیول
که هم برادر آن دو نریش ملکه فرانسه بود و بر کوسل ~~است~~ این شاهزاده
که سردار بسیار رشیدی بود و در باطن بالوی سیر و مهم متحد و خوشگامین بود
بو بهط تم مقول شد و آنچه معروفست بحریک پادشاه اسپانیول که سوختنی
در دوستی او بالوی سیر و هم برده بود او را مسموم ساختند و پادشاه عظم بخبر را
در یکی از مجالس عام فی مقدمه بمکه گفت و این خبر ^{در آن} طوری با او اکر کرد که نزد یک
بود از شدت غصه سکه کند و نتوانم گفت که بعد از ملکه فرانسه من زیاد تر از
همه متالم شدم زیرا که اگر این شاهزاده زنده مانده بود بو بهط اسکمه محل
حکمرانیش در بلژیک و بلاند بود و این دو ایالت همایه بلا فصل فرانسه بود
و من و آله انجام میدم چندان دور از وطن مألوف خود نمی بودم پدرم بعد از
فوت کار دینال صدر عظم که سپاس آمده بود و مرا اسباب مراد و خود
بابر ایش پادشاه قرار داده بود و غلبه شهباز در منزل من که عمارت طبری

بود و بر سر میر و در شرب سازنده های مخصوص پادشاه که مرکب از نیت
چهار نفر کما کچکش و طبال و آواز خوان بودند برای عیش می طلبید و
معاینین کار دینال صدر عظم بر شرب در منزل من جمع بودند و عیش مینمودند
و از بدبختی های که من رو داد و در این ایام فوت و ده ام مادام دست زرد
بود که در این زیستان بنا خوشی تب لازم بپیدا شد و در مدت ناخوشی او
من مثل ادنی خدمتکاری مر قب پرستاری او میبودم و متوانم گفت که در حقیقت که از زرد
فوت مادام سنت زرد من با حقیقی خودم را کم کردم و تا چند روز بعد از فوت
این چهار من را طاق پرون نیابدم تا اینکه پدرم غصه مرا از طویری بکایه قیرنا
که اقوام مادری من بودند برده در آنجا منزلم داد و خودش برای عیش و مروت
و خوشگذرانی در خانه که من منزل کرده بودم منزل نموده بعمارت حمایتها و ش
چه درین چند روزیکه من غصه ریشتم طاق نیا آوردم که مجلس ساز و قیاس
حضور من فرهم آورند و پدرم هم که از عیش خود نمی توانست دست بکشد
لابد شبها بآنخانه میرفت عمارت حمایتها عمارت از یک خانه عالی بود
خیلی مجلل و مزین با سبب و اشیا نفیسه که بجای متمول هر وقت میخواهند

عیش بکنند یا بخانه می‌رشد و در نای متعدد و اشت طوری که اگر چنانچه نفر
 وارد این خانه میشد و نمی‌خواستند که یکدیگر را ببینند ممکن بود و بهمین
 اسباب عیش و راحتی در آنجا موجود بود و چون در یک قسمت این عمارت
 حمامهای متعدد زنانه و مردانه بود بهیچت اینخانه عالی باین اسم موسوم شد
 بود و عجایب و خدایم عمارت غالباً گردگنک بودند که حرف نمی‌شنیدند
 و نمی‌توانستند حرفی بزنند زنهای بسیار خوشگل از طایفه نجیب و غیره بهیچانه
 حمام باین عمارت آمد و رفت میکردند و بامشوقهای خود در آنجا و عذراقت
 میدادند و گاهی دو شب و شب الی یک هفته از خانه شوهر یا پدر و اقوام
 خود مفقود می‌شدند و در این خانه که همه لوازش فراهم بود با دوستان
 مردانه خود بسر می‌بردند و ده من که مرده بود لازم بود که شخص دیگری پادشاه
 و ملکه و پدرم رسماً باین سمت برای من معین کنند و من از مادام سنت ترش
 که بسیار خوشم می‌آمد جهش این بود که غالباً طمع و تابع بولهای میل من
 بود تا چند روز تمرکز لزل بودم که مبادا یک زن غیر مطبوعه را بسبت و ده کی
 برای من معین کنند تا اینکه کشتن فلان یک را معین نمودند این ضعیفه در حیات

ما در سمت مشا علی او را داشت و در این وقت بهم پوه بود و بهمین
 تا چند روز بعد از ورودش در خدمت من نهایت همراهی را بمن میکرد
 هر شب تا وقتی میخواستم بر ایتم قصه نای کوچک و خانه و ملک می‌گفت
 مرا میخنداند و بیشتر صحبتهاش از زمان حیات مادرم و قصصاتی که تازنده بود
 میان ما و پدرم رو داده بود و میبود بعد از یک دو ماه که خوب خودش را
 جا کرد اول علی که از و ناشی شده و مقدمه بر قیامش نسبت بمن و سو وطن
 من نسبت با و کردید این بود که تمام البه و جواهرات مرا ثبت برداشت
 و همه آنها را در اطاق مخصوصی گذاشت و در آن اطاق را متقل نمود و بگذشت
 با خود نگاه میداشت که هر وقت هر چیز من لازم داشتم مجبور بودم که از او
 بطلبم تا آنجا فلان و اسباب تجریر مرا ضبط نمود و بگفت از برای و خبر جان
 مثل تو سبسته نیست که متقل کاغذ نویسی بکن من همه را سکوت میکردم و
 بروی خود نمیاوردم منی که غالباً بفقر و مساکین و اقوام ما دریم تحف و
 هدایا و پول نقد میدادم حالا مالک یکدینا ریستم و ابدایشا بخشیدن یکبار چه
 غلبه از البه خود را ندارم و رفتار این ضعیفه با من رفتار یک مادر مسلطی بویست

پهوی و غراری او بود بلافاصله بعد از پادشاه در مقام دوم اما مقدم بر
تمام شاهزاده حتی پدرین جلوس نمود بعد از دو سه دقیقه سکوت ملکه دست
پادشاه را گرفته از وی سخت بلند کرد از قرائکه معلوم شد چند کلمه با تلقین کرد
بود که اقتراح مجلس را بیان اینچند کلمه نباید این طفل تا جدار خجالت کشید و نشست
آن چند کلمه محض را بیان کند ملکه با و از بلند رسا در این مجلس فوت لوی سیزدهم
پادشاه شوهر خود و جلوس لوی چهاردهم پسر خود و نیابت سلطت خود را
مادام ضمرسن لوی چهاردهم انکار کرد و نشست فی الفور قاضی اقصای موسوم به سنجیر
از جای خود برخاست و پای تخت پادشاه آمده را نورد و شرحی فی تراست از
فوت پادشاه مرحوم و شایسته جلوس پادشاه تازه خجسته پان کذلت
تغییر کرده ضمرانی با و دست داد و ثبوت مطلب خود را بیان نماید چون
این قاضی اقصای یکی از برآورده های کار وینال صدر اعظم ریشیو بود و باین جهت
کمال را دست را با میوزید غلب پچاره بی که در زمان صدارت او تسیم تقصیر است
دو تلی شدند و بسیاری از آنها سرشان بیاد و رفت و تحت استظاف این قاضی
اقتضای منقض بود تمام حضار نفرت کالی از وجود او داشتند این گفتی که در بیان

او پیدا شد و اداری مطلب را کما هو جسته ثبوت نمود و سبب خوشحالی و مرت
عامه خضار کردید اما چون مطلب بایستی کما هو جسته او را شود خالون که یکی از
نواب او بود بر حانت در کمال فصاحت خطبه خواند که مملکت امنیت
پادشاه مرحوم سی و سیال سلطت کرد و بعد و سنین سلطت او در روز فوتش
مقارن بار و جلوس شد چنانکه چنانکه برای او گوت قیصر اعظم و دوم
همین اتفاق رو داد و سلطت فرانسه بخجسته خدا مستند و شغل و و کف
قدرت یه واحد است و آرا بجای که پادشاه حالیه و ضمرسن است بنا
بر جیت پادشاه مرحوم ملکه حالیه که دارای تمام صفات حسن است علی الخصوص
عصمت نیابت سلطت خواهد نمود من در وقتی که ملکه را بصفت عصمت ستود
بپدرم نگاه کردم و او هم بمن نگاه می کرده هر دو لب خندی زویم زیر که غشایی
ملکه با پدر من مشهور عالم بود اما در این مجلس خبر سکوت و انظار ادب و بغیت چه صفا
خلاصه خالون خطاب بملکه کرده و گفت ای ملکه مغفله من از طرف تمام رعایا
تو و کالت عرض میکنم که ازین عفت و عصمت و تقوای که خداوند متعال در وجود
تو خلق کرده و تو را باین صفات حسنه متنبیه از سایر انسان عالم درینوقت برگزیده است

ما همه از شما تنها هستیم و داریم که این صفات را در ضمن تربیت پادشاه با تعلیم
 کنند و هیچ مضایقه نماند این دفعه پدرم بمن نگاه کرده و لب خندی زده
 این خنده پنهانی و مخفیانه فی سرائت تمام حصار کرد که اگر طوطی سلطنت و بزرگی
 و عظمت این مجلس نبود از یک تماشاخانه که ^{دلقا} ~~تخت~~ و بازیکر یا در اینجا بازی و
 میاورند بیشتر خنده میشد و بعد از اتمام این خنده در همان مجلس از طرف پادشاه
 و نایب السلطنه سپهسالاری کل عساکر فرزند و ریاست مجلس شورای خاصه پدرم
 داده شد و در زمان غیبت او پرس ^{کنند} نایب مناب او خواهد شد اجرای
 مجلس شورای دولتی بسته با شتاب شخص ملکه خواهند بود و ملکه نایب السلطنه محبوب
 بر این خواهد شد که در اجرای امورات دولتی و مطالب پلیسی مجلس شورای ملی شود
 و از اجرای این مجلس استمداد کند بلکه اگر میاش متقاضی رجوع مطالب دولتی مجلس
 شورای باشد خواهد نمود و آلا فلا و بعد قاضی القضاات سینه از جای خود برخواست
 و از تمام حضاری که بودند فردا و فردا ^{بیت} قرار و ^{بیت} و سلطنت لوی چهاردم
 و نیابت سلطنت آن دویرش ملکه مادر او گرفت اشی
 خلاصه بارشته مطلبی را بیکرم که راجع بشخص خودم است در بار بعد از فوت عثم

بپایس آمدند و ابتداء در قصر کوکوتزل کردند و من روزی دو مرتبه استمرارا
 بنحمت ملکه نایب السلطنه میرسیدم از منزل من که قصر طویری بود تا لوداز
 اخاقما و دالاهنا مجبور نمودم بدون اینکه محتاج باین آمدن و از جایا گذشتن
 و تبصره و روشن بشم و پیش از اوقات بالوی چهاردهم و برادرش بازی میکردم
 و دوسه ماه بعد از فوت پادشاه مرحوم و جلوس لوی چهاردهم ابتدای عدم
 رضایت و شکایت مردم از ملکه نایب السلطنه بود بطه اعتبار تمام و تمامی که
 کار و نیال مازارن پیدا کرده بودند و یک شمت عمده از شاهزاده ها و
 رجال دولت با هم هم قسم شدند که کار و نیال مازارن را که بمقام صدر
 رسیده بود از میان بردارند این فرقه عیان و نجیبی نارنجی اسم خود را
 (امپورتان) گذاشته بودند یعنی تشخیص و اعظم چندی هیاهوی زیاد کردند
 اما پیافیده یکی از آنها که سمت ریاست بسایرین دشت موسوم به بوفور حبش
 و موققا مجمع و مجلس استخرقه بهم خورد و سیو بوفور نوه نازری چهارم جدین بود
 پرس و گو کرد و اندون عثم که تفصیل فراوان را در محبس و شنه نانی که نمود و ذکر
 خواهم کرد و درین حیص و حصی العاق غریبی روداد کلینی که یکی از رجال دولت

و از جوانهای زیبای خوش قامت بود شبی همان زوجه مونت
 بازون شد صاحبخانه بعد از رفتن کلینی کاغذی دیدن برین افتاده است
 از مضمون کاغذ چنین معلوم شد که مادام لنگ دیل و خر کلینی نوشته است
 و سرای پای این کاغذ مضمونش عقباری بود مادام مونت بازون برای
 رسو کردن مادام لنگ دیل این کاغذ را بطلب مردم نشان داد و ما بین
 این دو خانواده یعنی خانواده مونت بازون و خانواده عقباری بر خاست و
 تمام رجال دولت و خزانین در بار دو فرقه شدند یکتیم طرف پرنس ^{کلینی}
 و ثمت دیگر طرف مادام مونت بازون و نزدیک بود که عیان ملک از
 مرد و زن بهم بریزند و جنگهای سخت بین لفرین واقع گردد و خونباری شود
 و خانه با خراب کرد و ملک نایب السلطنه بواسطه قوای که لیسر کشته تازه نموده و
 قشون اسپانیولی را در چند جنگ شکست داده بود طرف این خانواده را داشت
 نزدیک بود که کار ضایع شود و بانظریکه ذکر شد خونباری شد و کار دینا
 مارن تدبیری کرده ملک نایب السلطنه را داشت که مادام مونت بازون را غنا
 بخانه پرنس کشته بفرستد که عذرخواهی کند پرنس کشته تمام اقوام و غیره خود

و دوستان خود را از زن و مرد دعوت کرد بدین دو دین هم دعوت شد
 بودیم وقتی که همه این جمعیت حاضر شدند مادام مونت بازون که البته
 بسیار فکشی پوشیده بود و با جواهرات کراهنما خود را آراسته بود با کمال نخوت
 و غرور و در مجلس کرد و مستقامت از در که وارد شد بجلو صندلی پرنس کشته نشست
 و از خاندان خجالت و شرمساری نمود اما در ضمن سخن بخواه این کلمه را بجا زد که من بفرمایش
 حکم ملک نایب السلطنه اجبار آمده ام نه با اختیار پرنس کشته جواب سردی داد
 و او را بجهلوریکه در و در کرده بود مونت بازون بدین یکم با جدی تعارف کند
 یا بصاحبخانه و داع نماید اندر احق بیرون رفته بمنزل خود مراجعت نمود عین بود
 که این قسم صلح و صفای داد و امانی نیست ببا برسم ادب چنانچه چندی با طری
 دربار و تمام مردم از عیش و شادی خود داری بختید زیرا که هنوز از فوت
 پادشاه مرحوم چند ماهی نگذشته بود و ولی بخلاف بر ش در کوه بجاس ساز
 و قص بود و در غلب خانه های شهر شاه و مهمانی داین بی ادبی و بی احترامی
 که بروج پادشاه مرحوم شد بواسطه این بود که آن دو تریش ملک نایب السلطنه
 در مدت حیات شوهر خود که مورد بی میلی و بی عشائی و سیاه بچی و هر نوع اذیت

و صدمه بود مردن پادشاه شوهر خود و جلوس پسر خلصغیر و نیابت
سلطنت خود را قوری عظیم دسته بدکله زبانی خدین سال را میخواست
برودی قافی کند و بدتر از همه کاری که کرد تمام چهار سلطنت بدست کاروانا
مازارن که شخص ناقابل و جنی بود سپرد بعد ازین تفصیل کسانی که از کاروانا
ریشلیو ناراضی بودند و باینکه از پادشاه مرحوم و لشکرها ناراضف
از فوت لوی سیزدهم و کاروانا ریشلیو نمودند و از دین و مروت و کاش
کاروانا ریشلیو زنده و صدمه عظیم بود و با آنها کمال شکی رفتار میکرد و
کاروانا زارن جنی این قدرت را پیدا نمیکرد .

سال اول جلوس لوی چهاردهم مادرش ملکه بمهر روزه بهانه عبادت پکی از
معابد شهر پارس میرفت و از کسانی که با خود میرد غالباً من بود من که عاذه
بعیش و کردش وقت میکردم تمام ای سال در غار و عبادت با ملکه ناپ
اسلخته شرکت شدم اما شبها با باغ و راه آباد که جل باغ طویلی بود
با هم میگردش میرفتم و هر شب چهره را در این باغ و راه آباد و صرف می نمودم
و خواتین محترمه و دربار بنویسند که شبی که بستی سباب مهمانی و شب چهره

ملکه را از گیسو خود مجانی فرستادم و از نوکی از شبها مادام مونت بازون بقا
الذکر با پرنس کجسته هر دو وار این باغ شدند اما ما همی که تفریح کردش
و راه پیش بود حرفی بر سخات همی که بای شب چهره خوردن شد که بستی همه
با عاق در یک ایوانی که خبر این باغ بود جمع شویم و در سر یک میز صرف
شب چهره نمایم پرنس کجسته که مادام مونت بازون را در اینجا دید رضی
بدخول مجلس شد قریب دو ساعت ملکه و ما همه مشغول شده هر چه خواستیم
طرفین را راضی کنیم که با هم در سر یک میز نشینند و عجب میکن نمودند اما ملکه
مجبور شد که بدون خوردن چیزی مرحبت بقصر کو نماید و ما بسیار بد
گذشت و بخت این بی ادبی که ازین دو خانم محترمه برز کرده بود لازم بود
که یکی از آنها را ملکه شمه نماید چون قوت پرنس کجسته و بنوقت زیاده بود
و لابد ما و بجز وضعی برسد فردای آنشب یکی صادر شد که مادام مونت
بازون از در با مطرو و شو و پکی از املاک خود رفته چندی در اینجا ماند اما ما
از خواص ملکه که در زمان حیات پادشاه مرحوم و کاروانا صدمه عظیم او را از فرقه
پرون کرده بودند و بنوقت که چهار سلطنت بدست آن در پیش ملکه بود از

غربت بطن مالوف باز آمد و در جزو خدمت خاص مکه برقرار شد و اول منصبی
 باین زن دادند و دهگی پادشاه و برادرش بود و مادوم لاسک و دواول که از
 حرف پادشاه مرحوم باین خدمت مأمور بود منزل شد خلاصه آنکه تمام شخصی را
 از مرد و زن که در ایام حیات و سلطنت پادشاه مرحوم بعبایت کار وینال شلیو
 صد عظم منقول و مخدول کرده یا جلای وطن داده بودند در همان سال
 اول بجلالت سلطنت آن دو تیرش بشوئات اولیه و مناصب و اقبازات
 قدیمه خودشان مجوز برقرار کردند شخصی که مومن بودند آرا شدند تقریباً
 شش ماه که از فوت پادشاه مرحوم گذشت ساخته غوی که بچکن منظر بود و پارس
 رود و دمسبو بوزیر چنانکه مشغری ذکر شد که در بندت ~~مجلس~~ طرف میل داشت
 ملکه نایب السلطنه بود بعبایت صد عظم تازه مغضوب و مجوس شد و یکی از ایام
 که مسبو بوزیر در افاق ملکه بود و ملکه در نهایت مهربانی با او حکم میکرد و در وقت
 بیرون رفتن از افاق دست ملکه را بوسید و بگوید ای ملکه افاق خاصه ملکه خارج شد
 که ~~بکلیت~~ بکلیت کسی بپیشانی که در بیرون در ایستاده بود باز دای او را گرفته بدون سوال
 جواب بقلعه و کنین بخش فرستاد و تمام دوستان و اقربانش را نیز مجوس نمود

بلکه نوکرهای شخصی و کفتمای خانه او را هم مجوس کردند مسو شود و در وقت
 که در زمان بدیجی ملکه نایب السلطنه یعنی در ایام حیات پادشاه مرحوم با او متعده
 و متفق بودند آنها را هم از پارس بیرون کردند شکل در بار کلیه تغییر کرد و کار پنا
 مازارین در کمال استبدال مشغول صدرت شد پدر بزرگوار من که در این تغییر منصب
 سلطنت بچندین جهات ممکن بود صاحب امتیازات بزرگ شود تمام قیامت
 از شدت بی قایمتی بمحض خبری مصالحه نمود اولاً دوستی شخصی یعنی عشق که در زمان
 حیات پادشاه مرحوم ما بین او و ملکه نایب السلطنه حالیه بود ثانیاً تیره به معانی
 داشت که بنا بوضعیت پادشاه مرحوم پسر لاکل عساکر و قشون فرانسه و پارس
 شورای خاصه شده بود ثالثاً بعد از پادشاه و ملکه نایب السلطنه از همه بجهت
 و قرابت با خانواده سلطنت از همه شایسته تر و دایم و امر مقدم بود باین جهات
 عیدیه مذکور ممکن بود که از ملکه نایب السلطنه هر چه بخواهد بدون چون و چرا
 قبول شود و با و عطا کرد و در این موقع مناسب خواهشی که برای او ضرر فحالی
 و مالی داشته باشد نمیکرد فقط باین راضی شد که زوجه که بعد از فوت مادرین
 بجا بکمال کنج در آورده بود و پادشاه مرحوم این مصیبت را مضاعف نموده بود و زیرا

اورا که کریم برای پدرین میخواست و کار و نیال ریشیوی صدر عظمی هم بعضی
 ملاطفت پیکانی تصدیق نموده بود و بهیچ ^{بهره} این زن و چاه من الوجوه در دربار
 سلطنتی راهی نداشت و ممنوع از حضور در آستان پادشاهی بود بلکه نایب السلطنه
 او را رسانید و در دربار سلطنت راه یابد از آنجا که کار و نیال از آن صدر عظمی
 تازه شخص محلی بود برای تحقیق شان پدرم بمکه نایب السلطنه چنین تلقین کرد
 که یک شرط خویش پدرم را قبول کند که عقد مجددی بدست امام جمعه پاریس
 مابین او و زوجه اش جاری شود پدرم اهلان قبول این تکلیف را کرده و تمام خلق
 ثابت نمود که درین چند سال مراد او که باز نشد داشته غیر مشروع بوده است و
 اولادی که ازین زن بهرسانیده همه مرا مراد او بوده اند این جمله کار و نیال از آن
 اسباب بدنامی و تنگ پدرم را دوام جانش شد اما زوجه اش از آن بعد در برآ
 پذیرفتند .

در بهار نیال پدرم مأمور شد که بهت قلاعه رفته افواج عساکر پادشاه را که در
 این مملکت می جنگیدند سرداری و ریاست نماید لوی چهاردهم و والدش ملکه
 نایب السلطنه بقصر راول فرستاد منعم با دربار سفر کردم و در راول از برای من خفقی

روی داد این قصر بسیار کوچک است بود مراتب فوقانی را پادشاه و ملکه نایب
 السلطنه می نشستند و در مرتبه تختانی با نعت زیبا و مرعاجاد و اندام چون نمزم
 در قصر سلطنتی بود بدی مکان با قرب چار پادشاه و ملکه تعدیل میشد و باین
 دلخوش بودم که نگاه کار و نیال از آن صدر عظمی از پاریس به راول آمد برای
 اینکه باید نزدیک بمکه باشد مرا از آن احوالها خارج کرده بدو گفت تا دوازده ماه
 مرا بکار و نیال از آن ^{در این} مدت توقف دربار راول امتداد می یاف
 شورش و شورش در پاریس بر فر کرده پادشاه و ملکه الحاق مرجهت بشهر نمودند حجت
 و تقصیر این شورش آنکه از زمان قدیم عذق اکید بود که در خارج حصار شهر پاریس
 یعنی وصل چسپیده بشهر عارفی نازند اما در ایام سلطنت لوی سیزدهم حجت
 آسودگی مردم و اینتی که در آنوقت بود بعضی امانی شهر در پیرون حصار بعضی خانه ها
 ساخته بودند و همچنین جمعی از خارج آمده در پیرون شهر آبادی کرده بودند کار و نیال
 مادران و راول صدارت خواست فایده بدولت برساند حکم کرد که با خانه های
 خارج شهر را خراب و معدوم سازند یا صاحبان خانه ها در عرض سال در هر درعی
 فلان مبلغ بخانه برسانند همدسین و معاران و مأمورین دولت رفتند که خانه ها

و آبادیها را فرغ و پیمان کنند مردم بنای سورش را که اشند که اگر بجایه پادشاه
بشهر نیاورد و به تحمل بود این فتنه خیلی بزرگ و غلط شود .

این اوقات و ایام غالباً در شهر پارس بلکه در سایر شهرهای فزانه سورشهای
مختصر بر میخواست و سبب و نشان آن درست معلوم نبود که بواسطه کدام فتنه است
منجمله بعد از مرجهت در بارازول پارس در یک مسئله بسیار مختصری فتنه بزرگ
واقع شد کلیسای سنت اوستاس پشیمانی دشت و در این ایام مرد امام
جمعه پارس که تعیین پشیمانی شهر خرد تکالیف او بود و شخصی به پشیمانی این
معبود منصوب نمود پشیمانی را با چند نفر از علما و امام جمعه سمیت کلیسا رفته
انجمن را تصرف شدند و هزاره کیش متوفی که از الواط شهر بود و مطلقاً تحصیل علم
و نبی نکرده بود و لباس دانی خود را پوشیده با جمعی دیگر از الواط و شهر که با او
شرکت بودند در کلیسا را بست و پشیمانی تازه را راه انداد و بیایوی مردم و هزار
امام جمعه و شرکت پشیمانی و دیگر با امام جمعه در بنیاب سبب شد که کهنیج از
شون دولتی مأمور گردید و پشیمانی را که امام جمعه معین کرده است غصه
دارد و کلیسا کند مردم و اهل آن محله مخصوصاً بیکه بهر ای دولت را درین مسئله دیدند

بیشتر مصر و مجبور شده و دنیا و تر لاجبت کردند چند نفر از سر بازاران دولتی
بضرب سنگ و حماق قبول و جسمی از عایا بضرر کلوله تلف شدند
کم کم کار بالا گرفت بطوریکه مسئله تعیین پشیمانی فتنی مطالب بلیکی شد
خانه قاضی لقصانت سر سغری را که درین محله بود مردم چایند و چوبهای بلند
بدست گرفته در سر چوبها پارچه های الوان می بستند شب علم و پیرق و الوط
و هزاره را دور خود جمع می نمودند و در غلب کوهها و محلات شهر بنای هر کس
و شرارت را می کردند و بعضی از نقاط شهر سنگش کوهها را کنده
سینه بندی نمودند و چارچرخ و این بهنگامه طول کشید تا آخر الامر که پاپ
اسلطنه مجبور شد که خواهرزاده ان کیش متوفی را که اسباب این فتنه را فراهم
آورده بود در مقام پشیمانی کلیسای سنت اوستاس بناسد هر بیکه
اینکار شد فتنه خواهد و قیون گفت اول ضعیفی که بقدرت سلطنت رسید
همین مسئله بود زیرا که مردمان پست و ارذل و ادبش شهر را دولت
جری و مجبور کرد و این بود که بعد در زمان سلطنت لوی چهاردهم که در این اتفاقا
رو داد و همیشه طرف غالب و متعدی بدولت الواط و رجاله شهر بودند درین

انجلس تعیین شده بود قصر بود و معین است هم تهرانی بود که علی الرستم علیه
انجلسش میکردند و هم بعد پادشاه حاکم آنجا بود و در آنجا هم که کنگره
درو و ملکه انجلس در پالعه کار و بنال که خانه کار و بنال میشد بود و حال ضبط و
شده و به پالعه و آتال موسوم گردیده است باز دید پادشاه و ملکه تاپ
السلطه آمد و فرار شد که در عنوانات نوشتند که از طرف ملکه نایب السلطه
بملکه انجلس فرستاده میشود و خانم و خواهرم از طرف پادشاه ~~فرستاده~~ تحریک میگردد
در روزی یکصد و بیست تومان از طرف دولت فرانسه بملکه انجلس مخارج داده
بشد و چون این مخارج خبری کافی از برای عمده تحریک ملکه انجلس نبود و نهایت
جمعی از ~~مجلس~~ انجلس اذین و مرد که با او آمده بودند مرض شده با او جان
خودشان مرجهت کردند و در و ملکه انجلس بپایس معارف شد با فوت
خواهرش عمده دیگر من که ملکه اسپانیول ~~بهمه~~ و برای اینکه عیش و جشن در و ملکه
انجلس مغل نشود چند روزی فوت ملکه اسپانیول را پنهان کردند و بعد
اظهار نمودند غالباً من بدیدن عمده خود ملکه انجلس میرفتم و در ملاقاتی از
پیرش و بعد انجلس برای من توصیفات میکرد و از عقل و کفایت حسن منظر

او تجلیات نمود و آنچه من فهمیدم منظورش این بود که مرا برای او عود
کند .

فصل و موقع سوق عسکر و حرکت قشون رسید و پدرم سپهسالار و سردار کل
عساکر فرانسه بقصد اردو حرکت کرد و این موقعه در ماه دوم بهار بود و جنگی
خیلی سخت معتبر با قشون اسپانیول کرده قوچات نمایان نمود و شهر مرکی
محاصره کرده در اندک مدتی متشوق ساخت و از طرف دیگر دوک و انگن
(پرنس کونته آتیه) با عساکر امپراطوری در خاک المان می جنگید و فتح نمایانی
که در تور و لنک شد از وقایع و حوادث این اوقات بود جنگ کوزولنک
در خاک باویر بود و بعد از این قوچات نهمین بسیار اعتبار و شوکت
دولت فرانسه در انظار زیاده گردید و بعد از این قوچات در خاک المان بود
که دوک و انگن باین اسم و شهرت که حالا دارد رسیده این مقام برای
او حاصل شد که او را اول سردار دنیا میدانند اما منس از غرض شخصی این
کار و بنال مارن صدر عظم تاز که صدر چهار کار و بنال صدر عظم ریشلیو
حود تر و بخیل تر و خود خواه تر است و همیشه تکلیف و رسم خود را بر این قرار

داده است که هر چه بود و بپایان اسباب یکنامی عظمت و بزرگی برای
دولت حاصل می شود و بجز و نسبت دهد آنچه برخلاف اسباب کاستن اعتبار
و خرابی و بدنامی دولت باشد بکردن معاینه خود بپسندیدن مثل اینکه درین
موجبات المان و اسپانیول اگر صد غنیمت شخص پسر منی بود یقیناً قدر این
سرور بزرگ را میدادند و قوت قلب با هم میداد و وزیر امتیازات و
عظایات دولت غرقشان می ساخت ولی بی جهت و سبب با اینکه
کار و نیال مازن در جرکه علمای دین بود و اهل شمشیر نبود و محض حد این
و وسع دار نامی قابل مایوس ساخت .

یکی از معاصرین وقت که با ما و موازل موت پانسیر آشنائی و خصوصیت
داشت و بی خبر نبود که ~~موت~~ مشارالیه روزنامه و شرح حال خود را
فرستاده درین مورد که نسبت بکار و نیال مازن ما و موازل موت ~~فرستاده~~
بد نوشته است حقیقات او را اتفاقاً میکند و در روزنامه مخصوص خودش
باین تفصیل بیان فرماید که اتفاقاً بمنزل ما و موازل رفتم و روزنامه شرح
حال او را خواندم که خود نوشته است عجب اشتباهی در مسئله کار و نیال

مازین نموده است عتیق کشت کار و نیال صدر غنیمت که مازن
باشد از کار و نیال میشو صد غنیمت سابق عاقل تر و قایلتر است تا آنکه
باید داد و درین وقت دو خانواده محترم بزرگ در امورات و دولتی شرکت
داشتند رئیس یک خانواده پدر ما و موازل موت پانسیر لقب بدو که در آن
عم پادشاه بود که حایفه قیر و لورنی با مطیع و متقاد او بودند خانواده دیگر
خانواده ^{کهنه} ~~کهنه~~ ما بودند که ریاست شان با پرسن مازنی بود و دوک
لگن عم پادشاه و وزیران حیات برادر خود لوی سیر و هم همیشه منصوب
مطرو بود و اما درین دوره سلطنت ایشیا تمام قشون از نظام و حرکت
غیر نظام با اوست و این شاهزاده محترم بقدری طماع است که علاوه بر پادشاهی
قشون و حکومت بعضی از ایالات صلیخ و مرغنت فرزند حکومت ایت
لانک دوک راهم از ملکه نایب السلطنه استعفا کرده بود که این مملکت از
تمام ممالک فرزند از هر حیثیت بهتر تر و وسیع تر است ^{هر یک یک} رودخانه مثل
رون از وسط این ایالت جاریست و دوسه سمت این ایالت محدود بدریا
و شهر طولوز در این ایالت است و قلعجات نظامی سنت اسپری و موت

پیل بر واقع در این ایالت اندک جا کم این ایالت مارشال شو برنج بود و صد هزار
تومان نقد و ریاست دو فرج از قزاقان خاصه و کونولای قلعه مطس را با و
داود نام استغفانمود بعد از استغفای او بدو ک و در آنان داده شد
اما خانواد کشته اگر چه ^{کشته} ~~پیش~~ کشته در این اوقات خیلی محترم و معزز بود
و ریاست مجلس شوری را داشت بعلاوه ملوچ کراف و ملوچ پیلو اچند
حکومتی که در او داده بود و ریاست خانیه بوریون که با او بود بعد از
فوجات پرش دوک و گن طبع افشا که بطی در حکومتها و ایالتهای
قدیمه سپرده بخود بد استعدای حکومت شامان را نمود مارشال
^{ایالت} ~~ایالت~~ ^{ملی} ~~ملی~~ ^{مجلس} ~~مجلس~~ ^{کرش} ~~کرش~~ و از حکومت استغفانمود حکومت برپرس و کشته
تعلق یافت در این اوقات حکومت ایالات اگر چه خیلی با فایده بود اما
باز آن قسمی که طرف طمع حکام بود فایده نمید و مکر در سرکای این ایالات
که ساخو یا قلعات نظامی حکام چنین ایالات بود بطه خرج بر تیشی که میکرد
در تعمیر و حفظ قلعات نظامی و تهیه و تدارک لوازم عسکری این صبح ^{در} ~~در~~ ^{تشیب} ~~تشیب~~
دولت را بد قبول میکرد اما یکدینا خرج نمی شد و تمام عاید حکام میکرد

این بود که حکام مایل بر این بودند که غالباً ایالاتی را داشته باشند که دولت
در آنجا مجبور بدشتن ساخو باشد یا قلعه نظامی در آنجا بوده باشد چون در
شامان چنین قلعه نبود در حوالی آن ایالت قلعه کلیمون بود کونولای این
قلعه را هم ضمیمه حکومت شامان نموده بدو ک و گن پرش ^{کشته} ~~کشته~~ ^{کشته} ~~کشته~~ ^{کشته} ~~کشته~~
کردند کار دینال مفت شد که وضع دولت طوری شده است که عاقبت
حکمت فرانسه باید بدو قسمت مساوی تقسیم شود نصف از آن خانواده
کشته و نصف دیگر متعلق بدو ک و در آنان باشد و از سلطنت وزارت
و صدارت فرانسه برای بلارسم و حکومت شهر پاریس که پای تخت است
کجا آمد مانند محض خدمت بدولت و حقوق سلطنت این معبد ما بین
این دو خانواده بنای اقلیت را که داشت و با انواع تخلفات حساب همه
فرهیم می آورد و می که مردان این دو خانواده در حال بودند میان زبانی
فساد میکرد تا کار بجائی رسید که این دو خانواده با هم در نهایت شدت
صفت هم رسانیده بهم افشا دند کا هی کار دینال مارن کی طرف را میگرد
و بطرف مقابل غلبه نموده ضعیف می ساخت پسکه میدید هم طرف قوی یافته

و بنحو حق حاصل نموده است با طرف مقابل میاشت و طرف قوی را ضعیف
میگرد و باحکمه اگر فتنه و اتفاق می آمد حثت بود اهل این اتفاق ناموس و دولت
آبروی سلطنت را از شرط زمین حفظ میگرد و استی .

خلاصه ما و موازل موت پسیر میگوید که بعد از فو حات مکتب المان سردار
فاتح دوک و گن ناخوش شد و شدت مرض بجائی رسید که چنانچه
که از اردو میآمدند اخبار میآید و میکشید اقطا و اجاب کرده اند اتفاقاً در این
پادشاه جوان مایل به شکاری شد و قرار شد که کلک با تعیه کنند و قلهت
بسانند و شکاری را در روی رودخانه سن نمایند کار و نیل ماران
عمدا حکم کرد که غالب این قایقها را از جلوعارت دوک و انکن که مشرف
بر رودخانه بود حرکت دادند معین است که ما در وزن این سردار که هر دقیقه
مشغول رود چار و شنیدن خبر فوت او ^{بشنید} این شکاری هموقع آنهم
در جلوعارت خوشان بچه اندازد مکره و متالم میخشد خوشبختانه در روز
بعد مرده سستی این سردار رسید را پارس او در رودخانه علاه بر اینکه دوک و گن
از مرضی که داشت خلاصی یافت این ناخوشی و دوری از پارس سبب شد که معالج

دل و عشق او را هم نمود و چند وقت بود که دوک مثالی به باد موازل
و بجان عشقی پیدا کرده بود و عشق و محبت بدرجه رسیده بود و مکره و قتی
که زوجه اش مریض و علیل شد آشکارا می گفت که اگر زخم عمر من و بجان
بجائ که کناح در میآورم اتفاقاً آن مرض سخت زشت جان بدر برد اما
دوک و انکن در عشق خود ثابت بود و مصمم بر این شد که از پاپا جازه
بخواهد و زوجه خود را طلاق داده و موازل و بجان را برنی بشار کند
این و در حقیقه در نهایت حسن و عنائی و جمال و معرفت و دانائی و جمال
بود این سردار رسید که از هیچ چیز در عالم نمی ترسید و دلش از هیچ جا
مبایم نمی شد و قیله بگنک نامور شد طوری از غفلت این دختر گریه کرد
که مدحش شد اما بعد از مرگیت این سفر مثل این بود که ابتدا این دختر را
نزدیده است و این چاره و دختر از یک سمت رانده و از هر طرف مانده شد
بود یعنی دوک و انکن دیگر او را دوست نمیداشت و گمان میکرد هم از ترس
دوک نه فاد عشق باری با او بودند و نه جرئت این را داشتند که او را خواستگار
شوند مگر یک اهل بی موسوم به منت بگرن که خواستگار این دختر شد و این دختر

از شدت میلی که بدو ک و بکن و هشت ترک دنیا کشت و در یکی از معابد حضرت
ترک دنیا کشته پناه برد .

جنگ با سپانیولیا تمام شد و پدرم چنانکه ذکر شد فو حات نمایان کرد
و مجللا و محضرا وار و پارس شد و سه روز قبل از ورود او از وجهش و خبری
را شنیده بود و موسوم به مارگریست من ازین مولود جدید بدو جهت ناراضی بودم
یکی آنکه میدانستم پدرم مایل به شستن اولاد و گوری است و جهت دیگر حد
شخصی بود که وارث نامزد برای پدرم پیدا شده است در پائیز اینال پادشاه
و در بار به توفیق بلور شد و خوشگامی اینوقت در میان و خرم و خوشتر از هر
ما و موازل قرشی بود که یکی از خدمه ملکه بود این سفر بماند و بلکه بسیار خوش گذشت
غالب روزها با بشار مریشیم با تفریح در پارک مشغول بودیم و شبها میازد شستم
یا بال جوانهای نجیب با و حضرتان نجیبه فقبا زی میکردند از جمله دوکت و قیز مشغول
بود که در این سفر عاشق بما و موازل پوسن شد اول نرستان و فصل زردی
درخت و برکت در زبان بپایس مرجعت نمودیم .

و قایل از سنه هزار و شصت و چهل و پنج (مطابق ۱۰۵۵ هجری) الی هزار و

شصت و چهل و شش (مطابق ۱۰۵۶ هجری)

در اوایل اینال بنیه مارک و دوک در حان سماء مارگریست که پدرش دوک
و حان در سلطنت با نری سیم و هشتال نهم و فیکه طایفه بوگ نوت با
کا تو لیکها میجنگیدند دوک در حان یکی از روستای بوگ نوت بود و پیشه
عظیم از وجود او و مملکت خراسان بر و ز کرد و در اینوقت که پدر این و خرم مرد
بود و خودش میت و هشت ساله و دو عفت و تقوی مشهور و معروف بود
و مکرر خواستگاری که برای او میآمدند رد میکرد و قبول نمی نمود و احدی را
همه و گفت و خود بند نیست حتی شاهزادگان خانواد و سلطنت مانا گمان
نفته عاشق و فرشته جمال میسر شاد بخت می شد میسر شاد بخت مردی میسر
و از نوکهای مخصوص پدرن بود و به جهت چهار صد تومان موجب از پدرم
میکرفت معین است با این وجه زندگی یک جوانی در پارس و درین دربار
ارسته محفل حدیث و خفیف خواهد بود و منجمه کاسکه سواری داشت و
هر وقت که بیدن معشوقه خود یعنی عاشقه خود که در معنی نامزدش بود و به جهت
کاسکه یکی از دوستان را بباریه میکرفت و جهت عشق ما و موازل حان

سفر کرد
پادشاه در آنجا و حاکم آنجا بود
و حاکم آنجا به پادشاه
و حاکم آنجا به پادشاه
و حاکم آنجا به پادشاه
و حاکم آنجا به پادشاه

صد غنم افشاده و میل و نوش او ملکه حکم ^{امیر} مجلس نموده بود من عشا
 باین حرفها نمودم و باور با بقصر شایسته رفتم یک شب در قصر شایسته که متعلق
 بپدرم بود پادشاه و ملکه و تمام دربار همان شدند و فرود آید لیا نکور شستم
 اشاق و دین نزل طاق من با طاق صد غنم وصل فرود یک بهم بود و محض
 شبانه منوی بدست آورده خود را با طاق او اندختم و قریب سرعت با او
 در خلوت صحبت داشتم و بهر اشاعت از منت رز و میکردم و بهر این
 صد غنم زبک خوش زبان بوجی و مزاج بمن جواب میداد و دین صحبت و خند
 و شوخی که صد غنم با من می نمود غفله ملکه نایب السلطنه با طاق ورود کرد
 او هم ثالث ما واقع شد بعد از چند دقیقه من ملقت شدم که حضور من در
 این مجلس بوقع است با طاق خود رفتم و ملکه را با صد غنم نهاد که شتم
 از لیان کور به کوم پین رفتم دوکت و گنن و رکوپین بجنور پادشاه و ملکه آمد
 خصی حاصل کرده بطرف شاپان رفت و پدرم بعد از چند روز دیگر وارد شد
 دو ساعتی مانده اجازه حاصل نمود بهت آیین رفت و سه روز بعد از رفتن
 پدرم به آیین دربار از کوپین حرکت نموده با منبر وارد شدند و فرود آمدند

باین شهر خبر فوت خواهر ملکه که امیر اطرسیا عیش بود رسید بعد از وصول این خبر
 جمعی از ملحقین دور گردیده و مرا تطیع و تحریک نمودند که باید سبانی فراموش
 که امیر اطر اطریش فرودیان سیم را بر اجابت احیا کند مقصود از آمدن به آیین
 این بود که تدارکات عسکریه از هر جهت در شهر حاضر شود و بعد از ورود تمام
 قشون اردو بسر داری پدرم بجهت دولت اسپانیول رو و لوازم حرکت
 قشون در اندک مدتی فراهم آمد او بهت سرحدات اسپانیول شد و در با
 بهت دیپ و دیپ حاشه غریب رود او شب اولی که مادر شدیم
 حاکم دیپ شام مخصوصی پادشاه و ملکه و صد غنم و بعضی از ما داد
 سر میر فتحتم عدد اسیر نه نفر شدیم و این عدد از آنجائی که سخن شوم است
 ملکه بخوبت بنشیند حاکم مجبور شد که پسر خوش که پسر دین بود آورد و پهلوی
 ما بنشیند و دین شام قاضی اقصا روان که با نجا آمده بود بی اختیار با
 برخاسته پسر دین رفت چند دقیقه طول کشید که خبر آوردند در سر پله مرد
 خلاصه ما تمام ایالت نوزماندی را سر نموده داد و پارس شدیم مجبور و رو و پارس
 خبر قوماست پدرم از سرحدات اسپانیول رسید و دین قشونش دوکت و گنن

که پسرش و در آن شب با خانوادۀ سلطنت انجلس وصلت کند .

دوازده وی فرزند اهل کراما طوری سخت شده بود خصوصاً در سلطان که غالب
سر زبان فرزند و بلندی از پیش آفتاب و عیش هلاک شدند قشون
فرزند که از خاک بلژیک و سرحدات بلاند مرجهت کردند قلعه مارویک را
که پدرم با سال فتح کرده بود و دوباره سپانیوها گرفته بودند مجدداً فتح
حاصل و خیلی از بجای فرزند در قشون اهل هلاک و غلبی از شاهزادای
خانوادۀ سلطنت زخمی شدند این اخبار خوش در قشون بلو بدر سلطنت
رسید حتی دوک و بکن نزد یک پوشته شود یعنی مار بکنی در زیر پای او تکیه
و نصف صورتش را برده بود و من از شدت عداوتی که با دوک و بکن داشتم
در وقت میخواستم که تمام صورت او زخمی شود و شایل و جبهه اش تغییر بکند .

در این اوقات کار انجلس خیلی بد شد شورشها و مخالفین پادشاه روز بروز
غلبه میکردند پادشاه ولیعهد پسر خودش را که ملقب پرنس د کال بود برای
امنیت و طمیان با پس فرستاد و این شاهزاده جوان بخت وقتی بفرزند
رسید که ما در قشون بلو بودیم پادشاه و ملکهای سلطنت آنها را بخیل

محوطه عمارت او را استقبال کردند و پیاده شدند ملک انجلس هم که در سفر
با دربار بود و در ^{بلژیک} کالک ^{بلژیک} پادشاه و ملکهای سلطنت نشسته بودند
پیاده شده پسرش را معرفی کرد و ^{در وقت} شاهزاده انجلس شاهزاده ای
به صد سال دشت و سنت تنبش بلند قامت بسیار و جیه بود
موناوی سیاه دشت رنگ چهره اش هم سبز بود و چیزی که ما را از او
خوش نیامد با اینکه مادرش شاهزاده خانم فرنیویه بود یک کلمه زبان
فرزند نمیدانست سه روز در قشون بلو ماند و این سه روز تشریفاتی که از برای
او فراهم آوردند هر روز بکارش میفرستادند و عصر که مرجهت میکرد
بیدار ما میآمد و ما در این شاهزاده که غم من بود چنانکه ذکر نمودم
میخواست من حالی بکند که پسرش در اول ملاقات من عتی پیدا کرده است
و باصره من میگفت که زن پسر عمه شدن اگر چه پسر عمه بالفعل دو چار
کم بختی است بهتر است تازن امپراطور اطرش شدن این حرفهای عمه
بخلاف میل و آرزوی من بود زیرا که من طالب مرادهت با امپراطور بودم
محض اینکه امپراطور سم بخواستند پدرم در این ایام وارد قشون بلو شد

مرجعت کردم ملکه نایب السلطنه بسیار متعجب شد و پدرم هم بمن گفت اگر چه
بعد کار و نیال مازان میان من و ملکه اصلاح کرد و چندین خوشحال شد
و اینکه شنیدم این و حرکت عجیب و دواعی لغت کسا بنورک که خانه پدرم بود
رفته بود و پدرم او را با تشریفات و احترام پذیرفت و عدا هیکه کاسک او
از دور دید و لاش را خسته مشغول تر نشیدن ریش شد علیه خلوت پدرم جلو
رفته و باین و حرکت گفت که نواب والا مشغول تر نشیدن ریش است
و بابت چندی در افاق اظهار شنید ملکه محترمه استان مجبور شد که مدتی
در افاق دیگر اظهار کند تا پدرم ترش ریش تمام کرده با او ملاقات کند
و تمام آن بی ادبها و خستهائی که من ازین و حرکت دیده بودم شکر میگویم خدا را
که پدرم ملاقی نمود و تنها در این چند روز اوقات غمی و تغییر حالت من بود که کردار
و رفتار ملکه استان نبود و که از پارس پروان ریش من و سایرین که با او
خوب نبودیم آسوده شدیم بیشتر اوقات غمی من بود که خیالاتی است که بدو
عزیزم مادر و موالد ابرو نون مستولی شده این خانم با صحبت و ملاحت
با فرست و کنت در سن جوانی طوری متغیر از بای و فی شده است که منظر از آنجا

لذاید دست کشیده ترک دنیا اختیار کرده و در گوشه یکی از معابد ترک دنیا کشیده
مغروی شود پدر و مادر این و دختر این و هر کمال نالم را دارند و بطبیعی من میشود که
بلکه نصیحت دوستانه و مشفقانه من این خیالات را از سر او پروان کند و من
در این چند روز به تمام محفل هر چه بصیحت با و نمودم فایده مکرر و با اتفاق مادرش
بسمت برود که مقرر حکومت پدرش است ریش و در آنجا ترک دنیا کرده
مبعد کار ملیت و مشغول عدال جت چند روز بعد از این مقدمات سوژن
که امش را ذکر نمودم قییم شد پدرش که مرد معبری بود و مرد و پخوان چاره
محتاج پرستاری و در خواهرش کردید خواهر بزرگش در کمال و جاهت بود
من برای اینکه تحقیقی در خارج سوژن ~~مطلوب~~ شود این و دختر را بنا مادی خود سپردم
که پرستاری از او نماید بعد از چند روز که در خانه نامادری من ماند پدر بزرگوارم
با و عاشق شد و این و دختر چاره از روی جهالت و نادانی میکنی بعقب بازی پدرم
نمود پدر بزرگوار من متهم کنند و خردائی پکس پناوی چاره بود و بیکه مطلع میشد
در خدمت روضه حالیه اش با در خانه من برای خدمتگذاری و خردی در و بوده است
فی العود پدرم آنجا معکف میشد و تا آن و دختر چاره را متهم و رسوا میکرد و پروان ریش

و بجائی که مدعو بودیم میرفتیم و در این مدت منادی که ملکه انگلیس در خانه من
 بود و من بایستی برای ریش بهمان لباس پوشیده بزرگ کنم خود ملکه +
 انگلیس قبول مشاکی مرا می نمود و پسرش ولیعهد انگلیس دو ساعت بلکه سه
 ساعت چراغ بدست می گرفت و دور و بر صندلی من چرخید اگر چه من
 جواهرات بسیار نفیس از مادرم بارت و هشتم و محتاج بجا هر عاریتی نبودم
 ولی ملکه انگلیس از برای قطع من جواهرات خودش را غالباً می آورد و سر و بر
 رحیم را با آنها آرایش میداد و مقصودش این بود که اگر تو عروس من
 شوی این جواهرات نصیبه را مالک خواهی بود و بعد از نصف شب که
 مجلس جماعتی نزد یک با تمام بود و من بجا میخوابیدم مرتبه که ولیعهد
 انگلیس قبل از من پائین آمده در کالسه مرا باز کرده و اظهار داشت لابد
 و فیکه من داخل کالسه می شدم او را هم دعوت می کردم که بمن همراهی کند
 دیگر و بمن راه چه اظهارات عشق و چه مقلات بمن میکرد خدا عالم است
 بخوانند ملکه انگلیس عمامه بیشتر اسباب در دسترس صدیع مرا فراموش می آورد
 هر شب که من بجائی همان بودم از دلبزد و پسرش پسرش من می آمد
 و اینقدر بجا می نشستند تا موقع ریش بهمانی میشد آنوقت با هم بکالسه می نشستیم

و بجائی که مدعو بودیم میرفتیم و در این مدت منادی که ملکه انگلیس در خانه من
 بود و من بایستی برای ریش بهمان لباس پوشیده بزرگ کنم خود ملکه +
 انگلیس قبول مشاکی مرا می نمود و پسرش ولیعهد انگلیس دو ساعت بلکه سه
 ساعت چراغ بدست می گرفت و دور و بر صندلی من چرخید اگر چه من
 جواهرات بسیار نفیس از مادرم بارت و هشتم و محتاج بجا هر عاریتی نبودم
 ولی ملکه انگلیس از برای قطع من جواهرات خودش را غالباً می آورد و سر و بر
 رحیم را با آنها آرایش میداد و مقصودش این بود که اگر تو عروس من
 شوی این جواهرات نصیبه را مالک خواهی بود و بعد از نصف شب که
 مجلس جماعتی نزد یک با تمام بود و من بجا میخوابیدم مرتبه که ولیعهد
 انگلیس قبل از من پائین آمده در کالسه مرا باز کرده و اظهار داشت لابد
 و فیکه من داخل کالسه می شدم او را هم دعوت می کردم که بمن همراهی کند
 دیگر و بمن راه چه اظهارات عشق و چه مقلات بمن میکرد خدا عالم است
 بخوانند ملکه انگلیس عمامه بیشتر اسباب در دسترس صدیع مرا فراموش می آورد
 هر شب که من بجائی همان بودم از دلبزد و پسرش پسرش من می آمد
 و اینقدر بجا می نشستند تا موقع ریش بهمانی میشد آنوقت با هم بکالسه می نشستیم

این تالار تختی سه پایه برپا داشته و روی این تخت پنج صندلی گذاشته
بودند یکی از ملکه نایب السلطنه دیگری از ملکه انگلیس یکی با سمن دوی یکی
باسم پادشاه لوی چهاردهم و ولیعهد انگلیس بود ملکه نایب السلطنه و ملکه
انگلیس بر روی تخت جلوس نکردند لوی چهاردهم و ولیعهد انگلیس در پایه
دویم تخت نشستند من شهابانیت تکبر و جلال در حالیکه سر تا پایم
از الماسهای گرانها مشتع بود بر روی تخت جلوس نمودم و خدیو
کرم و ملطقت شدم که چون اجداد من پادشاه بهشت منم شایستگی
این را دارم که بر روی تخت جلوس نمایم و بعد انگلیس چاره تمام جلوس
مصرف من بود و خرمین با جدی نگاه میکرد من برای اینکه او را تحقیر بدارم
و دشمنش را بوزانم و معلوم بگویم که او را دوست نیدارم مطلقا گوشه چشمی نظیر
او نمی انداختم و بهیچ وجه الحاقی با او نمیکردم این جوان چاره خیلی دهن شد
ما درش ملطقت کردید و در پی که مردم میرقصیدند نزدیک تخت آمده از من بپوش
کرد که به پسرش ایقدر اذیت کنم من عسائی بحرف عمده هم نمودم و به نظر
با تفرعن و نخوت که نشسته بودم تا آخر مجلس بر روی تخت جلوس کردم اما

تمام خیال باطنی ام طرف اطرش بود که کی وجه وقت مأمورین ایشان
از طرف امپراطور بنحو استکباری من خواهند آمد و مرا بوسه خواهند برد و من
در آن پای تخت از روی حق و سزاواری بجای امپراطور می جلوس
خواهم کرد ایچگی که از طرف ملکه نایب السلطنه و لوی چهاردهم بپوشیده
بود که بهر طور اتعزیت و تسلیمت از فوت روجهش و بدین چند
روزه وار و پاریس شد و من غیر مستقیم بطوریکه کسی ملطقت نشد و ادعوت
بخانه خود نمودم و از بعضی سؤالات کردم من میکشتم که شاهزادگان
و عیان مملکت اطرش همه بر این رایند که بعد از من امپراطور از
شاهزاده خانمهای معمر کی که قابل است امپراطور بشود شناسند
این خرمینا بیشتر را خیال می انداخت و هرگاه ملکه نایب السلطنه را بشود
و بخوبی است این محبت را و رقیق من بکند مسلما یک اشاره کار را تمام میکرد
میدانم این ملکه خرمینا چه عداوتی بخت من داشت که چندین موقع سزا
که بخت مرا دجت برای من پیدا شد این محبت را از دست من بزدن بزر
در این نرستان که همه اش در دربار و سایر مجالس بساط عیش و عشرت

و شاکت کرده بود و یک دین و یک چیک ازین مجلس شویست حضور
 بهرساند زیرا که در اوایل نستان پدرش فوت کرد و اینو قه در بیت ششم
 و سابر هزار و شصده چهل و شش (مطابق شش هجری بود) این شاهزاده
 مرحوم از خانیقه بوروبون و از پنج بنیای مملکت فرانسه و بامانی عم بود زیرا
 که آلتوان پدر مازی چهارم جدا علای من با جد علای این شاهزاده برادر
 بودند و بیشتر سباب سلطنت قدم مازی چهارم را خوانواده گویند که بنی
 اعلام او بودند و فرهم آوردند این شاهزاده دارای صفات حسنه و بسیار
 بزرگ و عاقل بود اول طریقه حقنوت و شت بعد جلوس قدم مازی
 چهارم با سلطنت فرانسه که خودش تغییر طریقه داده از حقنوتی بطریقه کاتولیکی درآمد
 بنی اعماش با هم مجبور بمابعت این طریقه نمود این شاهزاده در ایل
 عمر طرف میل و دوستی و شفقت قدم مازی چهارم بود بلکه اوقاتی که مریم
 مدینه حل پیدا کرده بود این شاهزاده را مردم و لیعهد دولت فرانسه میشد
 برای اینکه نزدیکتر از همه اقوام به مازی چهارم بود اما بعد از چندی که قدم
 مازی چهارم عروسی مفصلی برای این شاهزاده کرده و ضرر موت مورستی

بعد از وواج او در آورد عاشق زوجه او شد بطوری که عشق خود را نتوانست
 پنهان دارد و خودش همیشه قرا میگرد که من هر وقت این زنی پشیم
 خود داری نتوانم غم نمود این شاهزاده مجبور شد که فراراً باز و بهش از حق
 فرانسه بیرون رود و مادامیکه مازی چهارم زنده بود و بفرانسه جهت نکرد
 تا سلطنت تعیم لوی سیزدهم رسید پس این شاهزاده در غل محکوم شد
 و لویش غمخیزد و بعد از مردن عم لوی سیزدهم تا اینوقت خبر در حال
 معتبر دولت بود و بفرانسه اگر کار دینال ما را در غل غلیم بود اما در طین
 مکه نایب السلطنه هیچ کاری بلدن مشا دره او نمی نمود بطبعاً خیس بود و همین
 خست بلانهاست سبب شد که ترقی کلی با نظریه که شایسته شان و مقام
 او بود در دولت نکرد اما مگر کسی ازین شاهزاده محترم بخجده خاطر بود بعد
 فوتش دو پسر و چند دختر را ماند و پسر بزرگش دین که اول
 سردار این عصر است که لقب پسرش دین کرده شد و پسر دیگرش پسر
 گوتی بود پادشاه و مکه نایب السلطنه شخصاً برای تعزیت و تسلیت بخانه
 هر دو برادر رفتند و باز دین اوقات نامادری من و ضرر دیگری را مید

خوناه

کنده از شهر مازی فرزند نوزده ساله بود که در ایل
 و الدین است و پسرش هزار و شصت و شش ساله
 دارد در مادی و ایل خود قهرمان و در مادی
 مسعود و مادی و مادی و مادی و مادی و مادی
 مادی و مادی و مادی و مادی و مادی و مادی
 دین و مادی و مادی و مادی و مادی و مادی

و بر غصه من افزون درین مصائب کار و نیال از این نیندغم بچیت
هروقت که باین شهادت اسی از مهر اطوار طیش زبان میآورد و فی الجمله
مطلب را باین بر میگرداند که بیالیت امیر اطوار تو را برنی خود چنان کند
آنگاه که از خطرف کار و نیال بشخصه مرا امید و امیدوار میگرداند و از آنکه از شدت
بهرش و زرنکی که دوش این بوالهوسی مرا فتنه بود و از طرف دیگر پدر
بزرگوارم را محرک میشد که مرا ازین مرث پندار و مثل اینکشی غفلت
در حالی که ابدانها را نداشتم و در خانه من شد و همه ممد و سابقه
با کمال ترش روی و غیر من خطاب کرده گفت این چه مهر اطوار است
که در سر خودت جا داده مگر نمیدانی که اینجا نوازه طیشها با ما مآچه تدر
عادت دارند و باز هم مگر طشت نیستی که مهر اطوار من که پدرت هستم
من سرت است و اگر ترا شوهر بدم یا باید و لیعهد گلشن با شوهری چنان
کنی یا زن دوک و دسا و با شوهری من با کمال تغیر جواب دادم که یا
ترک دنیا میکنم و گوشه غلت اختیار مینمایم یا خود را مسموم و مملوک مینام
یا بایستی امیر اطوار طیش بشوم پدر بزرگوارم عثمانی بچواب من نکرده

بطور تکرار در اطاق بیرون رفته و من انشب را تا صبح گریه کردم .

حوادثی کے از ہزار ششصد و چیل و مہشت (مطابق ۱۰۵۷ ہجری) الی ہزار

ششصد و چهل و هشت (مطابق ۱۰۵۸ هجری) رو داده است

در اوایل این سال به ~~بجای~~ بصری از افکارک پارس آمد و قصر سلطنت
مختصری ساخت این صیغه مجلسی منعقد شد در این مال و بعد مجلس او دیدم
که با مادر و اهل و شعی و مادر شاطیلون که هر دو جوان و خوشگل بودند
بازی میکرد و چندان دور و بر من نمیکرد و چند روز بعد پادشاه و ملکه
نایب السلطنه به آئین سفر کردند و مرا هم در این مافرت با خودشان
دعوت نمودند خیال پراخ سی طیش طوری در کلام جاکرده بود یقین
با نیکار داشتم که سبک و عادات دربار اطریش جدا تحصیل نمودم مثلاً
شینه بودم که مبراطور مرد مقدسی است و از نماز و عبادت و عفت
خوشش میآید و در اینفر آئین غالباً مغول نماز و دعا بودم و باز شینه
بودم که مبراطور از زور نور خوش نمایید و مخصوصاً از گردن بسینه باز
زنهار که هست دارد و در این بهلوی کرم من سه دستمال بر شیمی کلفت بزرگ

[illegible]

بگردن و سینه ام می بستم که از شدت حرارت کبابی نزدیک بسکت و کت
بودم یک کلبه شبی وار و با طاق پدرم شدم و سپای او افتاده و غر مجرمم که مرا
اجازه دهد تا منزل حبسه و یکی از معا بد رفته ترک دنیا نایم پدرم از شدت
تغیر پای خود را بر زمین کوبید و جواب داد که این خرمه سیه را ما دام برین
بتو تلقین نموده است و من بکلیه نایب السلطنه خواهم گفت که این زن خرم
معتس را از این سپاس جعت و بدین تهدید و تشری که پدرم بمن زد
مرا مجبور باینست که از خیال ترک دنیا کردن بپشیم و همان وضع و سبک
سابق خودم را پیش گیرم نه تنها بلکه نایب السلطنه و عمامه ملکه بکلیس بگویم و فراموش
متخیر هر وقت مرا میدیدند خواهند خواهر طریقت که این اسم خانه دختران ترک
دینا گفته است بمن خطاب می نمودند و این فقره بیشتر سبب خجالت و غصه
من بود .

در این حیص و بیص عمارت فرزند در سر حد فغانه با اسپانیولیهای جنگیدند
و غالب آن قلعجاتی که پدرم با سال از آنها گرفته بود پس گرفتند و در آنها پنا
دوکت و آمانی و پی کلوتنی بود که هر دو از سرداران قابل دنیا بودند و مخصوصاً

این آخری که در جنگ مشهور بجنگ سی ساله خدمات بزرگ نمایان لبوت
خود نمود .

پرنس دو کنته تازه یعنی دوکت و این قدیم در سر حدت کاری پیش
میرفت قلعه لرید را که در تصرف فرانسه ما بود و اسپانیولیها گرفتند قلعه
در ابالت کاخا لون اسپانیول است و مدتاً یعنی از زمان سلطنت
لوی سیزدهم این قلعه در تصرف فرانسه ما بود و چندی قبل اسپانیولیها غلبه
مستقر شدند و پرنس دو کنته مدتاً این قلعه را محاصره نموده اما نتوانست
تصرف نماید و آخر مجبور از دور قلعه بر خاسته داخل خاک فرانسه شد و بعد از
مردن پرنس این سردار معروف رسید بوئطه این شکستی که با و رسید مورد
متخیر و خفت معاندیش کردید و حقیقه غرور و نخوت این شاهزاده بدیده
رسیده بود که اگر این شکست با و وارد نمیشد کسی را قدرت و یارای
آن نبود که در مقابل او بایستد کار و نیال مازان که باطن محال عداوت با
با پرنس مشارالیه داشت هیچ خفت دولت خود را ملاحظه نمی نمود و اگر شکست
او نهایت شرف را بر فرمودید و حکم کار و نیال ~~تصرف~~ تصنیفی در مجبور پرنس

ساخته و رسته و افواه عوام شهرت و شمار دادند که تقریباً مضمونش اینست
(شعبان ما این دفعه بدون اخبار از میدان جنگ مرجعت نمودند) (لرلا لرلا)
(لرلا لرلا) (معلوم شد که اسم کشته برای هر سرداری خوش اغوریت
(لرلا لرلا) (وقتی که تغییر اسم داد تغییر غیرت و رشادت بهم داد)
(لرلا لرلا) (لیلا) الی آخر .

اما دوستان سردار مثالیه این شکست را دلیل بر عقل و سیاست او میدانستند
که در مقابل سرداران قوی اسپانیول و قوشن نیادی که آن دولت قلعه
لریدا خنجر کرده بود و پرسش کشته نخوت کلابی جهت و سبب جمعی از قوشن
پادشاه فرانسه را بکشتن دهد خبر این شکست که بدر بار رسید سبب تألم
تمام مردم گردیدند تا آنکه کشتن خال مصنوعی در صورت موقوف شد
و این عادت که سالها در فرانسه برقرار بود و عوایدی که بعضی مردان هم خال مصنوعی
بصورت میکشیدند و بر موقعی که عرای عمومی برای فرانسه دست داد حکم
ملکه نایب الهافه ترک نمودند و غرض من بیشتر برای شکست لریدا بود از آنجا که
رنگ موی سردار و مرثکان من مایل بزرودی بود و صورت در نهایت

لطافت و سفیدی بک دو خال سیاه گوشه لب یا در یک طرف گوشه بینی مرا
در شکل جلوه میداد و موفوفی خال از من میکاست با نخبه ملحن از پیغمبر نیاید
مقاله بودم تا شکست قوشن فرانسه .

در این ایزدیهال در باره قوشن بلوغ نمود و دوکت و آن ژود برادر کمر لوی
چهار و هم مبتلا به مرض سرخجه شد و با نخبه این شاهزاده جزو ملحنین بنود
ناخوشی سرخجه آخر بخبر با سهال کردید ملکه از قوشن بلوغ بلبست پاپیس آمد
لوی چهار و هم دو کار وینال مازان در آنجا ماندند شهاکی که با ملکه و پناحت
پاپیس بهر ای کرد من بودم و در روز و دوشت پاپیس نادم فکر کرد چنان
از حالت ناخوشی پدید شد مرجعت بقوشن بلوغ نمودیم بعد از چندی توقف در
قوشن بلوغ پاپیس مرجعت کردیم رستمان رسید و موسم عیش و خوشحالی
و مجالس رقص و ساز و آواز شروع شد و بیشتر صحبتای مجالس رستمان
مینال عقباری سیود قیر با با و موزال پوش بود و قیر طوری باین دختر
عاشق شده بود که سفری به روم نمود و از پاپ استدعا کرد که روزی شرفه
او را خلایق دهد و او را آزاد سازد که مازال پوش را بجای آن خلایق داد و او را

و در زمان غیبت و مسافرت خود بروم ما و موازل پونس را پس از عمارت
 خود که در خارج شهر پارس داشت فرستاده بود و تمام مخارج او را تحمل می‌شد
 ایندثر طوری حریص بر ذلت و هزگی بود که نه تبار کشید مسیو و قیر با اجازه
 نامه پاپ مرجهت نماید و روضه خود را مطلقه نموده ۱۴ او را بجهال کج در آورد
 چنانکه عادت نوان این عصر بود که همیشه رغب و مایل بقضای بود و مذاق
 پیرون شهر مسیو و قیر غالباً پارس می‌آمد و در خانه این دان رفته هرگز
 میگردختی بخانه پیر مسیو و قیر میرفت روضه مسیو و قیر که هزار و روستو شهر را
 داشت که مطلقه شو تفصیل را بکلیه نایب السلطنه عرض کرده ملک باور نمود و عرض
 او را حل جسد و عداوت کرد تا جمعی را کاشته شتی که ایندثر و او را در خانه
 پیر مسیو و قیر شد که رفته شد و در حالت مستی نزد ملک نایب السلطنه بودند ملک
 بهمان ساعت او را پس از معابد و حشران ترک و نیاکفته فرستاده که غفا او را
 داخل حرقت نمایند چاره مسیو و قیر با اجازه نامه پاپ و قتی که وارد پارس شد
 و این تفصیل شنید بخانه خود رفته دست و پای روضه خود را بوسید و دیگر
 بجهال غقبازی می‌نشاند و در این بین عروسی امپراطور اطروش با یکی از شاهزاد

خانه های طریول واقع شد و این خبر را کار و نیال مازان بمن داد اگر چه می‌دانستم
 اما در وقت بیشتر بر من یقین شد که نه ملک نایب السلطنه و نه کار و نیال مازان
 هیچکدام را ضی با پیر طریسی من نبودند .

و شهرت غربی صالح اینام در پارس معاندین من دادند که سورون بمن
 عهد و شرط بسته صالح که ملک پارس تبدیل من با او از شهر پارس بیرون رفته
 متفقاً بمقتضای فلان در رویم و آرسید و حکم فلان ذکر که عاشق من است مرا
 بزنی چنانکه این خبر بمیدانم از کجا شهرت کرده بود اما حاصل صالح این
 شد که سورون چاره را حل نمود و من هر قدر خواستم که ملک نایب السلطنه صالح را

از تقصیر او بگذرد و او را از حبس رها کند بجهت اینکه بیکبار بگذرد و این
 چاره صالح را در مجلس بگفته نمودند که از او اقراری گیرند و چون بطلب از
 اصل حقیقت مذمت داد و انکار میکرد هر روز بشکوه او میافزودند و من از
 برای استخلاص سورون مکرر بخانه پدرم رفتم که او را شفیع قرار دهم همیشه
 بمن امانت نمود تا صالح روزی ملک نایب السلطنه در غیر موقع مرا احضار کرد قتی
 وارد حلقه شد م کار و نیال مازان صد غم را بهم آنجا دیدم و بلافاصله

بعد از ورود من پدر بزرگوارم بهم غسل افلاق شد و مرا چهار نفر کسی و یک مرد
افاق بنوه ملکه با کمال تغیر از روی ضدی بر خاسته نزد یک من آمد و بطور اوقا
نعلی گفت ای پادشاه شایسته شأن و مقام و نجابت و قنوت مثل تو شاهزاده غنی
هست که بحرف لوطی مثل سوزون فریفته شوی و مصمم فرار از پارسیدن
بر غلامدگروی و بد و نازا زدن و پدرت شوهر کنی من و پدرت و کاردینا
ما زارن بلکه تمام مردم این خیال قبحی که داشته متحضر هستیم و غنی تو اینم
خافت پا دریم که چنین زنک و بی عصمتی در خانواده ما بر دگند من ارادت
و حش و حیرت سکوت چنان کرده هیچ نمیگفتم بلکه از سکوت من بیشتر متغیر
شد بطوریکه دست بپا نه من زده گفت از جواب بده من با کمال آرازی ملکه
اصطفا کفتم که تعجب من از همت مردم و شهرت این سخن یعنی میت بلکه حیرت
از نیت که مثل شما شخص محترمه چرا باید نسبت بمن بکنایه می یا وضع که دور
از هر نوع ادب نیست حکم کنید و فی الفور بعد از این جواب بنای کریه اگدا شتم
ملکه بیشتر متغیر شده پدرم گفت عجب و خری تربیت کرده که ای زنک و
عاری ندارد و باین جرئت و جرات بمن جواب میدهد من مجبور هستم که حکم

بقتل سوزون بد هم که عبرت دیگران شود آرا بجائی که من در خاطر هشتم
غالب قوادان که سباب مراد و ما بین ملکه نایب اسلحه و پدرم در زمان حیات
عجم لوی سیزدهم بودند سرش را از بدن جدا کردند و آن چهاره مار سیدترین
وضعی جلالت ساحتش که می خود را پاک کرده و سر بلند نموده بلکه کفتم این
قیل خویشز بهما هم در خانواده شما تازه کی ندارد مگر محض دوستی شما پدرم بعضی
مردم بکنایه چهاره را عجم لوی سیزدهم گفت اگر برای خاطر منم بکنایه هستم
سوزون کشته شود سبب تعجب من نخواهد شد بعد از این جواب قواد رو
کردانده و پشت بخفرت کرده دوازدهم از در پرده بروم کار نیال مازان جلو
من آمده باز باین چرب و نرم حلیه آمیزی که داشت خوست بمن استمالی نماید
ولی من ابداعشائی کرده از در پرده آدم پرده در افاق ملکه ریو کیشش را
دیدم که وزیر و ندیم پدرم بود و در غلب این شبهه جوینا و تعلبات و حالت
داشت خوست بمن تعلقی نماید پرسید نواب علیه شاهزاده خانم را چه شد
که کریه می کنند من هر چه که در دل داشتم و جرئت کفتمش بلکه پدرم کرده بودم
تمام آن کلمات غیر مربوطه سرانچش را به ریو کیشش کفتم و از عمارت سلاطین نجائنه

شخصی خود آمد و برای اینکه مردمان فصول منزلت نیایند و ازین سؤال
مجلس ملک نایب السلطنه را گفتند ده پانزده روز تا مضی کرده از خواب برخاستم
پدرم که بمشاورت و صدمه رساندن بنیر وستان علی مخصوص بید بخان
بعد ازین مجلس چند نفر از خدمتگاران که من با آنها مانوس بودم ازین و مرد
از دور و بر من پیرون کردند تمام ^{باریها} ~~مردم~~ ^{چهار} ~~پنج~~ نفری که بمن دوست بودند
و چه اشخاصیکه خصوصیت نداشتند ازین طرز و وضع نایب السلطنه و پدرم
نسبت بمن بدشان آمد و بیشتر تعجب ازین بود که پدرم بجای اینکه از بزم
زبان تر خط ناموس و عصمت مرا بکنند بیشتر اصرار در بدنامی من داشت بعد از
چند روز پدرم ازین اعمال خود پشیمان شده ربو کیش را بمنزل من فرستاد
ربویر بدون مقدمه و سابقه ^{بجای} ~~کشت~~ ^{کشت} مدت و وری شام از دربار و نشین
بخصوص پدرتان طولی کشیده است و تقریر حساب مضمون و بگوئی مردم است
خوبست که شامشب یا فردا بعبارت کلسا بنوک آمده با پدرتان ملاقات
کنید و بعد هم خدمت ملک نایب السلطنه برسید و بشن آن شب را که قبول
نکردم و عده بفرودادم نزد یک نفر با کمال جلال و منزلت خود حرکت کرده

بقتصر کلسا بنوک رفتم ربویر کیش اشعار و درود مرا داشت و دوم در پناه
بود بجای اینکه مرا از پله بزرگ هدایت کند از پله کان کوچکی که بکتابخانه
پدرم منتهی میشد راهنمایی کرده ~~بکتابخانه~~ ^{بکتابخانه} ^{ببرد} و از آنجا بوجه دالان
سخت تاریکی با طاق پدرم ورود داد و قتی که من وارد شدم حالت
پدرم را در گریه دیدم هم از اعمال خود شش خجل بود و بهم منجبهت بودی
خود نیاورد بلکه باز تجدید عنوان پانزده روز قبل را بمن بنای کریمه را
گذاشتم نه از باب دل رنجی که پدرم داشت زیرا که این صفت در وجود
او ابد نبود بلکه باینجهت که کریمه حساب تمام خاطر هر کسی میشود برجاست
^{نزدیک} ~~بجای~~ ^{من} آمده چنان نمود که او هم مکر شده کریمه میکند و ازین بزبان
حال غر خواهی کرد و دلجوئی نمود ^{من} ^{برای} ^{اینکه} ^{مجلس} ^{امدادی} ^{پیدا}
کنند با نواب والا و داعی کرده از آنجا بعبارت سلطنتی رفتم ملک نایب
السلطنه بمنور در خواب بود از قیل ماسا هراده خانها در همه وقت و هر
موقع در و با طاق ملک را داشتیم این بود که کسی مانع نمیشد سر زده
وارد طاق شدم ملک را دیدن من خوش نیامد زیرا که جمالت از من

میکشید اما خواهی خواهی اذن جلوسم داد از جمله شخصی که در اطاق
ملکه بودند و کدوان رؤی پیر کوچش بود و با عالم طوطی که داشت
بامن کمال مهربانی را کرده متصل صورت مرا میسید می گفت و شعر و بیان
سها دوستی که تو داری من هستم تمام اینانی که در این اطاق هستند با تو
بند مدتی طول کشید و بواسطه سکوت ملکه احدی در آن اطاق حرف
نیز و هر وقت زیر چشم بمن نگاه می نمود از خجالت باز تغییر فرموده لباس
پوشید که بنار خانه برود من محض مقلی و ادب و سکس تائیس که روی میز بود
برداشته بود و ادم ملکه زیاده تر خجل شده بجناب اشاره کرد پیرون رفتند
من شهابی ماندم بعضی حرفها بمن زد که شایسته میدانم انچه بوسیم فردا
آرزو کار و نیال ماران غزل من آمد چنین خود را جلوه میداد که از انچه
میان من و ملکه گذشته خیلی متألم است هر چه بمن گفت ابد اباور بخردم
اما از انجائی که رسم دنیا داری و ادب نیست که باید بجنب ظاهر همیشه
تصدیق احوال بزرگتر از خود را نمود اگر چه سراپا کذب و فریب باشد
من چنین باور نمودم که هر چه میگوید صحیح است از آن بعد من هر سه روز

بلکه چهار روز یکمرتبه بجنوب ملکه میرفتم و معلوم بود که میان من و ملکه کینوع
برودتی است نه او میخواست بامن حرف بزند و من جرئت تکلم با
او را داشتم و برای مشغول نمودن خود غالباً بقصری که در پیرون شهر
متعلق بشخص خودم بود میرفتم روزی هم در قصر پونت همان مادم بوقت
بپوشیدم قصر انخانم در دهنه تپه مشرف بر دو خانه من است منظر بسیار
خوشی دارد و باغ بسیار بزرگی که چون بانی این قصر بدو یکی از تحویلداران
دیوانی بوده است معین است که تحویلداران دیوانی بواسطه مدخل نادی
که دارند از هیچ نوع خرج مصایقه نمی کنند مثل اینکه صاحب قدیم انخانه
نهری از رودخانه سن جدا کرده و از مسافت بعید حیاب بعمارت پاک
خود آورده و این آب را از میان دریاچه ها و حوضها و قناره ها جریان
داده بود چند روز بود که در عمارت سیلابی خود سکنی گرفته بودم که خبر
فتح لانس رسید لانس از شدائی بود که نزدیک منبر کاله است انجا
میان قشون اسپانیولی و قشون فرانسه ببرداری پرسش و جواب سخت
شد و میان آرشید و کی که در سراوانینم لشکروم فرجه برای من برفت

و از آسمان پئی که گذشته بودم مرجهت نموده بعارت سلطنتی رشم در آنجا
وضع و حالت عجیب غری دیدم همه مردم مضطرب رنگ رو با پریده
علی مخصوص امرا و عیان مشوش خاطر و بکس نمیدانست که مال اینکار چه خواهد
شد اگر چه ما دیر مرد و در زمان جدیم نازی این قبل مشه ما در شهر پاریس
و دیده و عادی شده بودند من چون ستم قضا میکرد و ندیده بودم تعجب
بیشتر از سایرین بود اما از نظر هر چیزی که تازگی داشت برای من
اسباب شغل و خوشحالی بود و هر از یک سمت چون بر و این مشه بر ضد
ملکه نایب السلطنه و پدر بزرگوارم و کار و نیال ما را زن بود و مرا با غنا خیس
خوشحال داشت و یکی ^{بیشتر} تعجب و خنده من در بطن این بود که
اشخاصیکه ما دام لعمر شمشیر کمر بسته بودند از قبیل فرانس سر ایدار و عمده
مخصوص عمارت از ترس مسلح شده بودند و بوضعهای عجیب غریب شمشیر و
سایر اسلحه را بنحو آویخته بودند غالباً شمشیرها را از بپوشی رست میا و کجیده
و کلاه خود را بر میگذاشتند خلاصه ^{در این صحنه} که تمام ملت فرنگ
از اینجا دانه بخور میزدند و هر طبقه بجای خودش بودند من کلیه خوشحال بودم

و در باطن میخندیدم بعد از غروب آفتاب بهنگامه شدید تر شد علی مخصوص
در کوچه سنت مونوره و کوچه سنت انطوان که در غلب نقاطه قشون دولتی
با اهل شهر جنگ کردند آتش تاصبح اتصالاً صدای تفنگ می شنیدیم و
بسی پیش از طلوع آفتاب بود که صدای طبل حاضر باش از مقام سر بارگاهها
بلند شد در سر پلهاسکرها بسته شد و توپها را بسکرها کشیدند و یکی یکی
آرافتاب نگذاشت که توپچهای دولتی قمت یار شهر پاریس ایشلیک
توپ کردند اهل شهر هم که استحکامات خود را دور و دور بود و مرتب کرده
و در پشت سکرها وسیله های خورشته بودند با تفنگ جواب میدادند
و من جمعی از معقولین و مجروحین قشون دولتی را دیدم که چهار دست و پا
آنها را گرفته بسر بارگاهها که این دست رو خانه بود و میزدند و حالت
این مجروحین چاره که ناله میکردند و خون از بدن آنها میریخت خلی تمام
میکرد چون موزین مقبره قنصل ایجاد شده و قشون را نوشته اند و من مقصود
و نظوری خبر نوشتن شرح حال خود ندارم هیت که جفا را سبب جهت
این حادثه را میکارم اولاً باید دانست که یخفرقه یا عیان را فر و ندر

از آنکه
میکشد یعنی فلان چپ ^{از آنکه} میفرستد بر چند اعمال کار و نیال مازان بود
و در معنی سنگ با ساس قدرت و می انداختند باین جهت اسم خود را
فروند که استند ^{از آنکه} ایخا و شمشاره مقدمه حوادث بعدش که در ایام
سلطنت لوی چهاردهم رود و او که حقیقه پرده قدرت دولت را دید و
رعیت پست را نسبت بدولت و سلطنت جری کرد و خدایانند که
عاقبت اینکار بجا رسیده و خواهد رسید و بیشتر تقصیر با ملکه نایب السلطنه
و کار و نیال مازان ^{از آنکه} عفو و اغماض بهترین صفات است از برای
سلطان اما ^{از آنکه} در موقع بکار رسیده بعینه عوام رعیت در سلطنت مستغله
عفو و اغماض دیدند رفته رفته جری میشوند و بنای فساد را میکشند و در پیور ^{از آنکه} معصیه مفسد
پهچو جنابایت عفو و اغماض کرد بلکه کمال شخی را از هر حیثیت باید برزود
اگر ملکه نایب السلطنه و کار و نیال مازان دور و تحمل کرده و فرار ننموده
بودند یقیناً رویشیم جبارت و جرئت مردم محدود میشد و تمام اینغایله
میخواستند خلاصه روز و نیم برز فساد جمعی از اجزای پالمت و قصات معتبره
ملکه بعلات سلفی احضار نمود و جهت فساد از آنها پرسید طوری بجبارت و

و بی ادبی با ملکه حرف زدند که من حالتی تغییر کرده با وجود و عداوتی که با
ملکه داشتم منجواستم که با پنجه های خود چشهای این مردمان جو و فضول را
در سپا و رم و هم از در عصر تدارک پادشاه و ملکه را دیدند که بهانه تخطیف
تعبیر سلفی از شهر خارج شوند اما در معنی از پاریس فرار کنند بعد از فرار
از پاریس اول بقصر رول فرستاد سبب اینکه قصر سنت ژرمن را نگه داشتند
اینوقت ممکن داشت چون قصر رول کو چاک بود و اسباب محبت پادشاه
میشد ملکه انگلیس بپاریس و بقصر لودویر جهت نمود و در بار نسبت ژرمن رفت
و من هفده سه روز نسبت ژرمن میفرستم و بیشتر مقصودم ازین مسافرت این بود
که شاید کار و نیال مازان را ملاقات کنم و وعده که در خلاصی سوربون
داد ^{از آنکه} بود و بنحاطش آورم ^{از آنکه} درین مدتی که در بار نسبت ژرمن توقف
کرده بود اجزای پالمت همه روزه جمع میشدند و هر قدر بیشتر جنت ملکه
نایب السلطنه را میشدند زیرا و تر اسباب جرئت آنها شده تحالیف شاقه
میکردند مثلاً از جمله خواستهای آنی که کرده بودند و به بختانه قبول شد ^{از آنکه}
این بود که کرک شرایبی که دارد شهر پاریس میشود و دولت دوم در آنجا

از هر چکی یک بلی میگردان آن مبلغ را ثلث بکند تخلف و درم موجب
و مرسوم که دولت و عوض خدمت یا بطور مستمری یا مالی ملک میدهد
این موجب و مرسوم ابدی و موروثی باشد تخلف نیم سانی که از مرکز
و راهداری شهر پارس تاکنون دولت میداد و خصل خزان میگردید باید
بمصارف آبادی شهر پارس برسد تخلف چهارم اجرای پالمت حق
داخله و رکنه جمع و خرج دولت دارند پادشاه نمیتواند خالصه خود را اجاره
بدهد مگر و قیسه اجرای پالمت نمیزد بر نشد و تعیین وجه اجاره را بنامند
و بعد از وصول مال الاجاره اجرای پالمت بابت مطلق از خارج آن شوند
تخلف پنجم از یلوه از سیصد هزار تومان نباید پادشاه مخارج شخصی نماید
تخلف ششم ازین تاریخ تا چهار سال دیگر منصب و تبار و لقب نشان
و موجب بلکه اضافه موجب و مرسوم با حدی داده شود به هم مالیه
که پادشاه در وقت مزاجت زن و مرد رعیت از طرفین میگردان و منافع
شود هشتم قدغن کهید در بنادر و سرحالت شود که مال التجاره خارجه
از هر نوع متعه و قشقه و حساب مفرقه و خل ملک نشود که کار فاجات

فرانه رونق بگیرند و متاع خود و ملک ترقی بکند هتم قدغن اید شود که
پول مسکوک از دهنه ملکته نجای نرود و هتم خانه نزول از برای قشون
و نوکر باب منوخ شود یا زود هم آنچه احکام از پالمت صادر میشود برای
اینکه صرفه و صلاح دولت و رعیت است و دیوان باید قبول بکند و در هتم
هیچیک از باب مناصب از منصب و شوائبی که دارند بنایت
مغزول شوند و یا در محادی بدون تحقیق و استفاق حکم حبس و جرم
سنگین و قتل و مصا و در جرمه نه بید صادر شود مگر اینکه بدو آن شخص
متمم را و مجلس پالمت حاضر کنند و تقصیرات وراثت نمایند و قسری که
X
حالا در حبس انداز او شوند تقریباً آنچه بخاطر دارم تکالیف بشود پالمت
بدولت عین بود که روی هم رفته قدرت و استقلال سلطه و اجرای
این تکالیف کاسته بودند و بیشتر این تکالیف بلکه کلیه این تکالیف
قبول شد ~~از اتفاقا~~ در مدت توقف دربار در دست زمین رو
و او این بود که پدرم بجهت عیاشش پارس زوجه خود و دو خواهر کوچک
مراسبت زمین حاضر نمود اما مرا که دختر بزرگش بودم انداخته است که بخا

بروم و شهابیکه از نسبین خانوادہ ساطت رجلا و انما در پارس ماند
 بود در این سورش و هنگامی من بودم از آنجا که تکلیفم این بود که بمید سوره اقل
 دوسه مرتبه تا جل پرسی پاوشه حضور ملکه و پدرم بروم ناچار غیر متد از
 بیست و نه روز ^{در این} ~~بسیار~~ ^{نمودم} ~~مکن~~ دوسه مرتبه درین محبت بلکه نایب السلطه
 حتی پدرم هم مکه این بی عشائی نسبت بخودم را نمودم جواب مساعدی
 نشنیدم عاقبت ناچار شده بدون اذن و اجازه محضر بنه با خود بروشته
 بقصر سنت زرین رفتم و در همان صمت عمارت که ملکه نایب السلطه منزل
 داشت دوسه اطاق کشتی برای من معین کردند منزل نمودم و چون در
 یک عمارت با ملکه منزل هشتم ناگزیر این بودم که روزی یک دو مرتبه
 اقل خدمت ایشان برسم از وضع و رفتار ملکه نسبت بمن معلوم بود که آن
 مهر و محبت سابق و دیگر در میان نیست در این مدت توقف دربار قصر
 سنت زرین روزی دوسه مرتبه همان بهترین و اجرایی پالنت از شهر
 بسنت زرین و از سنت زرین بشهر آمد و رفت میکردند و در غلب مجالس
 کلهکو من حاضر بودم و با وجود صغر سن و عدم تجربه منوس از ضعف حال ملکه

نایب السلطه و کار و نیال صده عظم مخوروم اگر چه تمام این کلهکو با باری
 آسایش عباد و رفاهیت رعیت ^{میتواند} ~~میتواند~~ لیکن بحال ضعیف و دین را
 بقدرت و تسلط پادشاه وارد میآورد باز دین سنت زرین زن پدرم
 و خرد گیری را باید و یک روز بعد از وضع حمل او که کاملاً اصلاح مابین آنها
 پارس و ملکه نایب السلطه شد پادشاه و دربار از سنت زرین بیایند
 و قدم این طفل تازه را بفال میمون کردند اما در آنروز طفل و مادرش بر
 از سنت ضعیف مکن نشد که با دربار رجعت بیایند نمایند بعد از چند روز
 دیگر آمدند صبح همان روز که پدرش پادشاه از سنت زرین بیایند
 مابین ملکه ~~نایب السلطه~~ و پدرم تقاضای برخواست روی برگشت را پدرم
 مجوزت از طرف پاپ منصب کار و نیالی برساند ~~و~~ ^و ~~نایب السلطه~~ و ملکه
 نایب السلطه این منصب را از برای پرسن کونتی طالب بود و انصافاً
 حق با ملکه ~~نایب السلطه~~ بود زیرا که منصب این بزرگی را برای شخصی مثل روی برگشت
 سزاوار نبود که دولت فرانه از پاپ خویش این تقاضا میبانه ملکه و پدرم
 برور نکرد بلکه پدرم با کار و نیال مازان هم بنای عداوت را گذاشت

بمرض پادشاه از استقرار است در یازدهم ماه نوهر مرض ابله در وجود
لوی چهاردهم بروز کرد و روز بروز بمرض شدت می یافت تا شب
میتم که غلب ابلای خاصه مایوس از حیات پادشاه شدند این خبر که پد
برزگوارم رسید از شدت سنت عصری بخانه میوه فری مونی که یکی از معین
بود و شرب زیاد می خورد و انبار داشت از ناخوشی پادشاه
ممود بلکه خضاب ساقی او هر یک جامی بدست گرفته و او را گاستون
اول پادشاه فرانسه خواندند و همان شب این خبر بلکه نایب السلطنه رسید
که جناب ^{محم} هیت که برادر کتر پادشاه را بر بایا او را بکشد یاد
یکی از قتلجات اطراف شهر پاریس محبوس نماید و خود بمجد مردن لوی
چهاردهم بساطت جلوس ^{نایب} ^{سلطان} ^{نایب} بود که ملکه نایب السلطنه ضطر را طلعی به
مارشال شوهری شد و او کتب را با صبح بایک فوج سواره و ^{دور} ^{دور}
عمارت سلطی کشیک میکشد دور و زبید که مزاج پادشاه رو به بهبودی
هناد پدرم از کرده و پشیمان شده متضرعاً و خائفانه ملکه نایب السلطنه آمد
و غدر خواهی نمود

و فایمی که از هزار و شصت و چهل و نه مطابق (۱۰۵۰) هجری الی هزار و شصت

نجاه مطابق (۱۰۵۰) هجری روداده است

در ایندنی که پادشاه و دربار پاریس بودند هر قدر خوشه جذب
مغرب ^{مغرب} از مردم کرده باشند که سکوت اختیار کنند و قسم شده جدید نشوند
کار و بنال مازان بلکه نایب السلطنه نصیحت کرد که چاره مختصر بیرون رفتن
از پاریس است و نماندن در شهر اما این تدبیر غیر مفید بلکه مضر بود چنانکه
شیخ بدش بعد معلوم خواهد شد از آنجائی که پدرم و پرسش کننده در کلیه
امورات سلطنت و خات عمده داشتند و منول تمام کارها بودند آنها هم
در این مورد هر قدر بمکلف نصیحت کردند پذیرفت و من مکرر از پدرم و پرسش
کننده شنیدم که هر یک بشد با لاترین خیاثتها و جنهای کار و بنال مازان خوا
و تحریک ملکه نایب السلطنه بود که در این مورد پای تحت را خالی گذاشته
و پادشاه را بر داشته بخارج برود و مرض نفرتس که موردی طایفه است
در این آیام در وجود پدرم شدنی کرد و صبح برای او خیلی سهل بود که پرسش را
بهانه کرده اقلادش در شهر بماند و خارج نشود بلکه در حال دولت موقع

سرمه کرد
از جمیع جنایات در احوال شاهان ماضی و معاصر
مجازی قهر کار با صفا و بیعت است که در این
مراوده آنانی که در این راه راه میروند و بعضی را
سجده آنانی که راه را میروند و بعضی را
با این صفا و بیعت است که در این
با حق است از راه میروند و بعضی را

حرکت را هم که در معنی قرار بود در شب یکی از عیاد قرار دادند که در این شب چون
 اغلب مردم مشغول عیش و نشیمن ^{نوش} شرب و افراط در هر نوع بزرگی و کرم
 اعمال خود هستند بنوعی مناسب تر از سایر مواقع دیدند حرکت پادشاه
 و ملکه از پارس طوری ^{خفا} مخفیانه بود که من تا نصف شب که خانه پدرم بودم و
 با او شام خورده شب را گذراندم مطلقا اطاری بمن نکرده بلکه بمن بحدس
 و حدس چیزی استنباط کرده بودم ^{غرض} سوال کردم در عرض اینکه جواب صریحی
 بمن نداد پیشانی مرا بوسیده و فرمود که بخانه خود ^{اگر} نهم نصف شب که نشسته
 بود که از خانه پدرم بطوری که منزل خودم رفتم خستگی و بیداری آنوقت
 سبب شد که بجزد و رود بر خواب خوابم بر بیدارم چند ساعت بود خواب
 بودم که ناگاه صدای جسی را در پشت در باق خود شنیدم یکی از آنها
 در باز کرده و چهل باق شد من بروشنای چراغی که پشت پرده تاریکی
 گذشته بودم که روشنای چشمم آوینت کند جویای آن شخص را در آن
 فضای تاریک در روشن دیده و هتقد در یافتم که مردی هست سراپا سنج
 و حشمت بن غلبه کرد و عجب فرمودم که این مرد چندی آنهم مسلح در آنوقت شب

در اطاق من چه کار دارد از شدت وحشت زبانم بند آمد این شخص وارد و بفرمود
 اسم مرا بفرمود من می شنیدم ولی قدرت جواب دادن نداشتم تا نزدیک
 رختواب من شده روپوش مرا پس کرد و باز روی مرا گرفته تکان داد
 گفت که مرده که جواب نمیدهی صدای کوفتر را شنیدم این کوفتر کشتی که
 پادشاه و رئیس قزاقان خاصه بود و هر وقت مقصودتی پیدا میشد
 که مباحثی او را گرفته جمل کنند کوفتر با اتباع خود بخانه مقصود رفته او را
 گرفتار نمود و بچس میفرستادند ^{اگر} لعین کردم که آمدن کوفتر با اینوضع باقی
 من چندی نداد و مرا بیک حکم بچس ^{صدا} رسیده بچس پرسیدم چه اتفاق
 افتاده و برای چه باق من وارد شده گفت پادشاه و ملکه هر دو
 در توی کالاسکه مقرر تو هستند و عجله دارند که با آنها طاعتی شده بنیت زمین
 بروی ^{صحن} آنوقت لعین کردم که حدسم صحیح بوده اما پدرم بمن بروز نداده
 بود فی الفور بر خاسته لباس پوشیده با اتفاق کوفتر پائین آمدیم کالاسکه
 ملکه را دیدم بدون فانوس و چراغ در وسط حیاط طویلی ایستاده است
 بجنبه من نزدیک کالاسکه شدم ملکه بطور تغییر گفت که چرا ویرادی اگر ابل

شهر طشت بشوند که ما میخواهیم فرار کنیم البته ما را مانع خواهند شد
و فساد و خونریزی غریبی رو خواهد داد اگر چه این خرابی پادشاه و ملکه
و این انقلابات و این حوادث تمام بر ضد سلطنت مستقر است و من
از اجزاء و اعضای این سلطنت و هر قدر سلطنت مستقل باشد برای شخص
من فوایدش بیشتر است لیکن من از شخص ملکه بدم میامد و با پدرم
هم چندان خب نبودم آنها هر قسم ضعف و دهنی که برای آنها میزدند
سبب مرگ و خوشحالی من میشد تقریباً سه ساعت از نصف شب
گذشته بود که کالسه ملکه از حیاط عمارت طویلی پرده آمد و پشت سر کالسه
ملکه کالسه دیگری بود که پدرم و پرسن کنده و کارو نیال صدر عظم در آن
کالسه بودند من قبل از ورود بحالسه ملکه خواش کردم که بویله رکام
و در و کلونی که تمام این رنستان را بمقتضای بلالان بودم جای مردم در
کالسه قرار ندهند که جریان هوا سبب شدت مرض من نشود ملکه بمن جواب
داد که در بالای کالسه لابد من و پدرم (مقصود پادشاه است) نمی نشینیم
و در جلوی ما و پرسن کنده که پیر زن است خواهند نشست شما که جوان

به سینه باید و در پهلوی در نشینید من تمکین کرد و یک سمت در پیرن
کوتی برادر پرسن کنده نشسته بود و در مقابل او من نشستم همگی از عمارت
طویلی پرده آمدیم ملکه دست مرا گرفت و گفت یعنی چنان میسر شد
از آمدن من کوختر کفتم از آمدن کوختر حیرت کردم نه وحشت جهت اینکه
تقصیری در خود نمیدیدم که کوختر امور حبس من باشد خلاصه نزدیک
خلوع آفتاب بود که وارد قصر سنت ژرمن شدیم و کم کم اجزای
دربار و متعلقین از شهر با نجایا آمدند و از هر کس سؤال نمودیم که بعد از
پرون آمدن ما از شهر مردم شهر چه میکشند همه تصدیق میکرد کارو نیال آمد
میکشند میکشند اگر پادشاه و ملکه نایب السلطنه در شهر مانده بودند
یقیناً برای آنها مخاطرات جانی بود نزدیک عصر و شده دیگری از خوش
آمدگوییان که وارد شدند آنها نقل کردند که تمام اهل پاریس بدون
استثنا مسلح شده و علم طغیان افروخته کوچه ها را سنگ و سیبه بندی
کرده اند و مردم دروازه ها را خلوکده آشته احادی را راه و خول میدهند
اما هر کس که خارج شود حریفی ندارند و بنده و غرق پادشاه و جمعی از

ایم کارلش سید شهید
و صیغیج دارم بصیرت کلام
حضرت اسعق بنی
مومن فرموده

شاهزادگان و عیان دولت را که با آرایه و هب از شهر مردن
 میاورند عزت و چو نموند مذم عجب همت که یک آرایه محضی از
 بنه که دوه من برایم فرستاده بود و بیکه شناختند آن من است
 بدون دست اندازی شخص کردند و سالما بخت زرین رسیده اند و
 احسن محلی شهاب یک تشک و دوسه لحاف برای من فرستاده بود
 بدون اینکه لباس عوضی بپوشید من چون بدون رخت شب و
 لباس عوضی و خدمتکاران زندگی نمیوانستم کرد لا بد بخانه که پدرم در آنجا
 منزل کرده بود رفتم و از زن پدرم و پسر این امانتا گرفتم و با لباس
 زیاده یکی از خدمتکاران زنانه او را هم موقتاً با خود به عمارت سلطنتی که
 منزل خودم بود آوردم بقدری جمعیت و عمارت سلطنتی بود که اکثری
 که برای من معین کرده بودند یکی از بلاخانه های بی در و پنجره بود و خوا
 کو حکم را هم بامن هم اطاق کرده بودند و این طفل بیکه ^{عزت} داشت
 که شب تا صبح و فسانه برای او نمیگفتند خویش غیر من شب گذشته
 که نخواسته بودم امروز هم بخت خسته شده بودم و حالاهم که درین

اطاق سرد میخوابم قدری رحمت کنم بایستی برای خواهر کو حکم نقالی
 نمایم من یقین داشتم که این خستگی و بی لباسی و بختن اسباب
 زندگی و لوازم استرجعت در و کلو می مراد است خواهد داد اما برخلاف
 فردا صبحی حالتم بهتر از روز قبل بود بجدی کم لباس بودم و پیر این روزم
 که شب عوض میکردم خدمتکار موقتی ام میشت و خشک میکرد صبح
 میپوشیدم و پیر این شبم را روز میشت و خشک میکرد و روز میپوشیدم
 من که از طفولیت عادی با غذای خوب میخورم و همیشه بهترین ماکولات
 در خانه من صرف میشد البته این اوقات بواسطه نبودن هیچ قسم از
 ماکول و مشروب در سنت زرین نه در سفره پادشاه و ملکه غذای خوبی بود
 و بقدر کفایت که شخص سیر شود بافت میشد و نه در خانه پدرم بامن کم غذا
 سفره ملکه را ترجیح بخوراکهای پدرم میدادم که پدرم در تمام عمرش جز در
 همانها کم غذای خوبی اگر خورده باشد در خانه خودش ابدافع خوبی برای
 او نمیکرد و نه در روز تمام باین وضع زندگی نمودیم من ناچار شده یکی از
 غلام بچه های خودم را با پاپیس فرستادم که محضر بنده و بشپزی برای من

بیاورد غلام بچمن را بعد از ورود سپاس و دروازه بانها بپایبست بزرگ
و اجرای پایبست اسم و رسم و اسلول کرده پسک شانه بودند که از
نوکرهای من است بلتی با و داده بودند که هر چند باری که میل دارد و هر چند
آزاد که بنده من را حمل تواند کرد بلا مانع از شهر سپردن بر وجهت این طفل با
آزاد با و مالهای بنده اسباب حیرت و مایه حسادت ملکه و سایر شاهزادگان
خانواده سلطنت شد و بانها لایق کشید که شورشیان بمن باطن را بی
دارند سورون بچاره که در این حصین ^{چنین} باطنیه آزاد شده بود بدین
من آمد و از آنجائی که در این مورد بکنفر و دست از برای دولت مقابل صد
هزار نفر بود سورون توسط من از ملکه نایب سلطنت هند عا کرد که یکصد
قوتی ابو بخت او کرده او را بکار و دارند خواهش من قبول شد و دست
سیصد نفر از قشون چریک را با و سپردند و پادشاه از غنیمتین سلطنت
یکی پرس کوهی برادر پرس کننده و دیگری سیولنگویل از قهرنت برین
فراراً سپاس رفته بایا غیاث هدست شدند ما در این شاهزاده که زن
محترمه بود از فرار پرسش و از اینکه پادشاه و ملکه بنده که بنده بهر رفته و

بایا غیاث متعهد شدند خیلی تمام بود از رقص این دوست هزاره چندین
اضطراری برای ما را و نداده اما وقتی که شنیدیم پرس کننده بطرف شازده
رفته و یک شب را تمام در آنجا سر کرده نیامده است همه نرسیدیم زیرا اگر
سر در این بزرگی از احوال منجبت و بایا غیاث پیوند میکرد دیگر کار
سلطنت رونق نداشت خوشبختانه صبح روز دیگر پرس مثالیه وارد
سنت زرین شد و جهت این غنیمتین ^{بنده} که شازده لایق از دست
نزدیک بهتر است وارد وی کوچکی از قشون دولتی در آنجا بود پرس کننده
با من اردو رفته بود که وضع شهر و دروازه که نزدیک بشازده لایق بود
بجای این مشا به نماید که اگر ممکن باشد این سمت شهر کوش برده
شهر را متصرف شود عیب کار را این بود که قشون دولتی بقدر ^{کم} که در آنجا
نداشتیم و نمی توانستیم که هم دست قشونی ما را بجز بهت وجود پادشاه
و ملکه نایب و هم جمعی را بجا صره شهر بکاریم شهر بزرگ و جمعیت کم بهر شش را
که قشون محاصره میکرد اردو سمت و یک راه عبور و مرور باز بود و آذوقه
بشهر میرسید و بایا غیاثی شهر شامل نمی شدند که قهرآملین کنند بعد از

مشاوره زیا و هزار و اندک یک قسمتی از قشون بسبت سنت کلو حرکت نماید
و قسمت دیگر بطرف سنت دنی و این دو قسمت هر یک بروای یک نفر
این دوش هزاره معتبر باشد اردوی سنت دنی سپه محترم من سپه دشت
دارد و وی سنت کلو پرس کشنده بعضی از روزها قشونی که شهر را محاصره کرده
بودند کاد و کوفته و مان و سبزی آلات که دانی از اطراف شهر برد
درین راه میگردانند و قسمت عمده را خوشان صرف کرده و محضری هم
بستن زمین برای ما میفرستادند باز در این مورد پرس کشنده هفت
رشتاد و قابلیت و بهر جنگی خود را نمودند و شالون و دوسه ده البغله
گرفت تا بدر دانه شهر رسید اگر چه در این یورش و حمله چند نفر از سرداران
معتبر گشته شدند اما فتح و نصرت نصیب قشون دولت شد مرده این
شخ که بستن زمین رسید سباب خوشحالی تمام ما را کردید جز وجه شانی
لون که ارگشته شدن شوهرش بدو آتالم شد و بعد که جنازه شوهرش را
بستن زمین آورد و ند خوشحال گردید همه ما این فتح مسرور بودیم چته
اینکه مادام شاتیلون که بعد از دیدن جسد شوهر خود خوشحال شد این بود

نگهد و سه ماهی بود و سیو شاتیلون با ما موازل قشوی مراد و معاشقه و
و بند جواب این ضعیفه را دتی که بجنگ میرفت بطوریا و کار از او گرفته
و این بند جواب را که از نو آبی رنگ بود مثل نقوید طلسم مبارزی
رشت خود بسته بود و دشت بدیم که این نو آبی که در باز بسته بود پشتر
سبب هلاکت او گردیده و او را هدف بر طرف مقابل ساخته بود
مادام شاتیلون جنازه شوهر را که دید و بند جواب ما موازل قشوی را
که شناخت و دیگر تافت ارگشته شدن شوهر بخورد که سهل است ارگشته
حد لغت بروح او کرده و با ما عیش و شریک شد

اعتبار من نزد یا غیاث بدرجه بود که باسم من هر چه از شهر بیرون میآورد
کسی جلو نمیکش و منع نمی نمود غالباً لوازم زندگی از قبیل لباس و هباب
خواب و غیره هر چه برای پادشاه و ملکه لازم میشد همان غلام بچمن
میرفت و با جزای پادشاه میگرد و باسم من از شهر بیرون آورده
بستن زمین میآورد و این طفلک را کار نیال صدر عظم و پدرم لقب
بد (ابن ساد) کرده بودند یعنی سفیر کبر

ملکه هر روز برای دعا بجایای بزرگ سنت زرین میرفت و مرابا خود میزد
و بقدری در جلو محراب رانده و بکالت خضوع و خضوع دعا و تضرع
مینمود و طول میداد که من غلبه و قات خواهم میرد و خواب رختی که من
در ایندت توقف بستم زرین نمودم همان اوقات بود که ملکه مشغول
دعا بود و من در پهلوی او روی تمان ضدی که نشسته بودم خوابم میبرد و گاهی
این چنین مجلس دو ساعت بلکه سه ساعت طول میکشید و سایر مردم از
زن و مرد که با ملکه بودند در سایر جایای کلیسا مشغول صحبت و خنده و
عقبازی بودند و من بپدر من بایست سکون که در خورش چنانکه
ذکر شد معشوقه پدر من بود و در این کلیسا بنای عقبازی را که پشت و کار
بجایای نازک رسیده بود که اگر پدرم زود و ملقت نمیشد و سنت سکون
تبعید نمیکرد و زوجه اش رسوایشد .

بعد از چندی توقف در سنت زرین کار وینال مازان و پدرم و پرس
کنده با جمعی از عیان شهر ملاقات نموده قرار صلاح را دادند و من ازین
مصلحه خیلی دلگشاد بودم زیرا که در سنت زرین خیلی خوش میگذراندم و

از طرف دیگر چون ضعف مقصدیان امور دولت را ملقت بودم
میدانستم که این صلاح از قدرت سلطنت خیلی خواهد کاست ^{بهرج} مصلحت باشد
اما متاثره واقع شد و اول کسیکه بعد از متاثره که از سنت زرین بپایس
رفت من بودم برای پیش پاپیس بهانه لازم بود و هیچ بهانه در این
وقت برای من مناسب تر از لغزیت و نسبت عمره محترم امام ملکه انگلیس
که دو ماه قبل ازین شال اول پادشاه انگلیس شوهر او را در لندن سر
بریده بودند آجمال این واقعه آنکه این پادشاه پسرش را که اول پادشاه
انگلیس تولدش در سال هزار و شصت و شصت (مطابق ۱۰۰۹ هجری) و قتلش در
سی ام رانویه هزار و شصت و چهل و نه (مطابق ۱۰۵۹ هجری) بود و بعد از
فوت برادر بزرگش مازنی در هزار و شصت و دوازده پادشاه انگلیس شد
و در هزار و شصت و هشت و پنج مازیت و خرم مازنی چهارم و خواهر
لوی سیزدهم و عمه لوی چهاردهم سائین فرانسه را بجمال نکاح در آورد
مدها بود که امانی انگلیس در صد و آزادی بودند علی الخصوص آزادی و عیاید
و مذمب این پادشاه انگلیس از بدو جلوس و دو چارخالفت اجزای

پارلمنت انجلس شد و در هزار و شصده و میت پنج اجزای پارلمنت
 دوک و دو کنگام که جمله الملک و وزیر اعظم پادشاه بود آشکار بنای
 عداوت را گذاشته و موجب و مرسوم اجزای سلطنت را منقطع کردند
 پادشاه مجلس پارلمنت را برهم زد و تغییر و تبدیل داد و ~~مجلس~~ مجلس برای
 نفس و نشه جوئی دو کنگام جنگ ما بین انجلس و فرانسه و اسپانیا را فراهم
 آورد و برای مخارج این جنگ پادشاه انجلس مجبور ~~مجلس~~ شد که مالیات
 غیر معمولی از رعیت انجلس مطالبه کند و اجزای پارلمنت جدید قبول نمودند
 این مجلس تازه هم بهم خورد و مجلس دیگر پارلمنت منعقد شد و کلامت
 انجلس همینکه وارد پارلمنت شدند حاضر نشان پادشاه خود نمودند که سلطان
 انجلس قهرام طبع پارلمنت هستند و اگر بر خلاف رای پارلمنت حرکت کنند
 اعمال آنها مقبولیت عامه نخواهد داشت و بسبب فتنه بزرگی می شود پادشاه
 انجلس مصمم بر این شد که مستبداً و بدون پارلمنت سلطنت کند بواسطه
 اینکه زوجه اش شاهزاده خانم فرانسه و در طریقه کاتولیکی بود و پادشاه همین
 مذہب را در پهن پیری میکرد و عموم ایالتی انجلس که مذہب پروتستانی

داشتند بطریقاً و بطور بودند بدعت و تحمیل بعضی مالیاتهای غیر مشروع ظلم
 و اختلاف مذہب ما بین پادشاه و رعیت سبب فتنه عظیم شد پادشاه
 مجبور با حضار و کلامی پارلمنت گردید اجزای پارلمنت جدید مثل اجزای
 پارلمنتهای قدیم بنای مخالفت را گذاشته و سورش و فتنه و مخالفت
 در هزار و شصده و چهل (مطابق ۱۰۵۰ هجری) آشکار شد ایرلند و
 اکوس ^{در زمان} بجهات عدیده سورش نمودند تا اینکه پادشاه مجبور ~~مجلس~~ شد
 هزار و شصده و چهل و دو از شهر لندن پروت آید و با قشون دولتی علی
 الخصوص سواره متحد شد و به طراح خودشان با سر کنده با یعنی اجزای
 پارلمنت بنای مجادله را گذاشته و چندین شکست بقشون پادشاه
 رسید ^{در زمان} ~~مجلس~~ تا وقت بود که ملکه دو لیچ انجلس بجاک فرانسه فرار کردند
 پادشاه الجاء در ^{در زمان} خود را بارودی ایالتی اکوس انداخت که آنجا
 پناهی جوید اکوسها نامردی کرده پادشاه را مأخوذ داشته چندی
 پارلمنت لندن سپردند پادشاه بتدبیری فرار کرده خود را بحبسیر
 ویس اندخت از آنجائی که حاکم این جزیره از مخلصین گروه دل و دلس

رئیس یا غیاث بود پادشاه را گرفته جس نمود و چهل و شش مجسمه را بلند
برده و مجلس پاریس بمعرض استطاق درآورند و بعد از چند مجلس اورا
متمم بظلم و خیانت بقتل نموده در میدان جلوعارت سلطنتی سرش را از تن
جدا کردند شش او را و بعد از مردن ازین پادشاه ماند منجه شال
دوم و ذراک دوم و دو پسرش که بعد از وی در پی سلطنت نمودند و
نازیت و خرنبرکش که زن برادر لوی چهاردهم شد و بعضی قتل پادشاه
انگلیس را در نهم فوریه نوشته اند استی .

خلاصه در بار فرانسه بواسطه نداشتن پول غرای کاملی چنانکه رسم است
برای پادشاه انگلیس که فرستاد رجال و نوان دربار سیاه پوشیدند و بعضی
مجلس سز و قص را تا دو ماه موقوف داشتند تا بواسطه نداشتن
پول کاسکه و بهای سواری و بهای یدک را بشویند سیاه
پوش کنند و حقیقه در این مدت توقف و بار و دست رزمین غلبه را
اتفاق می افتاد که پادشاه و ملکه و ما از شدت استیصال در بیت
چهار ساعت یک مرتبه غذا می خوردیم و آنهم چه غذا و چه خوراک می دادند

من بعد از استیذان از ملکه نایب اسلحه که بپاریس آمدم بقصر لودو
پیاو شده منزل عمه محترمه ام ملکه انگلیس رفتم و عجب هیت که عمه محترمه
خود را چندان متالم از فوت شوهر ندیدم با وجود اینکه تمام عیادت
که در انگلیس واقع شد و این بختیها که باین خانواده رو و او جهت
عمده اش تکیه و اطاعت پادشاه انگلیس از روی جیش که می بین بود
نظر عمه من و مملکت خود تنها ملکه نبود بلکه پادشاه متقل متبیدی بود
پس نسبت این بی قیدی یا خوداری را هیچ چیز نتوانستم داد و مرا یک
چیز از آنجائی که قادر متعال در چنین مواقع همه مصائب عظیمه عقل و
صبر انسان را بیشتر از آنچه داشته است میفرماید من باین حدس زدم
که باید یک قوت فوق العاده دست تقدیر بر قلب عمه ام عطا کرده
باشد که این غرای بزرگ را سهل بدارد و در این ملاقات با عمه محترمه
پسر کوکبش دوک و دوک را که فرار از انگلیس بپاریس آمده بود ملاقات
کردم این همان شاهزاده است که بسطت رسید و موسوم به ذراک
دوم گردید این شاهزاده چاره را بخیلها حبس کرده بودند و دوستان

پدرش از مجلس او را فرار داد و نزد خواهرش که در بلاند بود فرستادند
 در اینوقت از بلاند آمده است و چهارده سال دارد جوانی است خوش
 گل و خوش اندام بعلوه زبان فرانه را در کمال فصاحت تکلم میکند و
 با نخبه من ازین بیشتر خوش آمد تا از برادر بزرگش که بزبان ما آشنا
 نیست دو ساعتی در قصر لودنزد ملکه گلین مانده بعد مرجهت بخانه خود نمود
 و در این سه روزی که در پاریس توقف کردم لیلا و نهارا منزل من از
 اشخاصیکه بدیدن من میآمدند از زن و مرد خالی نبود روز چهارم صبح
 بنست ژرمن نمودم و تمام وقایع و حوادث گذشته را که کاملاً مطلع
 شده بودم ملکه نایب السلطنه عرض کردم فردو نفر از روسای یغیها
 بوفور و کوا و ژو طور که اینها بنست ژرمن نیامدند باقی روسا پاریس
 بنست ژرمن و آرنجا پاریس آمد و شد میکردند توقف و بنست
 ژرمن متمادی پیدا کرد و در بار مصمم این شد که از بنست ژرمن بگوین
 برود و پدرم مرضی حاصل کرده بقصد توقف و شبیه پاریس و ش که
 از پاریس بگوین برود اما من بمانم و روزی که ملکه نایب السلطنه از بنست

ژرمن پاریس رفت با او همراهی کردم و فیکه پدرم از پاریس بگوین
 آمد و بگویش و بر سرش منزل من آمده اظهار داشت که حالا ارثا و تاجا
 سلطنت گلین متعلق بر من و کمال است ازین بعد موسوم بشال
 دویم شده است اما اگر چه هنوز در مملکت بلاند است و بطرف گلین
 موروثی خود رفته اما غایب خواهد رفت و بجای پدر مقبول خود
 جلوس خواهد نمود و پرت و ملکه گلین و ملکه نایب السلطنه و تمام شانرا
 و عیان مملکت فرانه مایل در غلب بر این هستند که تون شال
 دویم پادشاه عالیه گلین شوی و میلور و ژرمن این دو روزه وارد
 گوپین خواهند شد که رسماً تورا خواستگار شود من جواب دادم که منطیع
 رای پدرم و ملکه نایب السلطنه بستم هر طور بفرمانند اطاعت میکنم و سه
 روز بعد ازین مقدمه لودن و پرسی از بلاند وارد گوپین شد پادشاه
 تازه گلین او را مأمور نموده بود که نزد ملکه نایب السلطنه آمده از او اجازه
 بخواهد که قبل از رفتنش بطرف گلین بدر بار فرانه آمده تسکرات خود را
 از مهر پنهانی که در این چند سال باورش و خودش در مملکت فرانه

بود و انهار دار و دور روز بعد پادشاه تازه مجلس وار و کوپین شد
از جمله اشخاصیکه در کلاسکه پادشاه فرزند و ملکه نایب السلطنه نشسته استقبال
پادشاه مجلس فرستادن بود و درین راه ملکه نایب السلطنه دوسر مرتبه
بمن اظهار کرد که در حقیقت تو با استقبال شوهرات میروی ملکه انگلیس
شدن و انجی با سپر غمه وصلت کردن نهایتا بخار من بود اما و چیز
اینوقت مرا این موصفت ناراضی داشت یکی اینکه پادشاه تازه انگلیس
بی پول است پسکه من قبول مزاجیت ادا کردم لابدم که مکت و مال
شخصی خود را تمام با و تقدیم دارم که باین مایه اسباب سلطنت خود را
فرهیم بیاورد و شاید این سلطنت با اینوضع عیاشی انگلیس با و
قرار گیرد آنوقت من بی مایه و پریشان خواهم شد دیگر آنکه امپراطور
تازه اطرش و روقت وضع حمل مرده و باز امپراطور بی زن مانده بود و
من باین لقب امپراطور سی بقدری میل و مشتاق بودم که رفی داشتم
چند سال عمر خودم را کوتاه کنم که باین لقب برسم و نزد خودی کفتم شاید
اینده امپراطور مرا خواستگار شود خلاصه پادشاه انگلیس آمد و شما کاتب ماند

و بهمت مملکت موردی خود حرکت کرد و در این یک شب میانین
و بعضی صحبتهای رسمی واقع شد مکرر وقت و داع که دست بر اوید
و گفت ملاقات ما بروی دست خواهد داد و بعد از مرش پادشاه
انگلیس و برار ترتیب وضع زندگانی خودش را بمثل سابق قرار داد و عا
در این ایام روزی که اینک پدرم نخواست اسال را بار دوی نفاختی
که در سمت ارلنن بود و برود و بعد از چندی توقف در کوپین پادشاه
و ملکه با پس مرجهت کردند استقبال عجبی انالی شهر غموند و مشکا جیت
و از دو حام بدرجه بود که ما از بوشه بپارسی که کفر نفع مساف است
چجاعت تمام راه پیویم چه انالی شهر تمام میخواستند پادشاه را بنیند
و او را و عا کنند و فردا فردا عرض عبودیت خود ساز و ملکه نایب
السلطنه تقدیم نمایند بر ما معلوم شد که رعیت جزو مخالف با وضع
سلطنت بعضی ارشاد کردان و سردار ما و اجرای پالمنت بلوی
نفس و غرض شخصی و عداوت با کار و نیال ما زان عظم این قیسه
بر پا کرده بود و ند چنانکه بعد از این مقدمه کار و نیال ما زان بدو متعطف

و قرار شد که در کاسکه خوشه در غلبه کوه بانی که دور از عمارت
 سلطنتی بود بگوش میرفت و احدی با او عشا نمی نمود و در این
 محصله ^{حضور} عشق پدرم به ما و موازل سوزون تجدید یافت این دفعه چنانکه در کاسه
 شعله یکی از معابد پناه برده بود بهر تدبیر و بواسطه من او را از معبد پرور
 کشید و باز بنای عقباری را با او که نشت پادشاه بنگلین که از کوه من
 میبایستی متقیان یکی از بنا و فرزند رفته و از اینجا بختی نشسته بجا که
 انگلین برود برای اینکه اسباب و لوازم حرکتش حاضر و تیار شده بود
 سه ماه تمام غفلت کرد و قصرتش در من نزد مادرش میرفت و من که
 مطلع از بودن او و دستش در من بودم در این سه ماه عدا بدین عمه
 خود در خشم مینگه مطمئن شدم که پادشاه بنگلین رفته است بدین عمه
 خود در خشم و درین صحبت بمن نهانده که اینکه تو میل نداری عروس من شوی
 نیست مگر بواسطه پریشانی پر عمه ات و حق داری پس اینقدر تا مل کن تا
 بینیم کار او در این مجلس چه خواهد شد چند روز بعد از این مقدمه من مبتلا
 به مرض سختی شدم مرض آبله طوری بمن مستولی شد که ^{بسی} یقین بهماکت خود

منموده بودم من در عدا و زنه های خوشگل محبوب نیتیم اما در شدت این مرض
 وحشت من از مرگ اینقدر نبود که از اثر آبله در صورت تم بود خوشبختانه بعد از نیت
 و یک روز که از خواب پروان آمدم و باغ آبله در صورت من نمانده بود در بین
 ناخوشی تمام مردم از من عیادت و احوال پرسی نمودند خبر پرسش کننده و نماند
 او که نه خودشان آمدند و نه کسی فرستادند و از اینجا می که پرسش مش را الیه
 عداوت مرا نسبت بنحو و عا نواده اش میداشت من چندان ازین بی عشا
 او و دلشک نشدم صحت من معان شد با اتفاق غریبی که در دربار روداد
 مارکی و راز راز که یکی از چنان مملکت بود عاشق بمکه نایب السلطنه شد و
 طوری این عشق مزاج او را در گون و منقلب کرده بود که قدرت کتمان
 نه داشت بلکه مجبور شد که این شخص بی ادب را از دربار نفی و تبعید کند کاغذی
 سرپا عشق بازی بلکه نوشته و با دام بود و پیچیدمت مخصوص ملکه داده بود
 این ضیعه را از شهر پاریس پروان کردند و در این مسئله آنچه من بعد تحقیق نمودم
 و هیچ وجهی برای شبهه برای من نماند نیت که میفریسم چیزی بود که پرسش
 کننده از شدت غرور و نخوت انطوری که باید و شاید نسبت بمکه نایب

اسلحه رعایت ادب نمی نمود و در حضور ملکه بسنگ می کشید شوالی معقد
 میشد کلمات خشن که سزاوارشان سلطنت نبود ملکه از وی شنید و کرامت
 برای ملکه ننماد و بکار و نیال مازان صدر عظم شکایت نمود کار و نیال میآید
 که مرد بخلی بود و هیچ میل نداشت بر شخص او احدی در حضور ملکه عیاری
 داشته باشد و مخصوصاً پرسش کننده بهجات عدیده حدیث میزد بلکه نصیحت نمود
 که من بعد هر وقت پرسش کنده بخود شما میآید ابد بروی او نخندید بلکه با
 تقیر و عجبس او را بنزدید بدون اینکه بی جزای با و کجب ظاهر کرده
 باشید چندی بدینمیزال که دست پرسش کنده ملقت شد که کار و نیال مازان
 ملکه را باین راه و او داشته است که نسبت با و تکبر و کم عسائی کند اما بواسطه
 قدرتی که در آنوقت کار و نیال مازان داشت و سباب طوری فراهم
 آمده بود که پرسش کنده نمی توانست مستقیماً با و تاخت ببرد و نهی برساند
 خواست شخص ملکه نایب اسلحه تلافی کند و او را بر زبانها انداخته رسوا
 و بدنامش نماید مارکی درآرزو که در میان جوانان دربار از همه زیبا تر و
 و باکنت تر بود و از مردان خاص پرسش کنده او را اغوا کرد که انظارش بملکه

نایب اسلحه نماید و مقصود پرسش کنده این بود که اگر مارکی درآرزو مقصود
 خود نایل شد چنان عاقلان که در دست اوست و بواسطه او هر کس که ملکه
 کند البته با جابت مقرون خواهد شد و چنانچه مقصود خود نرسید ملکه
 نایب اسلحه نایل بعقبازی با او نشد اتفاقاً چنانکه اینکار بدنامی و رسوائی ملکه
 خواهد شد و ملکه بدنام و سنگین یقیناً نمی تواند تکبر و نخوت بمثل پرسش
 شخصی رفتار نماید کاغذ اینخوان ابله که بواسطه آن ضعیفه حدیثکار ملکه رسید
 فی الفور کار و نیال مازان را حصار کرد و کاغذ را با و نمود کار و نیال از
 آن فریفت و زیرکی که داشت ملقت مطلب شد و ملکه سپرد که اگر بخجای
 در اینمورد بعضی حرکت بکند و آنچه تکلیف سلطنت است بجا آوری بر او میروی
 بهتر نیست که بزند و لوطیکری این سنگ و قضاخ را از خود و دو کی فردا
 در سلام خاص بمارکی درآرزو بطور خنده و بطور تعیر بگوید که من شنیدم تو
 عشق بمن داری و من این فقره خیلی خوشحال هستم که مثل تو جوان نجیب
 خوشگلی بمن عاشق است و این گذشته عشق بازی با ملکه ای فرانسه
 در خانواده شما موروثی است چنانکه جدت با مادر شوهر من مریم میرسیه

عشقباری میکرد و نازی چهارم که این تفصیل را شنیده بود جد تو را همیشه مخبر
مینمود و حالا چون من شوهری ندارم بمقتدر نصیحت بنویسکم که حیف است
مثل تو جوانی ممنوع از آمدن و رفت بجنوب من ^{بشخصی} این خیال را از سرت پروان
کن و الا یقیناً تر بحبس خواهم شید و مرا محروم از دیدار تو خواهم کرد مگر
نایب ~~بشخصی~~ هم در حضور جمعی بدون کم و زیاد این تفصیل را بآری که راز زلف
و سایر اشخاصیکه حاضر بودند نیز اظهار داشت که من خیلی ^{شماره} ~~مستحق~~ ^{این} ~~مستحق~~ ^{این}
سن هنوز شخصی هست که بمن اظهار عشق کند یعنی مقام سلطنت بکنار در عالم
زمانی بسیار مشغولم که عاشقی دارم اما ازین میترسم که شما بجال لبوت
و مستبین خانواد سلطنت را مجبور کنید که این چاره احمق را بامانم ^{بمحبوب}
نمایم بعد ازین تقریر مگر ماری که در آرزو بهانه نیت خفت از طاق پروان
آمد و پس فراوان خاصه عکلی از مگره با و نمود که اگر بفاصله چهار ساعت
از پارس پروان نبرد و او را بحبس بگسیل خواهند برد این جوان چاره همیشگی
و من مقصود کوتاه و هم از وطن را ندیده و آواره میگردید که از پارس خارج
شود و تا ما دیگر نماند بود و دیگر بدار دولت را نیافت .

خلاصه اول دفعه که من از خانه خود بعد از ناخوشی پروان آمدم خدمت ملکه
نایب السلطنه رسیدم و در آنجا با پرسش گنده ملاقات کردم با اینکه میدانست
چقدر با او بدم نزد یک من آمده کشت اینکه با جلال پرسی تو نیامدم کسی
هم نفرستادم میدانستم که تارض کرده و حقیقه ناخوش نبود و در چند
روز از مردم و دربار کناره کشی که در شاهی بخیال خود ترفیبات کار میزد
خود را با امپراطور احشیش فرستادم ^و ~~این~~ ^{این} ~~عذر~~ ^{عذر} ~~بدر~~ ^{بدر} ~~از~~ ^{از} ~~کناره~~ ^{کناره} ~~او~~ ^{او} ~~بمن~~ ^{بمن} ~~بشیر~~ ^{بشیر} ~~اثر~~ ^{اثر}
کرده هیچ با جواب ندا نمود و عشا نمودم .
این روز با پرسش گنده با پدر بزرگوارم متحد و بهم قسم انداخت که تمام مهورات
دولت از لشکری و کشوری حقیقه در دست این دو شخص است کار وینال
ما زان اشخاص عظمی است در سامنا مشاخص ملکه و در امورات دولتی
بنگنارند مدخل کند و بمن بی چثاری کار وینال ما زان سبب شد که ملکه با تو را
پرسش گنده و برادرش پرسش کوتی و سبب لنگوئل را بحسب نمود از آنجائی که این ^{را}
تقریباً ^{در} ~~بشخصی~~ ^{در} ~~پارس~~ ^{پارس} ~~نبرد~~ ^{نبرد} ~~و اگر~~ ^{و اگر} ~~دو نفر~~ ^{دو نفر} ~~ایشان~~ ^{ایشان} ~~در پارس~~ ^{در پارس} ~~بودند~~ ^{بودند} ~~یکی~~ ^{یکی}
خارج از شهر بود چاییت تدبیری بکنند که هر سه در شهر حاضر باشند و بیک دفعه

کرفار شوند و آن که نشسته باید تدبیری کرد که پدر مراد در این شهر نماند
و او را به نام مختلف بقطع کرد که ظاهر و باطناً تقویت از پرسش کننده و اتباع
کنند این مقرر طوری محرابه بود که هر ملک و کار و بنال و ماران و پدرم احدی
مقطع بود با وجو این صبح آن روزی که شاهزاده را حبس نمودند قبل از آنکه
بعضی سلسلی پانصد شخصی از دوستان پرسش کننده او را قطع ساخته و از رفتن
باعت سلسلی منعش نموده بود اما از آنجا که شب قبل پرسش مشایخ هم با
ملک و هم با کار و بنال ملاقات کرده و از هر دو نهایت محرابی و احترام را دیده
بود باور نکرد .

صبح زود آن روز ناموری از طرف ملک آمده هر سه شاهزاده را بجمع شوی برآ
مسئله همی چهار نمود و هر سه بدون هیچ سوغن و خیالی بعات پادشاه
رفتند من برب رسم و عادت هر روزه که بعات پادشاه رفتم دم در عات
بعضی از نوکرهای پرسش کوتی را دیدم که خیلی مضطرب بودند پرسیدم چه خبر است
گفتند مندا نیم هفتصد ما را که غالباً بدخل عات راه میدادند امروز قاپوچیا
مانع شده پرومان نگاهداشتند من پله های عات را گرفته بالا رفتم

دم در عات شوی جمعی از قزاقان خاصه را دیدم که مسلح و تکمیل بسته بودند
و هیچوقت چنین رسمی ممول نبود از عات اول که گذشتم و با عات دوم که
مجلس شوی در آنجا منعقد بود خستم دخل شوم رئیس قزاقان خاصه را مانع
شد و در محال ادب گفت از قزاقان دست چپ بطرف عاتهای خاصه ملکه
بروید و بخود اسکند من دارد اطاق ملکه شده و با جمعی از خاتین محرابه که در آنجا
بودند مشغول صحبت گردیدم دیدم ملکه مضطربانه از در در آمد معلوم شد که
از مجلس شوی بیانه سپردن آمده است مرا که دیدانها مهربانی زیاد کرده
گفت بنفهم میاید که سه دقیقه دیگر از من خیلی راضی شوی و باز من بشت
نبودم که مقصود چیست هنوز مکالمه ملکه با من تمام نشده بود که کونتر دارد
شد و بگوش ملکه گفت هر سه شاهزاده را گرفتیم و از پله های عات بیاعشان
برویم و چون کالسه حاضر نبود کالسه شاهزاده خانم (اشاره بمن کرد) دم
در صفحه بود هر سه را در آن کالسه کشیده میوسن نایب خود را هم پهلوی
آنها گذاشته بایکفوج سوار بمجلس فرستادیم و بعد از آنکه شنیدیم یعنی
میوسن تقریر میکرد شاهزاده های مجوس بعضی جواباتی که همراه داشته

بمجلسین تعارف کرده و بعد از مبالغه و جملاتی وجه نقد با و وعده داده بودند که آنها را
بمجلس بفرستد از وسط راه فرارشان دید اما میسر نگشت شناسی کرده قبول
نموده بود و همان روز و ششگی ملکه نایب السلطنه نوشت که مادر و زوجه
پرنس کنده از شهر پاریس خارج شده بقصرشان تنلی که در خارج شهر متعلق
بنحوشان بود رفته در آنجا سکنی چنانچه با احدی مراد و نهانید اما
زوجه پرنس لنگوئل که بعمارت سلطنتی اخضا کرده بودند که در آنجا نگاهش
دارند بعد از شیوع این خبر فرار از پاریس بطرف نورماندی که از ایالت
سپرد و شوهرش بود رفته و لی نایب انگلند شوهرش او را در قلعه نور
ماندی راه نداد و گرفتاری شاهزاده باین منزل گذشت .

ما و موازل مونپاسیر در حاشیه کتاب خود قریب مجلس شوری در نالایک
همیشه منتفع بشد که مشرف بباغ عمارت بود از مجلس شوری که بنحوا بجا مخصوص
ملکه میبایست رشت اول شخص تبار کوپلی وارد میشد و بعد از آن تالار دالان
معمدی را طی میکرد و در آئینای آن دالان اطافای مخصوص ملکه و اطفال و اول
خوابگاهش بود ملکه یا از خجالت یا از دشت جرأت نمود که بشخصه در مجلس شوری

حاضر شود و تماشا کرده یک ساعت قبل از اجتماع مجلس شوری با طاق خواب خود رفته
در میان بستر خوابید از جمله زنان محترمه که در همه اوقات روز و شب و در هر
حالت و هر وضع بدون مانع و جزئی و دخول با طاق مخصوص ملکه را داشتند مادر
پرنس کنده بود این شاهزاده خانم محترمه مستقر در زمان سلطنت لوی نوزدهم
و اوقات بدبختی ملکه عالیجناب هم در محبت مخصوصی با ملکه دشت از اتفاق هرگز
بعارت سلطنتی آمد و علی الرغم مستقیما وارد اطاق ملکه نایب السلطنه شد ملکه را
حال متغیر شد که با حضور مادر چگونه در اطاق دیگر و دپرو و اما او را حبس میکنند
اضطراب و پریشانی حاش بدیده رسید که فی الواقع بی عارض او شد و مادر
پرنس کنده دست و پای او را میباید و قربان صدقه با و میرفت و مهربانی
این پریزن محترمه بیشتر اسباب تغییر حالت ملکه میشد و این پرنس کنده
نیز وارد عمارت شده کالت ملکه را شنید و با و گفت که مادرش در خوابگاه
ملکه است بی محابا وارد خوابگاه ملکه شد و قریب بمناعت پہلوی تبر ملکه
نشسته و با او صحبت میداشت و این مجلس آخر دفته بود که این پسر مادر خود را
دید زیرا که چند دقیقه بعد پرنس کنده مجبور شد و در حبس بود که مادر شرف

کرد و عاصه پرسش کننده از خواجگاه ملکه پروان آمد که بطرف تالار شوری برود
در بین راه یعنی در آن تالار کوچک که ذکر شد که مجاور مجلس شوری بود کارینال
مازارن را دید و مدتها با هم صحبت و دشتند تا برادرش و دوک و لنگول دلاوا
رسیدند مازارن حضرت را داخل مجلس شوری کرد و خود بهانه تحصیل بعضی نبات
که راجع بشورای آنروز بود بگرفت چنانکه این سرشاهزاده وارد مجلس شوری شدند
گفتند که منظر کشیکی باشی و نایش با پانزده نفر سر باز مسلح از عقب آنها وارد
شده و شش ملکه را در حبس سه شاهزاده پرسش کننده نمودند هر سه شیرهای
خود را با کرده نسیم کشیکی باشی کرده و از پله غیر معمول چنانکه ذکر شد آنها را
پایین آورده بکاسک نشاند و بقلعه ون سین مجس بردند .

پرسش کننده بقسمی حرف نفرت و عداوت ایالتی پارس بود که اجزای پارت
و کبه و تجار شهر همه از گرفتاری حبس او خوشحال شدند و آن شب را جشن گرفتند
اگر چه ملکه مایب السلفه چون وعده و عهد کرده بود که بچکس را من بعد از این
د اشرف دولت یا عیت پت مکتل سیاست و شپه نماید مگر آنکه قبل از
وقت تقصیرت او را مجلس پارت آنها را دارند و شخص مهم را نیز در حضور قضات

و اجزای پارت عاصه را شش بعضی استخاف و آوردند و صورت
اثبات تقصیر شاهزاده جانی که کرده است مجازات دهند و این مورد
اجزای پارت میگویند شکایت نمایند که ملکه برخلاف قول و تعهد خود
عمل نموده است لیکن از آنجائی که این شاهزاده با ما مردم بی نهایت بد رفتاری
کرده بودند و با همه کس حتی با ملکه بغزور و سخت سلوک می نمودند ابد اجزای
پارت افتاد و لکلی از حبس آنها نمودند .

کاروینال مازارن فی الفور مناصب و حکومتائی که شاهزاده داشتند
بفرزدیکان و دوستان خود تقسیم نمود و فرزادای آنروز صورت تقصیرت
شاهزاده های مجوس را که کاروینال مازارن تقریر کرده و قشی مخصوص ملکه میو
لیون تحریر نموده بود بمجلس پارت بردند قشی مشاییه از شدت غضب
عجله طوری بدو نوشته بود که چهار نفر از وزراء حاضر شدند قشتمایند از پس بد
خط و لایق بود و شوشند بخوانند بالاخره خود میو لیون را حاضر کردند و او هم
برنجی خط خود را خواند .

از آنجائی که خداوند قادر متعال بی حقت برای احدی از مخلوق علی الخصوص بنی

بشر خشنی و سترت و انی خلق لغزیده و عاده هر وقت که شخص بیشمار می آید
 خود میرسد ابتدای بدبختی و زوال و فحای است کار و نیال مازان بعد از
 آنی که این سه نفر سازاده را که سخت تر و بزرگترین معاندین او بودند باین
 جله و برتری که ذکر شد مغضوب ساخت و بکشتن درختا و بخت و غرض
 او چندین درجه افزوده شد میت و چهار ساعت ارا نیمه گذشته بود
 که شرکا و دستیاران او پشیمان ازین معاونت و همراهی با او گردیدند این
 سردار رشید (پرنس کنده) که دشمنای ملت فرانسه را در خارج مملکت
 میداد و مخالفین قدرت میاندین مکر را در داخل چنانکه کشتیم متفرق
 مضحک میاشت بجای اینکه قدر قدرت او همیشه منظور معلوم باشد محض بپوی
 نفس کار و نیال این خانواده را علی العجله معدوم و نابود کردند .

کار و نیال مازان آنچه در باطن و خفیتش از خفاست و اتفاق و بغیر سی بود
 که تاکنون بواسطه این اشخاص بزرگ قدرت مذشت تمام آنرا بعضی از آنرا
 بر فرد مدحی که در مقابل کسی نیست و آسوده خاطر شده است شش جلد پرده
 صدق و صفایش شکسته و دریده شد کار و نیال دیگر حال لاجم آهنی ندارد

و مشت چانه از برای او نیست آرا و است و تسلیم به نظریه طبیعت او خلق
 کرده و بعضی مجسمه شرارت و حیانت و بچوقی و پوفانی است حقیقت
 وجودش یکبار به بر فرد کرده و بعد از آنکه مذتی از حبس سازاده با وجود
 عداوتی که مردم با آنها داشتند از کرده خود پشیمان شدند و اقله و آن سازنده
 اصالت فطری و نجابت اصلی بود و یکصدری خدا پرستی که لازمه طایفه نجابت
 اما انشخص جنبی ابطالی که در اول جوانی سرباز بود و بعد بچکر که کشتنها و اصل
 شد و متدربا بمقام کار و نیالی و صدارت رسید ابتدا خدا پرستی مذشت مثل
 غالب علمای دین مسیحی که حجت و تماشای تارمانی است که بمقام کار و نیالی
 و آرسوکی برسند یعنی باین مقام عالی رسیده اند منندین و ظاهر اصلاح اند
 و بیکدیگر باین درجه که مهای آماشان است نایل شدند پیدین تر از هر فرنگ
 بت پرستی میشوند کار و نیال مازان عجله علاوه بر منصب کار و نیالی که ریاست
 دینی باشد منصب صدارت و ریاست دولت را هم داشت از دست معبر
 بود این وزیر بزرگوار از هر کس که غیر سید حزب ظاهر تعلق او بود بدرجه که
 هیچ قدری نسبت بار بایش این قسم فرو نمیکنند و از هر کس که نمی ترسید و بیم این را

نداشت که از وجود او با ضرری برسد طوری که بر تخت نخیج ایستاد
 که هیچ خداوند کاری نسبت به پست ترین مخلوق و رعیت این رفتار را نمیپندارد
 بوجه نوشتجات مجمله یا اخبار غیر صحیح بلکه نسبت تمام نزدیکان خود از
 زن و مرد و لشک و بدگمان ساخته و بزرگان مملکت را بوجه کلمات
 خشن و شوخیهای بی موقع بطوری متناهی و طول کرده بود که حقیقه بعد از دو
 روز حبس شاهزاده با تمام مردم آنها حسرت و نفوس از اینکار نمودند و در ^{مهر} ^{ماه} ^{مهر} ^{ماه}
 انقلاب غری در مملکت رود و از نهایی مجوسین مثل زن لنگویل و زن
 کنده و زن بویون با شقام حبس و غول شوهرشان سر بر داشتند و عقیقه
 اغلب بلاد فرزند بر پا داشتند مردان آنها اگر ملاحظه میکردند و حقوق و رعیت
 پادشاه و ملکه را با نسبت خودشان را بجا نیاوردند و سلطت منظور میداشتند نه
 مطلق این ملاحظه و رعایت را نکردند و از وجود اینها بیشتر ضرر بدولت
 فرزند رسید تا شوهر ایشان اگر از حبس فرار میکردند و با آنها میشدند .
 از جمله زوجه لنگویل بود با وجود اینکه در هیچیک از شهرهایی که در تحت حکومت
 شوهرش بود او را راه ندادند عاقبت مجبور باین شد که جبر و سیپ برود

انجام هم نپذیرفتند شش تا اینکه بیک کشتی ملاندی سوار شد و در وقت
 نشستن بکشتی هم بدینا افتاد و نزدیک بود غرق شود و بر تخت زیاده
 خود را بهماندا نهاد .

ملکه و کار و نیال پادشاه را از پاریس حرکت داده برای دفع مشه باغبانها
 بسمت نورماندی بردند و من بعد از این ازین سفر و لشک بودم که باقی
 آن تصور بنمود خوشخانه سفر طوی کشید و بزودی مرجهت بپاریس گریه
 و بعد از ورود و بپاریس بوجه حقوقی که سوزون بمن داشت من حکومت
 شهر دین را که از ملاک مورد وثیقه من بود با دو هزار تومان موجب باد
 و اوم توقف در پاریس طوی کشیده ملکه مقیم شد که با پادشاه بسمت
 دیزون بردند و من که از آن سفر نورماندی خسته شده بودم پنجمین طفره
 ازین سفر بزمخ و دوسه روز قبل از حرکت در بارش و در مهانی خانه پدرم که پادشاه
 و ملکه بشام دعوت بودند بودم بعد از اتمام شام آنها دهمتم که در دکلون
 بمن عارض شده اجازه خنتم که نزد ترانسایرین قبل از بقضای مجلس بخانه
 مرجهت گفتم و فردا سوزون گفتم که نزد کار و نیال رفته شرحی اخلاق بهزار دکلون

و کالت فلیح من بگوید سوزون این مأموریت را طوری بخوبی فیصل داده بود
که کار وینال مازان با کفنه بود بهتر نیست که مادر و نازل با پیرس مانده خود
معالجه نماید پدرم فرمود بدین من آمده مراد بستر یافت اما سوزون اگر چه
خاترا احتیاط حکم ملائمه و لیکن باطنی مایل بود که من با دربار همی کنم عصر آن
روز کار وینال بخانه من آمد قبل از آنکه او وارد بشود من خود را بمیان شجوب
انداخته سر کردن و کلهی خود را بسته بنای ناله را که هشتم کار وینال از
فرط زحمتی و بوش و کمال غمت شد که من هیچ دردی ندارم و غفلت
مقصوم ماندن در پاریس خوش گذرانی است بجهنم هرگز کرد که اگر باین سفر
نیائی و در پاریس بانی نغمه کی که با تو کرده و تویی که داده ام که بزودی
اسباب مزاجت ترا با هر طور هریش فراهم نیایم از عهد و قول خود بکمال
خوهرم کرد .

پیش از آنکه در بازار پاریس حرکت کند یکی از پیشخدمتهای مخصوص پادشاه مأمور
شد که با نقیله رفته در آنجا سگی گیرد و مادر میکه در بار و سفرستان پیشینست
مراقب حال مادر پرسش کنده وزن و کسان او باشد زیرا که بعضی مکره سیده بود

که مادر و زوجه و کسان پرسش کنند و رشتا قتل اسباب قتل فراموش میاید
با وجود حضور این پیشخدمت و رشتا قتل زن پرسش کنده و پرسش از رشتا قتل
قرار کرد و بمقتضای بعضی از شهرهای فرانسه که ایلی آنجا با پرسش کنده دوست
بودند رفته این پیشخدمت چهار روزی سه چهار مرتبه وارد اطاق مخصوص
حضرات میشد که بنید میشد و چه کار میکنند شبی که زن پرسش کنده قرار
میکرد یکی از کترهای خود را در رختواب خود خوابانده و طفل را از طفل نوکر
در همان رختواب جا داد و با لباس مبدل با پرسش فرزند و پیشخدمت
پادشاه و قیاس و وارد اطاق زن پرسش کنده شد و رختواب را بدیده زن
و طفل آنجا خوابیده اند بختین کرد که زن و پسر پرسش کنده همیشه هیچ کفنه
پرون آمد فرود صبح ملقت فرار آنها شد و حقیقت هم این فرار
اسباب قتل بزرگی و ملکوت فرانسه فراهم آورد .

زوجه کنده طرف میل شوهرش نبود و چنگ در این قابلیت یافید
نمخص اینکه مبادا پرسش را مجوس کنند یا مسموم سازند بواسطه محبت
پسر یکمک شوهر بر خاست مادر پرسش کنده قبل از فرار عروسی برای اینکه

کلیه پیشرفت پادشاه را مطمئن سازد هر شب مجلس رقص و سازی فراهم
میاورد و روزها را با او و زوجه پرسش کننده در باغ جنب عمارت بکوش
میرفتند و جهان الموجه اظهار طاعتی از حبس شاهزاده با غمی نمودند بلکه بوقت
اسمی از پرسش کننده و سایرین بخوبین برده میشد اظهار میداشتند که البته
صلاح مملکت و دولت در حبس آنها بوده است و الا چگونه ملک نایب السلطنه
بی سبب و جهت و بهای نفس کار دینال شخص باین محرمی و بزرگوار محبوس میا
دربار و قسکه سمیت و بیرون حرکت کردن الجاء همراه بودم و دوسه هزار
شهرهای فرانکه تصرف هواخواهان شاهزاده های مجبوس افتاده بود
قشون دولتی پس گرفتند و بعد از این شواحات مختصر دربار مرجهت با پسین
بعد از فرار زوجه کننده مادرش بنیم فرسخی شهر پارس آمد و عریضه حبسری
با پلنت نوشته بخاطر آنها آورد معاهده را که ملکه نموده بود که بچکن با تعبت
و محنت و محنت جنایت نمی تواند شبیه و حبس کند مگر آنکه اجزای پلنت
تصدیق بجنایت و قصیر او بکنند موافق این فصل معاهده دو سال قبل حبسری
با پلنت نوشتی اند که شاهزاده مارا از حبس بیرون آورده آنها را استطلاق نمایند

اگر قصیرشان ثابت شد مجازات دهند و الا آزاد کنند و این و بقیه
اوقات بود که دربار در سفر بود و پدرم نایب السلطنه و نایب الحکومه
شهر پارس شده بود با اینکه هر روز با و جبر میدادند و حضور میاورند و در یکی
از دوات نزدیک شهر آملانی نمودند و سه روز مانده بود و پادشاه
و ملکه با پارس جمعی را فرستاد و مادر کننده را غنایا بشاقتی جهت دادند
سفیری که برای نیلست فوت زوجه دوم به طور اطرش بون فرستاده
بودند مرجهت کردند و من بواسطه سوژون از غیر پرسیدم که آیا بهر طور
اطرش و خیال مزاجت من هست یا نیست جواب دادند که اگر بایک
دربار اطرش چندان رضایت از صدارت کار دینال ما را نماندند
هر نوع قرابت و وصلت با خانواده سلطنتی فرانسه را جایز نمیدانند این بقصیر را
من بواسطه سوژون بکار دینال پیغام دادم این فریاد محمل و دوسه روز بعد
بمنزل من آمد و گفت برای طمان تو که یقین بصدق قول من نمائی من
هم همین سوژون را که نوکر مخصوص است و باده طمان داری بون نامو
خواهم نمود که آنجا رفته اسباب اینکار را فراهم آورد و نوشجات

رسی که در مأموریت سورشون بمضای مکرر رسیده بود من نمودن هم
حقیقه مطمئن و میدادار شدم و یقین داشتم که بمقصود خود بزدنی نایل میوم
درین حیص و حصی زوجه لنگوئل خواهر پرس کنده که شوهرش خبر محبوسین بود
از ملاند اسپانیول رفته بادولت اسپانیول از طرف شاهزاده مای مجوس
معاذله بست و بعد از آن معاذه با یکدسته قشون اسپانیولی دارد
خاک فرانسه شد و چند قلعه از قلاع فرانسه را متصرف گردید و ملکه و پادشاه مجبور
باین شدند که بمبت کوپین حرکت دارند و آنجا ناچار بمبت برود و روند و پدرم
باز در پاریس نایب السلطنه نمودند .

قوئی که همراه پادشاه و ملکه بود بواسطه بی همتای کار و نیال انظوری که باید
مسئله و مشکل و لوازم مدارک ایشان از هر جهت تمهید باشد بنود خود کار و نیال هم
که طشت شد خوست بدون طلاع ملکه نایب السلطنه چاره نماید و ملکه مطلع
نسازد از عسده بر نیاید .

درین راه یک شبی من با کوثر کشیکچی باشی که خیلی مرد معقول و آدم درستی
بود ملاقات نمودم و درین صحبت از پرسیدم که آیا میدی بنیافت

سورشون باین همت یا نه کوثر که مرد دراد راست گوئی بود و ابدا در پیش
دروغ نگفته بود و گفت افسوس که در وقت مأموریت سورشون من در پاریس
نبودم و الا هرگز نمیکداشتم این شخص باین همت و مأموریت باین برود
اولا تو از تمام شاهزاده خانمهای فرانک محترم تر و متمول تری بمسلان
و ولایت عهدیتی آرزوی وصلت با تو داشته باشند و بعجز و انما
خو استکار نشوند نه اینکه تو بهر آنکه بی زن پیر مردی شوی که از پدرت
ستاد بزرگتر و صاحب خدین اولاد است ثانیاً هر زنی که خواستگار شود
میشود غالباً بدخبت واقع میشود ثالثاً سورشون اگر خدمت شخص تو
مرد با صدق با وفائی است و باین همت جلب میل تو را بطرف خود
کرده است اما قابلیت انجام این خدمت بزرگ را ندارد مسلماً بجای اینکه
در این مورد خدمتی تو بکند و آنچه منظور است بعمل آورد بدون شک شبهه
مثله این مأموریت و بخلاف واقع خواهد شد کلمات کوثر بمن خیلی
اثر کرد و پشیمان از مساعدت سورشون باین شدم .

اما فی شهر برد که در این وقت یا غنی شده و بادوستان شاهزادگان

مجلس متحد گردیده بود و از طرف وکلای پارلمنت پاریس چند نفر مقرر
شدند که به برادر رقیبه وکلای پارلمنت برود ملاقات نمایند و آنها را
تبعیت و اطاعت پادشاه و آراء نامورین پارلمنت پاریس را اعلانی ببرد
خوب پذیرفتند زیاده از یک شب نگهشان نداشتند و جواب یاس آنها
داد و بارودی پادشاه مراجعتشان دادند من درین هنگام تمام حواسم
بسمت دین و مسافرت سوژون بود .

توقف اردوی پادشاه در لیون مدت یک ماه طول کشید و درین یک ماه
هیچ کاری از پیش نرفت و گرامرین شهر تجاری بود که ما ناغالباً ناخوش
شدیم و روزها را تمام بدون لباس در خواب خوابیده بودیم لیون
به بزرگترین شهر در کنار رودخانه رودون و همیش سابقه از لیون است
میدانم بحکم ملاحظه ملک از اوراق خود بیرون نیامد که در کنار این رود
خانه که با صفا ترین غلب نقاشی ملک فرشته است کروش کند من مجبور
باین بودم که لیلاً و نهائاً با ملک همراهی کنم منتها مشغولیت با و تنگه بیکار
بودیم و مطالب دولتی در میان نبود این بود که پهلوی پنجره که مشرف بر رودخانه

بود بشنیدم و کله دوزی کنیم .

کار وینال مازان با یک دسته قشون بقصد محاصره شهر بر دو از بزرگ
حرکت کرد و یکی از محلات شهر بقرن قشون دولتی درآمد و مکان یکیم که
مارشال بیلری که سردار قشون پادشاه بود بواسطه عداوتی که باطنبا کاروینا
داشت و در کوشش شهر بر دو عداوتی با ما میگردید و الا شهر بر دو حصار و جدارش
قابل این نبود که مثل این مارشال که قلاع محکم را فتح کرده است بتواند شهر را
بگیرد .

پدرم که در پاریس بود و از دور بهتر از ما با که نزدیک بودیم از وضع ما
خبر داشت یکی از خواص خود را با یکا پاری نزدیک فرستاد و تفصیل را بملک آنها
کرد ملک را این دولخواهی پدرم بسیار بد آمد و گفت میدانم که عاقبت
پدرت و گو آه را بطور که با هم یکی شدند ما را مجبور خواهند کرد که از برای نظم
داخله و رفع اجماعه شاهزاده های مجوس را با لیتس از پس بیرون آوریم
باز در این من جمعی از وکلای پارلمنت پاریس برای انعقاد مصالحه با وکلای
پارلمنت بر دو و بارو آمدند و چند نفر از وکلای بر دو اجازه خواسته از شهر

بارد و رسیدند و بچیک از طرفین یعنی نه وکلای پارلمنت پاریس و نه
وکلای پارلمنت بروکسل و نه با کار دینال مارن ملاقات کنند
لنذا بمنزل مارشال ویل رفته مجلس گفتگو را در منزل او قرار دادند این
مجلس ملاقات وکلای دو پارلمنت هم نتیجه و فایده بخشید وکلای پاریس
سپاریس و وکلای بروکسل و بروکسل و مرجعیت کردند بدون اینکه هیچ کاری
از پیش برده باشند .

در این بین خبر رسید که میولون که از پادشاهان شاهزاده های مجوس
بود با قشون زیادی از ایغیان چهار فرسخی پاریس رسیده و اردو زده است
این بود که بجای چای پاریس بست و فرستادند که شاهزاده های مجوس را
از قلعه و سنگین سکی از قلاع دیگر نقل بدهند این گفتگو خیلی محرمانه بود و اول
کیکه این خبر شنیدند بود و میگویند که انکار کردم انکار صرف نمود و
میخواست که کار دینال مارن با طرزائی که خود میداشت این خبر را بشنود
چاپاری از پدرم رسید که سردار قشون اسپانیولی بمکتب ایغیان در اصل
فرانسه شده و شخصی را نزد او فرستاده است که دولت اسپانیولی بعضی شرط

حاضر برای مصالحه است مشروط بر اینکه گفتگوی مصالحه فقط با پدرین
باشد و ابتدا کار دینال مارن در این گفتگو و حالت نمکند بلکه بتوسط منشی مخصوص خود
میولون این تفصیل را برای من پیغام داد و چون من امروز کالتی دهم
مشتو استم بخصوص بلکه بروم شبانه بلکه با حاق من آمد و این تفصیل را هم شنید
من گفت و مشط کار دینال مارن بود که بارد و آمده و بتوسط او اعتبار نامه
جنایی محلی برای پدرم ارسال ^{در شب} و او را و نفعاً و مصالحه با سر و اسپانیولی
مشارکت سازد صحبت تمام شده بود که کار دینال مارن و اطاق
شد و بخبر و اینکه ملکه انگلستان این مطلب را با و نمود و زنگ ریش تغییر کرده
برداشت و گفت و دیگر از برای سلطنت چه شانی باقی خواهد ماند که میو
(یعنی پدرین) بدون اذن و اجازه ملکه با سر در قشون مخالف
مکاتبه و مرسله نماید من بکار دینال گفتیم اگر چه تو صد عظمی اما اول
شخص محترم و معتبر بعد از پادشاه و ملکه پدرین است و او بواسطه جلالت
قدر منصبی که دارد و نسبت و قرابتی که او را با خانواده سلطنت است
البته از همه در رتق و فتق و فیصل این امورات ذیکی تر است در

در یکی از دلمات که سه فرسخ از اردو دور بود و میعادگاه را قرار داد و صبح که
میخواست با آنجا برود من بطور مزاج با و کفتم مجلس امروز شما بسیار بویون
مجلس غریبی خواهد بود زیرا که شما هر دو بزرگوار جز دروغ با یکدیگر حسرتی
نخواهید زد .

بعد از رفتن کار دینال من با طاق خود رفته در راه بروی خود بسته شتول
نوشتن چند کاغذ بیدرم و سایر دوستانم که در پاپس بودند شدم
هنوز کاغذهای خود را نچسبانده بودم که ملکی یکی از خدمتکارهای خود را
بعجله با حضار من و دستا من تمام لباس خود را پوشیده بودم که خود
ملکه وارد اطاق من شد و گفت خبر داری که منم پرسش کننده آلا ن
وارد خواهد شد من سر بریزانده سکوت اختیار نمودم زیرا که باطنای منی
خواستم که ما بین ملکه و خانوادہ کهنه صلح و صفائی واقع شود و این من
نگاه ملکه از پنجره اطاق من که مشرف بر و خانه بود به حال طرف مقابل
افشاد و گفتش این کالسه که جمعیتی که ان سمت آب سبزه ملکه پرسش کننده است
و فی الفور زن مارشال میلری را بشتی به استقبال ملکه کهنه بپشت

آب و دستا و هنوز باین سمت آب نرسیده بودند که کار دینال نازان
مرحبت کرده با طاق من آمد و بی پرده بلکه اظهار داشت که چون میسو
(بدین) حاضریت شما خوب است ازین بعد و تمام این گفتگوها ما و او را
(اشاره بمن کرد) نامحرم ندانید و در تمام مجالس شوری او را حاضر
سازید که از طرف پدر خود و کالت نماید و بعد از ملکه پرسید که خیالتان
در پذیرائی منم کهنه چه است او را در ملا و در سلام عام خواهیم
پذیرفت یا در خلوت ملکه از من پرسید که رای تو چیست من کفتم
حقیقت این است که اگر عرض مرا آلوده نبخش ندانید رای من نیست
که او را در خلوت بپذیرید ملکه فی الفور با طاق مخصوص خود و شپا شاه
و برادر پادشاه و کار دینال نازان و مارشال و یل زو او و مرخصا
کرد و هنوز ملکه پرسش کننده وارد شده بود که من دست کار دینال را
گرفته او را بکناری کشیده با و کفتم که من غمی ندارم که ملکه پرسش کننده برای
چه آمده است و باین شتاب و عجله ملکه چرا او را می پذیرد و عقاوم نیست
که باید بلکه عرض کنی که در مکالمه با این زن ابد اتول ندهد و مظهر باشد

بایل بزا و جت مثل تو شاهزاده خانجی نیت من عاقبت سبانی خرابم
 میآورم که پادشاه جوان اسپانیول تو را بغیر و التماس خودستکار شود .
 بعد ازین و عده خواست فتنه محضی هم ما بین من و پدرم بنماید پرسید
 و اتفاقا مخیرم که این مبلغ گزافی که در سال منافع اطلاق شخصی و موردی
 نیت پدرت بجه مصرف میرساند که وضع زندگانی تو آن قبحی که باید و شما
 مرتب نیت و بغیر خوشان و کنت تو غنی منم من فی الغنی و مقصود کار و دنیا
 است بنا کردم که میخواهد میان من و پدرم فساد یکنیز که تمام منافع
 اطلاق شخصی من تسلیم پدرم میشد و در یکس این مبلغ را بمن میداد و باقی
 خود خرج میکرد بلکه کار دینال از من خواست کرد که بعد از ورود بسیار
 ناظر و تجوید را خودت را نزد من بفرست که اگر پولی لازم داشته باشی من
 از کنت شخصی خود هر قدر بخواهی بوی پیشش میکنم کار دینال بقصور اینکه مرا فرست
 داده و بوعید بی اصل و بی مافذ دوستی از برای خود پیدا کرده است با
 نهایت خوشحالی از اطلاق من بیرون رفت .

من در اطلاق را بروی خود بستم و لباس را گنده و در خواب شدم

اما صبح بیدار بودم و همه اش تافت از مأموریت سوزون بین
 داشتم صبح هم خوابم بزد و بیکه یکی از پیشخدمتهای ملکه با حضار آمد که
 هنگام عزیمت و همه مشغور و درویشان شدند من بعد لباس پوشیده سر سفره
 رفتم از اشخاص تازه که در سربز دیدم میبولنت نامی بود که از دوستان
 پرسش گنده بود و او در سربزها بمن اشاره کرد که با تو کاری دارم از سربزها
 که بر خاسته با طاق خود آمدم بلا فاصله میبولنت در رفته گفت که
 مقصود از آمدن من با چای نیت که بلکه با کار دینال با زارن قرار میگیرم
 که شاهزاده ما از حسن بیرون پا در پا و جواب دادم اگر چه من شخصا با
 این خانواده عداوت دارم اما عالم عبرت و عصبت در قوم و خویشی مرا
 مجبور بر این میدارد که بتوضیحی بکنم برای شان عالیه و خیالات آینه شاهزاده
 های مجوس بسیار مضرت که بواسطه کار دینال و متوسط و شفاعت او از
 حسن بیرون پانصد شفاعت این قبل اشخاص با یکدیگر میکنند که گفتوگو کنم
 باشد علی لجه از من جز پدرم احدیرا بسته غنی منم تهرین نیت که شما معجلا
 پاریس روید و با پدرم ملاقات کرده او را بشفاعت حضرت وادارید

و تابعی که از او جز سینه هزار و شصت و پنجاه مطابق (۱۰۶۱) هجری الی او خبر نرود

شصت و پنجاه و یک مطابق ۱۰۶۲ و او دوازده

ما در اوایل ماه اکتبر هزار و شصت و پنجاه بطرف شهر برد و حرکت کردیم در مجرای رودخانه در یک کشتی با پادشاه و ملکه و کار و نیال نشسته بودیم کار و نیال بخوی بمن گفت که سیر لبت تمام کفکوی و شب ترا برای من نعل کردن بدون اینکه تغییری در حالت پیدا شود بکار و نیال جواب داد که این مرد که خیلی زنگشت و شب مخصوصاً بمنزل من آمده و میگفت که کار و نیال از برای غایبی شاه نرود با حضرت امشرف اوش هفت که باید پدر تو در خیال در اینجا نباشد کار و نیال متخیر جواب من شد و یقیناً سیر لبت تفصیل کفکوی مرا با خودش بکار و نیال گفته بود کار و نیال جوایس زیاد در همه جا داشت علی الخصوص نزدیک شهرهای که طرف سوختن او بودند بعد از آنکه که یکی از نوکرهای مرا قطع کرده است که هر چه می شود با و خبر دهد و این نوکر خائن و فیکه من در افاق بالنت خلوت کرده بودم از پشت در چری شنیده و بکار و نیال خبر داده بود

در پنجم بعین ماه دارد و خبر برده شدیم عجب شتر با صافی است بخصوص در این فصل که

درین ماه پادشاه ایران شاه
خبر شاهان جنگی بخت عساکر
شاه عباس و در بندر پیر
شاه جهان پادشاه هند
افغانستان و غلبه پادشاه ایران
بر پادشاه هند
در سینه ایستاده پادشاه
عباس و از نذران
اشتر

اوایل با نیرت من کان میگویم که در تمام مملکت فرانسه شری با این تشکیک شد
کشتیهای زیاد در این رودخانه بزرگ برد و حرکت میکنند روز و دو تمام قوتی
که همراه پادشاه بودند نزدیک شهر از دو طرف صف کشیده بودند و
مصل شلیک توپ میکردند نزدیک دروازه جهان و دو جوهر شهر پران آمده
پادشاه را استقبال نمودند و با دوازده پادشاه و ملکه میفرمودند اما ایندهی
از کار و نیال میفرمودند منزلی که از برای پادشاه و ملکه معین شده بود در خانه
آرسوک برد و بود و در اینجا بقدر کفایت اطلاق و منزله نگاه بود که منم در اینجا
بنامم الجا منزل مرا در خانه فاضی القصات برد و که زوجش از طرف مادر بخت
بختی داشت تعیین کرده بودند اما شتر از زن و مرد دسته دسته میدین من
میساده

و کلا با لبت برد و از اینکه قوتن دولتی لدی الورد و پادشاه تمام دروازه با
شتر متصرف شده بودند مضطرب شده و نزد من آمدند و چاره جسته بآنها
بصفت کردم که بدون بسیار و قتل و نال مستحقاً نزد ملکه رفقه عرض کنند ملکه بآنها
جواب داد اینکه دروازه ما را حکم نموده ام قوتن دولتی تعرف نمایند برای این

که مبادا از اردوی بیرون شهر سوار و سوار و چهل نفر شده و بر قبت چاره
معاظه و خرید و فروش نقدی نمایند و الله منظر و دیگر بود چنانکه دوسه روز بعد
که قسمت کرده و مشخص شده بود طایف خود میزدند و مختص در دانه با بار میبارید
فردای ورود به شهر پادشاه و ملکه و ما همه بکنار رودخانه و چشم کشیدیم بکنار
که برای محاصره شهر از طرف رودخانه مسلح و تجهیز شده بودند سان دیدیم که دینار
روغن کرده کشت اما لی بر دو چوب کمان پیروز شده است و بگری و بگری
باین فوت باشد و الا آنرا از ابتدا جرات مخالفت و یا عینک میگرداند و شتر
برود چنانکه ذکر شد بواسطه قرب جوارش برود خانه بزرگ و شتر و در
نهایت صفات کوه های بیشتر و وسیع و خانه ما در نهایت خوبی نباشد
و اما لی بیشتر همه مردان غافل و دانا هستند و ده روز پادشاه در بیشتر وقت
نمود و از وجود و ایمان شهر کس را که چنان میزدند و بجز و میراث بی دعوت
احدی و چهل منزل پادشاه و ملکه عیسه بخلاف منزل من که متصل اما لی شتران
و مرد آمد و در شتر میگرداند و یقیناً ازین مهربانی فوق العاده که اما لی برود من
بروز دادند و برودت و بی عثانی که نسبت بلکه آراهناده میشد بپستی

چندان ملکه را خوش آمده باشد

از ششم در و دوبرده چا پاری از پاری رسید این چا پاری را پدرم مخصوصاً
نزد من فرستاده بود و برای احدی بفرمن کاغذ داشت کار دینال از
ورود این چا پاری مخصوص منوش شد و هر چه خواست که بواسطه جوارش
خود چیزی بفرستد ثوابت نصف شب دارد منزل من شد و لاغر و خجسته
که درین سه چهار روز و ورود و برود بواسطه غل زیا و جمال دیدن مرا
مکروه بود و بعد در ضمن صحبت بکنایه از من پرسید که پدرت چه نوشته است
من جواب را بهم و بی سروته با و دادم و هر ار کرد و کفم چا پاری رسید
و یک کاغذ محضری پدرم بمن نوشته است و این کاغذ جواب نوشتجاتی
بود که یکماه قبل بپاری فرستاده بودم و ابداً مطلب پستی و دودلی
ندارد و کار دینال متغیر از خبر فاست و رفت

اجرای پاریمنت برود ابداً در این چند روز دیدنی از کار دینال کردند
و کار دینال از فقر بسیار متغیر و طول بود بهنظری از دوستانش نزد
من پیغام داد و حال که عتبار تو در بیشتر مدتهاست که اجرای پاریمنت

بعد از ده روز توقف در برود چنانکه ذکر شد بطرف پاریس حرکت کردیم
 و منزل گذر شد برده و در شیم آرسنیک (آم برون) بار و رسید این
 شخص محترم از طرف تمام کیشهای پاریس ما را بود که بخیر بگفته آمد شفاعت
 پرسش کوتاهی نماید پرسش ما را که چه میسر بود بدست ما خوش شده بود
 و چون در زمره و عداد علمای دین محبوب میشد باین جهت کیشهای پاریس
 شفاعت نموده بودند و کله و کار و نیال جواب این آرسنیک را بمن بجا
 نمونده و دستور العمل دادند که با و بگویم عجله همراه در خفا پرسش کوتاهی
 نماید تا دوبار و در پاریس شود آنوقت البته در کلیه کارهای شانهراده
 قرار می خوانند داد و من بهمان دستور العمل رفتار نمودم حرف نموشد
 و آرسنیک ما را به اطلاع نمود و قبل از ورود در پاریس را خود
 گرفته رفت و کله و کار و نیال ازین مدت من ضایع میسر شدند
 و یکی از شهرهای کوچک بین راه موسوم بشهر سن پیرزن مقدسه بود که بنام
 از پنجاه سال بود بزرگ و بناگفته در گوشه معبدی شب و روز عبادت
 میکردند و در میان مردم چنین معروف بود که بعضی مطالب باهام باگوشت

بعد از ده روز توقف در برود چنانکه ذکر شد بطرف پاریس حرکت کردیم
 و منزل گذر شد برده و در شیم آرسنیک (آم برون) بار و رسید این
 شخص محترم از طرف تمام کیشهای پاریس ما را بود که بخیر بگفته آمد شفاعت
 پرسش کوتاهی نماید پرسش ما را که چه میسر بود بدست ما خوش شده بود
 و چون در زمره و عداد علمای دین محبوب میشد باین جهت کیشهای پاریس
 شفاعت نموده بودند و کله و کار و نیال جواب این آرسنیک را بمن بجا
 نمونده و دستور العمل دادند که با و بگویم عجله همراه در خفا پرسش کوتاهی
 نماید تا دوبار و در پاریس شود آنوقت البته در کلیه کارهای شانهراده
 قرار می خوانند داد و من بهمان دستور العمل رفتار نمودم حرف نموشد
 و آرسنیک ما را به اطلاع نمود و قبل از ورود در پاریس را خود
 گرفته رفت و کله و کار و نیال ازین مدت من ضایع میسر شدند
 و یکی از شهرهای کوچک بین راه موسوم بشهر سن پیرزن مقدسه بود که بنام
 از پنجاه سال بود بزرگ و بناگفته در گوشه معبدی شب و روز عبادت
 میکردند و در میان مردم چنین معروف بود که بعضی مطالب باهام باگوشت

میشود ملک یکی از جنس خود استقامت به مادام بر یون را نبرد او فرستاد
 که از آینده ملک را مطلق سازد مادام بر یون در مرجعیت از بعد این مقدمه
 نخست آنچه را که او گفته بود بلکه عرض کند بعقد انظار داشت که بهتر است
 خود شام شخصاً با او ملاقات فرموده مطالب خودتان را سؤال کند بلکه
 برداشت با مادام بر یون هر سه بر او به عیان و تخانه آن مقدمه پیشم مگذار
 او سؤال نمود که وضع امور و احوال در این چه خواهد شد ضعیفه مقدمه
 در جواب گفت که اگر این صد غنیمت بدین یعنی کار دینال را بمصیبت
 باقی نگذاری و از او حمایت و نگاهداری کنی روز بروز کار تو و پست لوی
 چهاردهم بدتر خواهد شد تا بجائی خواهی رسید که سلطنت از خانواده شما
 بدیگری منتقل خواهد شد و اگر تردیدی در صدق قول من داری نمیکویم
 که سه روز بعد از این ناخوش بتری خواهی بود بطوریکه قطع امید از حیات تو
 خواهد شد اما نترس بعد شفا خواهی یافت اگر آنکه کفتم واقع شد پس
 در صدق قول من تردید منما کار دینال را مازان را منقول و خیر براج بلد کن
 و الا خود وانی ملک با کمال تغییر از راه این ضعیفه مقدمه بدون آمدن از ملک

پرسیدم که بعد از این تفصیل چه خواهید کرد و کمال تغییر من گفت که دشمنان
 کار دینال این ضعیفه را بقیع و تحریک کرده اند که از بد بگوید و ازین راه
 را مجبور بفرار او نمایند از عجایب اتفاقات آنکه سه روز بعد از این مقدمه
 و نیکو ما بشیر آموخار وارد شدیم همان شب ب شدید بی بلکه عارض شد
 طوری که در ظرف شب و چهار ساعت سه مرتبه او را قصد نمودند مرض
 ساعت ساعت شدت میکرد کار دینال را مازان خیلی ترسیدند و خواست
 اسبابی فراهم آورد که من زود تر از ملک بپای رسیده بپایم ملاقات
 نموده او را رخصتی کنم که شاهراد می بخوس تحت لحظه بقاعه و بندر
 ماور که متعلق بکار دینال بود روانه دارد من مقصود او را فهمیدم با کمال
 میل که بورود بپایس دایم عذر آوردم که غیر ممکن است بلکه را با احوال
 ناخوش گذشته جلوروم از حسن الشاق بعد از بازده روز مراجع مگذار
 بهبهودی که هشت روز دارد بهم بهیت بپایس حرکت کردیم درین راه
 دوستان کار دینال از بپایس باو پیوسته شد که پدر من باشد شاهراد می بخوس
 مکان به و مراد و او را کمال دوستی را بنماید این دوستی و مراد و پدر من

با آنها بوسیله پرسس پلین شد این ضیفه اگر چه از خانه نوا و نجیب و خواهر
ملکستان بود اما جنس و طبع بسیار زدل و هرزه بود تا اینکه بزا و جت پرن
او و او که از شاه برادرهای المان بود و درآمد و بانا نوا ده پرسس کند
کمال دوستی و رفاقت را داشت و باید من هم نهایت خصوصیت بهت
نمکوره حساب دوستی ما بین شاهزاده های مجوس و پدرم شده بود

وقتی که دربار و اردو شهر اورنگان شد چون حکومت بزم متعلق پدرم بود
ملک و کار و نیال هشار داشتند که پدرم آنها را استقبال خواهد کرد و پدرم بعد
آنکه اگر به استقبال باید شریک پیرس خالی خواهد ماند و حاجی ندارد و بعد
منت که فتنه بر فرزند به استقبال نیامد و درین ضمن خبر جوش از پاریس
میرسید فحله ای که شرم صورت کار و نیال ما را در برابر روی کا کشید
و در غلبه نقاط شهر بعد از توخ و لعن زیاد آتش میزدند تا اینکه اردوی
پادشاه به فوش بوسید و پدرم در این قصر سلطنتی به استقبال آمد پادشاه
و کار و نیال او را تا پرون قصر استقبال نمودند ملک بوسیله نقابت خود را
از استقبال معاف داشت پدرم لدی الور و با طاق ملک دشت و چاه

کار و نیال و من شکایت زیادی از رفتار ملک نمود که با وجود قوی که قبل از
رفش برود داده بود که محبت شاهزاده ما را از و سن بجای دیگر تغییر نداد
چرا آنها را از و سن به ما کورسی و ستاد و عالیه چه ضرری هست که
این چاره ما را بپذیرد و در و نشد پدر بزرگوارم اگر چه درک و فهم بعضی است
نداشت اما کوه را از طور با و فها ند و حالی کرده بود که شاهزاده ما محبت را
اگر چه ما و بر سرند از دو کار یکی خواهد شد یا آنها را به ملک خواهند
ساخت در صورت کار و نیال بی حریف مانده استبداد و تنگناش
بدرجه خواهد رسید که یک طرفه لعین ترا هم از میان برداشته خود متقا
سلطنت فرانسه را خواهد نمود و یا بعد از آنی که آنها را به ما در و ستاد
خودش بشخصه و مثالی توسط اشخاص آنها را نموده و درین منت شخص خود
همیشه آنها را خواهد داشت و باز تو شما مانده هر چه بخواهد بخواهد نمود
پس بقدر امکان نباید بگذاری که شاهزاده های مجوس به ما و بر سرند
با محبت پدر بزرگوارم با نهایت بی ادبی و خصوص فرستادن شاهزاده
به ما و با ملک که شکو میگرد و بعد از ملاقات ملک که پدرم با طاق مخصوص خود

من پشت سرش رفته همسکه شهادتیم بنبت بکار و نیال مازان و ملکه
 آنچه در دل داشت بزبان آورد و آنروز از اطاق خود سپردن بیامد و
 هر قدر ملکه حضار نمود نرفت فردا صبح زودی کار و نیال مازان باقی
 من آمد و خواهش کرد که قتل پدرم رفته او را این تغییر پائین آورم من
 وقتی که وارد اطاق پدرم شدم او را از پدر بیشتر متغیر دیدم و این
 بین ملکوت مار که را جمعی از سواران و زخا برغم افت پدرم مار کوری
 که محبس شاهزادگان بود دستها و حضرت مجوسین را بخت کفخت
 بنبر مادر بردند و بعد از طمان از اینکه شاهزاده های محبس را بخت
 مادر حرکت دادند ملکه را خواست و پدرم پیغام داد که من تصویرم
 تو که عمومی پرمی و از همه کس سزید که بمائی غرض شخصی خود را کنار گذاشته
 آنچه صلاح مصلحت سلطنت و مملکت پرمی است همان را منظور خواهی داشت
 با کمال محوس بخلاف این می بینم و بدون مشاوری مصلحت نمی باشد از آنجا
 محبس را به مادر دستمادم
 من تصور میکردم که بعد از شنیدن این حرف پدرم خیلی متغیر خواهد شد

چون ضعف نفس او را میدانستم جواب ملکه را بتوسط من منظور داد که یقیناً
 هر چه صلاح مصلحت دولتش است بهتر از من میدانند فردای آنروز پدرم
 یک روز جلوتر از دربار از فوشن بلو با کمال و لوزی با پارس رفت و مجبور
 ورود با پارس با دوستان و بهر خواهان شاهزادگان محبس انگار
 بدون پرده و خفایای مراوده و دوستی را که داشت بعد از ورود ما
 با پارس که من دیدن از پدرم انگار از ملکه و کار و نیال میکشید اما
 عداوت شخصی مرا که نسبت به پارس گنده میداشت در تلاش خلاصی او پرم
 کرده و میکرد از من پنهان میکرد و جفا میداد که با و کای با نیست پارس
 در استخوان شاهزاده مادر دست کجی دادی بود
 والد پارس گنده و همین آایم در عمارت شایگون مرد این زن مخزنه
 علاوه بر نجابت و اصالت مقدسه بود شهادت می که مردم از او میکشیدند
 لیاقت داشت بی اندازه اش بود و اگر این صفت را بدید در او بود
 مسلماً بکنت زیادتی که داشت او را خود را هر طور بود از محبس خلاص میکرد
 فوت این زن مخزنه سبب عفت و عزای تمام مردم با پارس شد

پانزده روز بود که دربار وارو پاریس شده بود که کار دینال مازان شنبه
 بار دوی بطرف شامپان حرکت کرد و سرداری قشون دولتی پهنه
 خود چیار کرده بود و از اتفاقات اینکه دوسه از قلعه جات و شهرهای که بمو
 تورن سرداری می خواست هراوه نامی مجوس از حکام دما مورین
 دیوانی گرفته و متصرف بود کار دینال پس گرفت اگر چه مارشال پیش
 باطنار رئیس قشون بود اما کار دینال هم درین اردو گروزی میکرد
 معین است که قواعت تمام با هم کار دینال تمام شد با اینکه میدان
 جنگ در رتهیل واقع شد و در دو رنخی بیشتر جنگ شد اما چون
 کار دینال در شهر رتهیل بود و ابدانزدیک میدان جنگ هم نبود و
 مارشال پس سی این فتح را کرده بود برای اینکه بسم او تمام بشود این
 فتح را فتح رتهیل نامید و با دشمنان آنوقت در جوار کار دینال مازان
 قضایه و قطعات زیاد نشان کردند و او را مغرور نمودند و بر این قواعت
 با پاریس وقتی رسید که پدرم در حضور ملکه بود و بعدری پدرم دست غنصر
 بود که شواسته بود خود داری کند و انهار طالت تمامه معین است که

کار دینال قشون پادشاه را باین جنگ برده بود و مستح و نصرت
 نصیب قشون پادشاه شده بود و یانغان دولت شکست خورده
 بودند هر کس که دلخواه بود در این مورد باید عرض شخصی با کار دینال کند
 بگذارند و ناموس دولت را منظور دارد پدر بزرگوارم محض عداوت
 با کار دینال و دوستی با شاهرا دکان مجوس با نهایت کج خلقی و بغیر از عداوت
 سلطنتی بجان خود آمد و همه عرض شخصی خود را ثابت نمود بعد از سه چهار روز
 کار دینال دارد پاریس شد و دروغی کرد جز پادشاه و ملکه و من
 و پدرم همه کس او را استقبال نمودند اگر ملکه باستقبال رفت بود ملکه
 بقیه همان ناخوشی بود که در آمبواز قبلا شده بود و آنحضرتی که ملکه با
 وزیر خود داشت و چنین مورد او را استقبال میکرد همان روز درود
 کار دینال من نزد ملکه بودم وقتی که کار دینال با جمعی که همراهش بودند
 نزدیک بعارت رسیدند ملکه از من خواست کرد که ناسر پر عارت او را
 استقبال کنم کار دینال از دور که مرادید را تو بزمین زد و با نهایت ادب
 دست مرا بوسید و منم صورتش را بوسیدم اما چه صرف اینهم خوشی و خوشحالی

و پذیرائی که از او شد چند ساعت فاصل به خط اجباری که دوستانش
 داده اند تمام این خوشحالی با از غمش بدر رفت معلوم شد که پدرم
 هر روز بیارلنت میرود و بی پرده از کار و نیال و ملکه بد میگوید و نسبت
 بدوستان و ملخصین شاهرا دکان محبوس اظهار محبت میکند و هر قدر کارها
 بچاره جویت بلکه پدرم را از این مراقبت بیدارند و مثل سابق ایام باو
 بسازد ممکن نشد تا اینکه عریضه اعظم و کلاهی پارلنت با پشاه و ملکه
 نوشتند و استدعای خلاصی شاهرا دکان محبوس نمودند ظاهر این
 عریضه استدعای التماس بود اما طوری در بطن سخت بود که ناچار میشد
 بلکه قبول نمود ملکه در جواب دادن اجرای پارلنت متخیر بود تا پیشی که
 پدرم محترم و حضرت ملکه بود و همراهی در اسلحه شاهرا ده می نمود کار و نیال
 از جابر غایت و پدرم خطاب کرده گفت شما و گوادر را طور در وقت
 مشابه کردم دل و فرنگس سیند و پارلنت پارس معاینه پارلنت
 لندن است و عا قریب می بینم همان کاری که چند سال قبل این کردم
 و هدش و اجرای پارلنت لندن به بچاره شال اول پادشاه انگلیس

شاه جهان کار را بر دگر کار لوی چهارم و ملکه عالیله بارید و دیگر بعد این
 انگلیس برای پدرم طاقت نمادند و از جابر غایت ملکه گفت تا این مرد
 (کار و نیال را این غایت است من اینجا با نخواهم که پشت فی لغوز
 پدرم آمده بخانه خود رفت من بعد از نشیندن این تفصیل بخانه
 پدرم رفتم و او را تجدید این غیرتی که بروز داده است کردم همه
 دوستان شاهرا دکان محبوس محض شکر گشت با بخانه پدرم
 آمدند و قیقه مرحبت بخانه خود نمودم سیردن پیشخدمت باشی
 ملکه پیغمی آورد که هر طور هست باید بخانه پرت بردی و میانه
 او و کار و نیال را اصلاح نمائی و ضمین این پیغام مرا قطع کرد اگر چه
 در بندت من بتو محبت و مهربانی کاملی نکرده ام اما بعد از این وقت
 یقین داشته باش که کمال رعایت را بتو خواهم نمود فی الفور از
 خانه خود بعبارت پدرم رفتم جمعی از معاندین کار و نیال را اینجا
 دیدم و چون جماع من گفتند که نزد ملکه برو و از طرف همه
 عرض کن که ما جمعی که در اینجا حاضریم همه و دلخواهان پسر تو ایم

از آنجا که خیانت کار دینال بعضی سلطنت و مملکت مبرهن و آشکارا
 ما غل او را از شما استند عاقلانیم و الا همه ما از خدمات دولت
 کناره میجوئیم من پیغام حضرت را بکلمه رساندم فی الفور حالت او متغیر
 شده و بنای بد کوئی را بپدرم و سایر شرکای او که هشت قدرت
 عانی پدرم در این ایام بجائی رسیده بود که یکی از معتبرین رجال دکن
 دل بوف پیغامی از طرف پادشاه برای پدرم آورد چون پدرم میداد
 که آن شخص با کار دینال دوست است با وجواب داد که فرمایشات
 پادشاه مطاع است و صورتی که مبلغ این فرمایشات مثل تو آدمی
 نباشد و او را با کمال خفت از خانه خود رواند

در ششم فوریه هزار و شصت و پنجاه و یک شبانه کار دینال از آن
 با جمعی از دوستان و مخلصین خود و سیصد سوار از پاریس بطرف سنت
 ژرمن حرکت کردند و اول کسیکه ملتفت این فرار شد شاید من بودم
 آنشب بواسطه خستگی روز و دو ساعت که از شب گذشت محض شامی
 خورده فی الفور بر خواب رفتم هنوز درست خوابم نبرده بود که صد گام

آمد و پدرم کرده گفت در شهر آشوبی برخاسته است و پنجاه
 غریبی است من پارچه پشمینی بدوشش انداخته بکفایتی پیراهن بر تنی
 که مشرف بر دو خانه سن بود و اطراف پیدا بود و رشم هفتاب هم
 در کمال روشنی بود این قسمت عمارت طویلری که منزل دارم نزدیک
 رو دو خانه است شبها که میثو یعنی بلافاصله بعد از غروب آفتاب
 برای اینکه عبور و مرور مردم شهر ازین سمت عمارت منقطع شود و
 چوبی مشکبکی هست که آن در را می بندند و قراول پشت در میایستند
 و مردم را از عبور و مرور رهای که ما بین رو دو خانه و عمارت طویلری
 منع میکنند من در روشنائی هفتاب چند نفر سوار پشت در مشکبک
 ایستاده دیدم جمعی از نوکرهای خودم از قبیل آترو فرانس و غیر
 این سمت در با آن سوارها گفتگو میکنند گفتگوی طرفین بجاده کشید
 و سه طلبا پنجه از طرف سوارها خالی شد نوکرهای من هم در مشکبک
 باز کرده با قراولان عمارت همدست شده با چاق و چوبدست
 و هراکت جارم که بدستان ایشان سوارها حمله بردند و اتفاقاً

از نوکرهای معتبر من کسی حاضر نبوده که بفرستم تقیض این نزاع را تمام
و مانع جنگ و جدال طرفین شوم و دوسه دقیقه مکث است که میوه
روش رول حاکم شهر بلخار را که از مخلصین کار دینال بود و در جزو
سوارهای لطوف در بود هتراهی من از هب پائین کشیدند و
بازوان او را بسته داخل عمارت طویلری نمودند من متحیر بودم که این
جمعیت برای چه است و روش رول در این میان چکار میکنند آدمهای
من هم هر قدر از تحقیق میکنند که اینجا کارش چه بود جواب درستی
نمیداد و در این بین یکی از پیشخدمتهای من که در شهر همان بود و بعد از
شام مرجهت بمنزل میکرد و در عمارت شده نرومن آمد گفت که
کار دینال را خودم برای العین دیدم لباس بخورکنی پوشیده با صبح
از سواران بطرف در دازه شهر بروش من روش رول را خضا کردم
و از او پرسیدم که این وقت شب با چند سوار اینجا چکار داشتی گفت
از شما چه پنهان کار دینال ازین سمت شهر بپس بطرف سنت شرن
فرار میکنند و ما ما قرقه بقره از عصر در سر راه که آهسته است که مباد این راه

از توئی شهر کسی جلو او را بگیرد یا صدمه بآورد من کفم کار دینال
از قرار گفته پیشدست من باید از شهر بیرون رفته باشد تو هم آزادی
و بهر ممکن بود منقض را تصحیح نکند بدارم و پدرم و مخالفین کار دینال
از خود ممنون سازم بلند همتی من مانع ازین کار زشت شد از آن بعد
تا وقتی که روش رول زنده بود همیشه ممنون این حسان من بود
تقریباً نصف شب بود که صدای تفنگ زیاد از اطراف بلند
شد آدمی برای تحقیق فرستادم معلوم شد که اهل شهر چنین کمان
کرده بودند که ملکه و پادشاه فرار کرده اند شهر هم خورده اما کسی تسلیح
شده بطرف عمارت سلطنتی میروند سوار شیهما دور عمارت را گرفته
ملکه مجبور شد که آنها را با طاق خواب پادشاه و منزل خودش راه
دهد یا غنیمت اینکه پادشاه را در بستر خواب رحمت دیدند و ملکه را
در اینجا یافتند فخل شده و عاوشا نموده متفرق شدند
پدرم با وجود فرار کار دینال ناراض بود عمارت سلطنتی نمیکند اما شهر
در سه مرتبه آتش نام را که یکی از خواص خودش بود بهانه حوال

که ابد میل نمودم اتفاقا تفصیل مسافرتش را بر سر هم بفرستد خدا را شکر ما چو بد
کمال میلی که دهم بهایی فراموش آمد که زن این پیر مرد حق ابد (امیر طهر)
اطریش) نشدم

اما تفصیل رفتن کار دینال به بادور و استعلاش شاهزاده های مجوس موافق کائناتی
که خود کار دینال بمیسو طیر نوشته است بتاریخ ۱۵ فوریه هزار و شصت و
پنجاه و یک از تهر است

چند روز پیش ازین در مین راه که بهادر میآمد محضری بشا نوشتم حال کمال
میکارم از آنجائی که شمار مراد آوردمند و دولخواه پادشاه و ملکه و دوست
جوانم خود میدانم آنچه در دل دارم بدون کم و زیاد و اینک غرض میکارم اولاً
از شما سؤال میکنم که آیا انظوری که مردوف است و در این راه و خواه شایع
شده است که امانی پارس کلیه مشغول از آزادی شاهزادگان هستند
صفت دارد یا ندارد ثانیاً انقلاب و غشاشی که درین ادب خبر بهایی
شاهزاده با در پارس رود آیا تصور میکنید بعد از ورود آنها پای تخت
رفع اینغایله شود یا نشود باید دانست که بشید که در دولخواهی پادشاه و ملکه

از همه کس بیشتر طالب آسودگی و آسایش مردم بوده و مستم اما ازین
بزرگم که و در و حضرات پارس بجای اینکه رفع فتنه و آشوب را نمایند کما
غلیظ تر کنند اگر چه آنچه لازم بصیحت بود پرسش کننده و اقدام و مصایقه
نکردم خود شما از همه کس بهترین شاهزاده را شناسید که برای منافع
شخصی خود و محبت کب یکدیگر به اعتبار از همه چیز خود میکند و تا چه رسد بقلی
که داده است بمن و عده کرد و قول داد که بعد از ورود و پارس شخص خود
و اقدام خود را کلیه وقف خدمتگذاری ملکه نماید اما اینقول خود را نگاه
خواهد داشت یا نه میدانم

امانی پارس را که شما بهتر از من می شناسید و البته فراموش نکرده اید که یکماه
قبل ازین و اینکه از شما پان مرجعیت کردم بجه خوشی و حرام مرا پذیرفتند
و پانزده روز بعد مرا سکنباران کردند و حالاً صورت مرا از کافه و مقوا
ساخته در کوه آتش میزنند همان اشخاص که بعد از حبس شاهزاده
تمام شهر اچراغان نمودند و تشریف بازی کردند همان اشخاص بقیه بعد از
ورود شاهزاده با پارس بهما بخود عیش خواهند نمود من ازین فتنه

معتجب ندارم اما لی تمام شرای دنیا و فرقه اند یکفرقه خواهند و فرقه
عوام هر شهر بمنزله آب دریاست که طبعاً و طبیعتاً را که غیر متحرک است
و فرقه عیان و خواص شهر بمنزله باد است که همیشه حرکت میکند بهتری که
میوزد این دریا آرام ساکت با موج و منقلب میازد و بیشتر این فرقه
خواص سبب شده دایه فسادند و بسپو بی فنی نمک و رعایت محبت
ارکان دولت و خانواده سلطه را نموده بهای نفس و غرض شخصی
محض جزئی طبعی یا بحیال حسدی یا بوسه سی عوام الناس را محک میزند
و دولت و ملت را بر ختم می اندازند خلاصه بعد از ورود به مادر پرور
در دوازه این قلعه و شهر بی همراهی و صدمه غری دیدم حاکم مادر که فرق
حسان من بود چنانچه خود شما میدانید مرا با کراه اجازه ورود داد
هر طور بود جمعیت محصری دارد شدم مستقیماً بمنزل پرنس کف در رفتم
و قبل از آنکه مرده خلاصی او را دهم او را قوی نمودم که مثل تو شخصی است که
نزدیک خانواده سلطه با این نام نیک و شهرت و کمیت و ثروت
جیب بنده که بعد از صد هزار حسان که خود و پدر است از زمان ما نری

چهارم تا بحال دیده اید بجز یک غصب محصری منته بر پا کردید که چنین
سال اصلاح آنرا نمیتوان کرد و در چند مکتب آنچه توانستند نوان و
کسان و دوستان شان نمودند باین انگاشته اند طبعی بدولت اسپانیول
شده قشون اند دولت را بجا که فرانسه که وطن شاست ورود دادند
و حالا چاره منحصراً بر اینست که بخط خود کاغذی بخوارت مادام لنگول
و نورن نویسی که قشون اسپانیولی را از درو و متفرق کند و رها
بر این اثبات خیانت خانواده شارا نسبت بدولت نمایند و پادشاه
و ملکه را بر ختم فیدازند پرسش کند جواب داد حقیقت نیست ما می
که من در حبس هستم و آزاد نشدم اگر هم با قوام و دوستان خود
کاغذی بنویسم چنین تصور خواهند کرد که غشای وزیر شکسته و زجر مرا مجبور
نمودن این کاغذ نموده اند اما همیشه بشنوند من آزاد شدم و
یقین میکنند بدون درنگ و توقف در هر کجا باشند نزد من آمده و
آسوده شان خواهند کرد باز من بآنها بانه و عده آزادی ندادم که هم اگر
مرا مطمئن میازید که بعد از بیرون رفتن از حبس فریب احدی را از نزد یکان

خود و شرفه مخزید و حقیقتاً با پادشاه و ملکه بصدرت خدمت بکنند
و مرا هم در دوستی خود فراموش ننمایند چاره اینکار را بزودی خواهم
نمود و شما را شفاعت نموده از او خواهم کرد پرسش کننده قلم و کاغذ خواست
که با من تمام مشروطات و عهدت خود را نوشته میفراشته و به درین بین
کاغذی از پاریس باورسید که فریب مازارن را بخورانیالی شهر و حبسری
پارلمنت و کیشها دعوی پادشاه (پدرم) همه مشفق در آزادی و شجاعت
شما شده اند و مازارن از رتس جان خود فرار را به ما و رانده است
که شما را بفرستد البته شاصداتی که از و دار ملکه دیده اید از خاطر فراموش
نخواهید کرد و حصول این کاغذ با تمام مقاصد مرا محفل ساخت و فی الحوز
حالت پرسش کننده و دو نفر شما را در مجلس دیگر را تغییر داد و فهمیدند که
مجبوراً ملکه مرا مأمور بخلاصی آنها نموده است و حال اینها هم ضمناً از حضرت در
صدافت بلکه و در دوستی خود قولی بگیرم فی الفور تغییر حالت دادند
من دیگر چاره ندیدم خبر اینکه دست ملکه را با آنها نمودم و هر دو صبحی از ما دور
بهت پاریس حرکت نمودند یا قبل از وصول کاغذ من بنما پاریس رسیدند

یا در و شان معارف و حصول کاغذ من خواهد بود حالاً که کار به پیشرفت
من ناچارم بواسطه شما بعضی عراض بکنم غایم اولاً بقدر امکان اسبابی
فرهستم آری که ما بین پرسش کننده و گوادر را بطور صلح و صفای قبی و تابع نشود
با وجودیکه یقین دارم باطناً هر دو با هم بداند اما چون طرفین عداوت
بین زیاد است محصل است تا چندی که کلیه مرا مضحل کرده اند با هم سازند
سازش آنها با یکدیگر نه تنها برای من خطره دارد بلکه کلیه برای سلطه لوی
چهار دهم و نیابت سلطه ملکه مضر است این دو شخص هر دو طماع و
حرصی اند و هدی و طمع و حرص خود ندارند برای اینکه مایوس نشوند بلکه
با آنها هر چه بخواهند وعده بدهد اما مواعید خود را بموقع اجرا نیاورد و دوک
دولتان (پدر من) و جو دوش لایضر و لایفیع است اینکاش من از قبل او
صد هزار دشمن میداشتم مرد جیون بی غیرت و بی عقل و کفایتی است و
از شدت جبن است که بشا نهاده با حمایت میکند و الا اگر او ثابت
میداشت بستی حال از اس رئیس دولت باشد پرسش کننده خدش را
ملکه باید بکند شرط عده اینکه قشوی که خود او از ولایات و ایالاتی که

در سخت حکومتش است گرفته و بر روی هم هشت نه هزار میوه تقشون
 بنظریکه حالا اخراج است اخراج باشد چرا که از کینه دولت در سال بسم
 موجب و مرسوم این هشت نه هزار نفر مسلحی خرج میشود و مدعی هشت نه هزار نفر
 پادشاه از رعیت خود در وجه مملکت خودش دشمن تربیت میکند این گذشته
 حکومتانی که در سخت اطاعت این دوشانرا ده بود یکی کی آنها بنام صامند
 بانهار و شود و آلا لدی الورد و اگر تمام امتیازات و شرفیات که داشتند
 بانهاست و ساریه اکفایان محبت نموده بیشتر و زیاد تر می طلبند و بیشتر
 مکه مجبور میشود محض ترضیه آنها دولت از مملکتش را با اختیارشانرا بکندارد
 با وجود محبت و مهربانی که من درین مدت تسلط و وزارت خود نسبت
 بکسان و بازماندگان استادم کار دینالیشیوی مرحوم نموده ام و حفظ
 امتیازات و احوال و ضیاع و عفا شخصی آنها را کرده ام و خاها را در کار دینال
 مرحوم مادام اقبال که حکومت باور را دارد از پارس بنایب محکوم
 خودش نوشت که بمن کمال بی عشائی را بکنند طوری بمن بدفاری شد
 که خواستم بسمت و پسر و کم شتی حاضر بود و پانزده روز طول داشت کشتی

مناسبی پیدا شود از خشکی هم جرئت نمیکردم این سفر را بکنم زیرا که معاینه
 من اطراف قلعه باور را دارند و مجبور میکنم بیرون پایم را بپاک میسازند
 تا به چشم بکدام سمت میتوانم رفت که از شر دشمنان آسوده باشم و در هر نقطه
 از نقاطا چه در داخله و چه خارج مملکت خزانة زندگی بکنم نصایح دو لشوایان
 خود را از مکه و پادشاه و برنج نخواسم و هشت باز تا بکند و مبالغه میکنم که
 تا ممکن است میان شاهزادگان و اجزای پادشاهی مخالفت اندازد و گواهد
 را بطور و پرسش کند هر دو دشمن منند اما باز من گواهد را بطور و پرسش کند
 رجحان میدهم مهای آزادی این کشیش بیدین کار دینال شدن و
 بمسند وزارت من جلوس نمودن است زیاد تر ازین در محمله اش
 هوای و یکم خطور میکند اما پرسش کننده مقام سلطنت و پادشاهی را
 مد نظر دارد و بنا بر این گواهد را بطور را جلوس کنید و بدست او خانواده
 پرسش کننده را ضعیف نماید و همیشه در سلطنت و مملکت داری بایستی و دقت
 حریف و در مقابل و هشت و این دو نفر را از یکدیگر نرساند و آلا این
 کلیه منور و خود خواهد است همیشه خود را آزاد و مستقل و بی حریف دید

ضیاع میکند از قول من بلکه عرض کن نشون اسپایزل را که خواهر پرس
 کنده با خود آورده است برودی از مملکت فرانسه خارج کند از برای
 دولت هیچ گنجی بالاتر از این نیست که بخواند یکی از تبعه و رعیت خود را
 متبعه کند و کسان آن شخص متبعه بدولت جغی پناه ببرند و استعدادهای
 و مادی از او نمایند چنانکه کامی که من بشما دارم میداند بچه پاپست
 بهیفتد خوش دارم که از روی حقیقت و بغرض حالت مردم را بشت
 بمن و کارهای که در زمان غیبت من واقع میشود بمن اطلاع میدهد
 حالت و زرای حالیه را بنویسد چنانچه میداند و حضور من مشایه پشه و
 مکتس بوده و در عدا و خدمتکاران و نوکرهای شخصی من اشتهار و خول
 داشته حال که من بستم میدان خالی است چه میگویند و چه میکنند
 شنیده ام که شایع را ملکه میخواند و وزیر کند شایع را از تربیت شد
 کار دینال ریشو است بلکه بعینه جمعی پس غیر مشروع ریشو است آدم
 بسیار قابل است و مصلحت لوی سیزدهم خیالی بفرموده ای که دارد
 کم دل و خائن است از هر طرف که سود فایده دید خود را با نظر

می بیند و برای حفظ شخص خود ابتدا و اولخواهی پادشاه را ملاحظه میکنند
 شتم میکنم کاغذ خود را باین مطلب بلکه از قول من عرض کن وقتی که از برای
 من و نام نیک من در معرض خطر نیست من ساکت و اولخواه هستم ضرری
 و جانی هر چه بمن برسد عشا ندارم اما اگر ملکه با معاین من در بی آبرویی
 من شریک شود منم زبان بسیار فنی و قلم بسیار تند و مرکب با جریانی
 دارم و میتوانم آنچه در میان من و ملکه محرمانه و مخفی است فاش سازم
 و باز بلکه عرض کن و همین کاغذ را عیناً نشان بده که خودت تا بدو پناه
 نگاهدار تا پادشاه بسن بلوغ رسد فی الفور چنینی رسالت را از خود سلب
 نموده بدست پادشاه بده پادشاه اگر چه سیزده سال بیشتر ندارد
 اما در نظر عوام بجهت من اما فی فرانسه پادشاه و مرد است و بفرمایشات
 همه تمکین و اطاعت دارند تا چندی میتوانی در بطن رای خودت را بپاشی
 بدی همی که بنیاد سلطه در کارش البته وزیر قابل پیدا خواهد کرد و
 مملکت و دولت فرانسه را از این بیجالی نجات خواهد داد
 خلاصه زوجه تکوین بعد از ورودش از دکان محبوس بپایس آمد نظر

ملکه ما دام سوزن تا چند فرسخی خارج شهر او را استقبال کردند و با نوا
کنده ازین بعد خصوصیت دارم اما کماکان میگویم باز وجه لنگول بتوانم راه
روم این ضعیفه بقدری متفرعن و از خود راضی است که خودش را کمتر ازین
نمیداند محاله باید سکوت کرد و میان نوان این خانواده باز
زوجه پرسش کننده از همه بجنب تر و معقول تر و سر باین تر است پناه
بر خدا از زوجه لنگول که خود را از هر خوشی خوش تر و از هر فاضلی عالم
و از هر فصیحی طبعی تر و از هر ادبش پرسش کننده رشید تر میداند چنین بقدر
میکند که آزادی و برادر و شوهرش بواسطه فتنه جوئیهای او شده است
میتوانم قسم بخورم که ملکه این نخوت و خود ستائی او را ندارد

یکوه ماه بود بعد از ورود و شاه از راه آذربایجان تاز و رودخانه
بود و در روز بود که پدرم و پرسش کننده بعمارت سلطنتی نیامده بودند
و هیچ مطلع از خیالات ملکه نیافته بودند من هم کمتر بجنس و ملک می رفتم
روزی صبح خبر آوردند که وزیر عدلیه شاه توف که از دوستان
پرسش کننده بود مغز دل شد و گوید که از غلصین مازان بود وزیر عدلیه

شد و شایخی که چند سال بود اخراج از دربار و در خارج شهر پارس نرسبت
بعلاج خضار شده و نایب اصدار کرده است و من تفصیل این تغییرات را
اگر چه در ظاهر دارم اما نمی نویسم برای اینکه غالب این اشخاصی که مغز دل
شده با من دوست بودند و علم من بخلقت و ضدیت آنها جریان ندارد
بعقد رقیبم که چاره پدرم در این تغییرات فایده بزرگ که سهل است
بی عظم تر و بدنام تر از پرسش شد

درین چند روز زوجه پرسش کننده بقلعہ مرض محکم شد و این مرض بکلید و
روز چند روز اطباء از معالجه او ناپوس بودند و در میان عوام شهرت کرد که اگر
این ضعیفه بمیرد پرسش کننده مرا خواهد کشت اتفاقاً زوجه اش خوب شد
بی میل بودم که اگر این ضعیفه بمیرد زن پرسش کننده شوم زیرا که قوم خوش
خیلی نزدیک هستیم و پرسش کننده یکی از مشایخ عالم است و کثرت شخصی و
موروثیش از من زیادتر است و اگر این وصلت واقع میشد در چاره من
قوت و قدرت عری میگردشت امالت و نبات پدرم تا قدرت و قوت
قلب پرسش کننده توأم میشد و باین اسباب خیلی کار میوانستیم کرد و در نهایت

ناخوشی زوجه اش پرسش کننده هر روز بیدار شدن میباید و معلوم بود که هنگام
مرگ زوجه اش را دارد که مرا بگوید چه درین هنگامه با اوست بر سرش
که دور از هر حادثه باشد تا سه چهار روز اول ترشش من با او بودم بعد از آن
با پارس نموده مشغول عیش و نشاط شدم و از جمله کشافاتی که در این ایام نمودم
ما در ازل روم که از خدمتکاران زن پدرم بود قطع نموده جز خدمتکاران
خود نمودم ایند خراص فانی که دشت و لنگت بود مرا میخیزاند
و در نغز و دوستان کار دینال (بارتل) و (فوک) که نوشتجات کار دینال
ملکه میدادند و جواب میکردند بکم اجزای پاریس هر دو را از شهر پاریس
بیرون کردند سی و یک نفر که از بختبای طایفه کورن بود ما در ازل پاریسی
خواهرزاده کار دینال را درین ایام که زمان انتقال کار دینال بود بجا آمد
کلیخ در آورد و این فقره اسباب حیرت تمام نمیشد اگر چنانکه این عروسی
در زمان قدرت کار دینال بود باز چندی دشت اما در نوقت خیلی جای
حیرت بود

آدمهای پرسش کننده پیشخدمت مخصوص کار دینال را که حال نوشتجات برای ملک

و جمعی از عیان بود در حوالی شان تنگلی گرفته شده با نوشجاش با یکدیگر
حامل را در قلعه استیل حبس کردند اما نوشتجات را که مجلس پاریس
بروند و کلاهی پاریس برای اینکه مبادا مردم وحشت کنند با کفوف
سریته سوراخند و صاحبان نوشتجات را میداد و مطمئن ساحتند
بعد از چندی با مرام ملکه پیشخدمت کار دینال ارض بیرون آوردند
میدانم بچه جهت برای پرسش کننده سوختنی حاصل شد و از شهر
پاریس بیست و یک نفر که از دوات ملکی او در سر فرسخی شرف ایت
فرار کرد و اینها اسباب تعجب اهل دربار و مقام مردم گردید حکم
ملکه پدرم سفری بیست و یک نفر که هر قدر خواست پرسش کننده را
استمالت نماید و او را با پاریس آورد و ثلث شرط آمدن خود را
پرسش مثالی به بطور کلی و لیون دوستان کار دینال ما زان
از دربار نموده بود و اجزای پاریس جمعی از کلین و اعظم خود را
حضور ملکه فرستاده است و عاود نمودند که این دو شخص را محض ترخیص خاطر
پرسش کننده از دربار دور کنند زیرا که در اینوقت پرسش کننده

بیشتر میتواند از سایرین خدمت ملت و دولت نماید ازین بچام
اجزای پادشاهی ملکه بدو ابراهیم و یکنین نمود بعد از دو سه روز
الجا قول کرده این شخص را که متهم بدستی کار دینال بودند از
دربار بلکه از شهر پاریس طرد نمودند آنوقت پرسش کننده بهر جهت
کرد بآنان آشنایی که باید مابین ملکه و پرسش کننده واقع بشود
و ابتدا از طرف پرسش کننده عثمائی درباره یی شد حتی روزی که
پادشاه بکنار رودخانه سن با سحمام رفته بود و پرسش کننده هم
آن نزدیکی آب فرد میرفت و همان لوجه عثمائی پادشاه
نگریده نزد یک سیاه سلاخی گند یا اهلای بندگی نماید بعد از رخات
زیاد پدرم روزی پرسش کننده را بدربار آورد از همه بدتر در این
اوقات پدرم متعل قهر میکرد و جرفی و طوری که از ملکه پیدامی نمود
بکاسکه خود نشسته به لیمو میرفت و هر وقت این اتفاق رو
میداد ملکه چاره استیصالاً مراد را کاسکه مخصوص خود نشاند و نزد
پدرم به استالت میفرستاد

باز درین ایام برای شخص من العثمائی رو داد و روزی مادام سوار
که از خواص ملکه بود نزد من آمد و اهلای دهشت که لوی چهارم
چند روز دیگر بحد بلوغ خواهد رسید اگر میل داری با وجودیکه سن
تو دو مقابل سال پسر من است من ادا راضی بمرزیت تو نمایم
و ترا مستقلاً ملکه فرانسه کنم من قدری فکر کرده کفتم مهای از تو
من این بوده و هست و عمو مرحوم لوی سیزدهم و فیکه این
پادشاه متولد شد همانوقت مرا با دنا نزد کرده بود اما کمان
نیکم که این مهربانی و محبت را ملکه بمن نماید حالا چون کارش
بد است و خواص پریشان میخواهد برای خود حجاب و دوستی
پیدا کند بخوف را میزند پسکه مسلط در کارش شد یقیناً فراموش
خواهد کرد مادام سوار می که حال این بنیامات بود طوری طنین
از قول ملکه دهشت که از من سبک گرفت بعد از انجام کار فریاد
بوالی دیکونت را که از املاک شخصی من بود در عرض زحمتش باو هم
پانزده روز بر فر بلوغ عرفی پادشاه مانده بود و این روز از

ایامی است که جشن بسیار بزرگی باید گرفته شود و تمام رجال دولت
و نسبین خانواده سلطنت آنها و ذکورا در هر نقطه از نقاط عالم
که باشند محض تبریک و تهنیت باید در پای تخت حاضر شوند و پرنس
کنده بخلاف رسم از پارس حرکت کرده بشان تیلی رفت و روز
تشریفات هم پارس نباید بعد از انجام تشریفات این جشن بزرگ
پادشاه در امورات سلطنت مستقل شد و ملکه نایب السلطنه از
آن بعد رتبه و مقام ثانوی پیدا کرد و تمام امورات را همچون
سیزده ساله بمبارده شورای مخصوصی که خود ترتیب داده بود انجام
میداد از جمله روز دوم استقلال و سلطنت و یوویل وزیر مالیه
که از دوستان مخصوص پدر من بود معزول شد پدرم سر اسیمه
نزد پادشاه رفته استدعای برقراری او را نمود پادشاه ابداء عشا
نکرده پدرم مایوس شده از عمارت سلطنتی بخانه آمد و چند روز قهر کرد
پس روز نرفت هر وقت پدرم قهر میکرد من خوشحال میشدم که اقلای
اثبات وجودی و اظهار قدرتی نمایم

و روز تمام بعد از استقلال و سلطنت پادشاه بخت بوز حرکت کرد
و مقصود این مسافرت رفع شبه پرسش کنده و اتباع او بود هر قدر پادشاه
نزد یک سمت جنوب فرانسه میشد هوا جوانان پارس کنده از جلودار می نمود
من در سفر همراه نبودم اما هر روز از اتفاقاتی که رو میداد و خبر هم نبودم
سردار قشون پادشاه کنت مارکو بود و بهترین عساکر فرانسه در این
قوت بخشی با اردوی پادشاه بودند و چندین تعداد که با قشون پرنس
کنده کردند او را شکست دادند باید دانت که رشادت و قابلیت
قشون کشی کنت مارکو کمتر از پرنس کنده نبود

پادشاه بنگلیس در این ایام از خبر برتری رسی بک فرانسه آمد و الده اش از
پارس بدین ادوشت بعد از چندی پادشاه بنگلیس بخت اکوشت
و حکمای خیلی سخت با کردم دل و با وکلای پاریس بنگلیس نمود و مهمند
سکت شعی از مالی بنگلیس باور سیده فرار نمود این خبر شکست که پارس
رسید مردم دسته دسته بپشت نزد ملک بنگلیس میرفتند و این چاره مادر
بیشتر این جثت داشت که مبادا پارس هم مثل شوهرش گرفتار

اجزای پاریس شده هما نظری که پدرش را کشته او را هم قتل آورند
تا اینکه خبر رسید که پادشاه انگلیس فرار از آن آمده و این چند روز
وارد پاریس بشود بعد از سه چهار روز پادشاه انگلیس شارل دوم
وارد پاریس شد من با وجود دلی که در کردن دیشتم با چارخانه
مکه انگلیس رفته دیدنی از پادشاه تازه انگلیس نمودم عجب هیبت که
پادشاه انگلیس که چندی قبل دیده بودم بغیر نه تکلم نمی نمود حالا در حال
فصاحت زبان ما را حرف میزد و از برای من تعظیم گشت خود قتل میکرد
چون بطور با چهل نفر سوار و (میلور و ویلموت) بعد از شکست از میان
صفوف قتل دشمن فرار نمود و چگونه معاندین او را تعاقب کردند
و آدها پیش را کشته تا اینکه مجبور شد شتابان لای درختی پناه ببرد
چند روزی پنهان شد بعد از آن که قتل دشمن از پیداکردنش مأیوس
شد بخانه دهقانی عتکاف حجت و زلفهای خود را بریده کسی او را نشناخت
تا یکی از نجای انگلیس که از دلجوئان پدرش بود مان او را پیدا کرد و خانه
دهقان آمده او را بقصر و قلعه خود که در آنحوالی بود برد و یک روزی

بنوا بر نقش و نوکر که سوار آسی شده بودند شش و شب را هم صبح
در لندن گذرانند که اگر لندن بنا مطلع میشدند یقیناً او را گرفتار نمود و مثل پدرش
می کشته و از لندن با لباس تبدیل درختی کوچه ای نشسته میزد و پ
فرانسه ورود نمود

عجب هیبت که دین ملاقات با پادشاه انگلیس خلاف سابق من اردو
خوشم آمد و نصف دلم راضی شده بود که اگر جد او سکار من شود
ممکن کنم غلبه شبها منزل من میاید من و حرمهای جوان که آشنا
بودند می طلبیدم و هر شب میرفیدیم و عهد آنچنینیم که از اردوی پادشاه
فرانسه خبری داشته باشیم زیرا که شکست پادشاه بجای شکست شاهزاده
یاغی مناسبتی هر دو شنبهش برای ما کور بود با این صله غالباً دانست
روز و شب را مشغول قص و قاص میش بودیم و عجب هیبت که روز بروز
مهر و محبت من نسبت به پادشاه انگلیس زیاد میشد و حالاکه او بعد از
معاونت ترمیم میواند بمن راز دل خود را بگوید غالباً در غلوت افتاد
عشق و میل خود را بمن میسوز

شخصی از دوستان سوزون او را ملاقات کرده کاغذی بخط کاردینال
 باد نموده اگر چنانچه ما در منزل (من) بطور صدق و صفائیت بکار دینال
 حرکت نمایم و در دوستی او صادق باشم و سیو (پدرم) را بکار دینال
 صلح دهم علاوه بر هر نوع خدمات مالی و آبروی یقیناً هباب مزاج است
 او را ببلوی چهاردهم فرهم میآورم سوزون که این تفصیل را بکشت
 باور کردم تا رشت و کاغذیکه بخط خود مازارن بود آورده بمن نمود
 باز بمن مطمئن شدم تا پرنس پلپین که از دوستان کاردینال مازارن
 شده بود در بین راه که بکلیسا برستم بمن برخورد و همین تفصیل را بی کم و زیاده
 گفت و تهدیدم کرد که اگر میخواهی باین مقام عالی برسی و ملکه فرانسه
 شوی کمتر باین پادشاه بی شک و کثوری شوکت و کنت (مقصود پادشاه
 انگلیس) بود برای ما و او را بمنزل خود راه ده زیرا که اینجا یعنی لوی
 چهاردهم باین ضرر سن خیلی بخیل وجود است

دانی من شولیه و قیر که در اردوی پادشاه بود غالباً بمن کاغذ نوشت
 من در نوشتن جواب باو خیلی ملاحظه میکردم زیرا که سفر که باو بار بودم

نوشته چنانکه از پاریس برای امانی اردو میآمد تمام را با میکروند و میخواندند
 و اغلب را هم میخواندند و فقره و فقره من بود و بجهت جرت نمیکردم
 که از دانی خود بعضی حقیقات لازم را که راجع به روسی من ببلوی چهاردهم
 بود نمایم و از یک سمت همه روزه ملکه انگلیس که عهده محترمه من بود همراه میکرد
 که من را ضعیف و زاجت پسر او پادشاه انگلیس شوم و اصرار است که ملکه فرانسه
 در وجه لوی چهاردهم شدن شرفش بجهت عید و از ملکه انگلیس شدن
 بالاتر و بهتر است حتی ملکه انگلیس مرا باین طریق کرد که پیرش ابد باهوال
 اما ک شخص من را حلیه و دخل و تصرف نخواهد کرد و از سالی دوست ندارد
 نوامی که دولتمندان این خانواده برای او از انگلیس میفرستند صد هزار
 تومانش را بمن خواهد داد من جوابهای مبهم میدادم تا روزی که انگلیس
 من آمد و گفت که از اردو بمن نوشته بودند که صحبت عروسی تو ببلوی
 چهاردهم در میان است آیا یقین کن اینهمگی از تدریج و حلیه های آن
 دو عرش ما و پادشاه فرانسه است که با کار دینال مازارن در شهباز
 این خبر متحد شده اند که قدرت و خودت را از دوستی شاهزادگان باغی

منصرف کند هفتصد و عده بده که اگر زن لوی چهاردهم شدی یا کسی
 ازین موصلت کرد بدی آنوقت زن پسین شوی مگر مجلس پادشاه
 کرده و همین تفصیل با و انهار و هشت پدرم در جواب گفت که این دختر
 چهارش در دست من میت حالا چهارش او را با خودش است و بعد
 با پسرش پادشاه فرانسه است من این جواب پدرم خوشحال شدم زیرا
 که مگر محکمت معلوم بود یعنی بهتر از مگر محکمت موموم شدن است از
 کجا معلوم است که این شارل دویم پادشاه مجلس شود و در صورتیکه لوی
 چهاردهم امحال پادشاه فرانسه است نقد را بنسبه نیتوان داد در این
 اوقات کوادرا طور میل بدوستی و مراد و ده بن کرد پدرم هم از هفتقره
 خوشحال بود و روزی در خانه پدرم با و بر خورد صحبت زیاد نمودیم و او را
 زاده پرسش کنده را برای دوکت و دیوک برادر پادشاه مجلس نامزد کردند
 چاره این شاه هزاره مجلس که زیاد از پنجاه هزار تومان اگر برادرش مستقل
 بشود در سال بیشتر نخواهد داشت و اگر برادرش پادشاه مجلس نشود هیچ
 نخواهد داشت با این مبلغ کم نمیدانم همشیره زاده پرسش کند چطور زندگانی خواهد کرد

من قبل از شروع بوقایع اینال لازم است که تفصیل جشن بلوغ پادشاه
 و هجرت سورش پرسش کنده را بطور مختصرا بنجام بعد از شش ماه طلب خدمت را بیک
 در هجرت سبنا بر هزار و شصت و پنجاه و یک کشته لوی چهاردهم ملت
 روش که بلوغ عرفی خود را انهار دارد ما و دشمن اسباب و لوازم این
 تشریفات را خیلی تحمل فرمایم آورد هر قدر ممکن بود در زینت لباس پادشاه
 و کالسکه و عکس جات مخصوص و زین یراق اسبها کوشید و از عمارت
 سلطنتی ناپارلمنت در چندین موضع شیرینی و شربت و بعضی لطایف جدید
 و بمرود مجامعا میخورانند و می نوشانند پشت سر کالسکه پادشاه
 تمام شاهزاده ها از پدر من گرفته تا برادر خود لوی چهاردهم دو کواش
 و پرسش کوتی و سایرین و تمام مارشالها و سرداران و صاحبان لشکری
 و کشوری خبر پرسش کنده همه بودند پادشاه نزدیک خبر دارد و پارلمنت
 شد و روزی تخی که قبل برای او حاضر کرده بودند جلوس کرد و با جرای
 پارلمنت خطاب کرده گفت آقا این عرض از حضور من در این مجلس آنکه پیش

در این روز در هر روز از شش ماه بعد از بلوغ
 هزار و شصت و پنجاه و یک کشته

در اینال پادشاه ایران شاه پسر
 ناهید بود و هجرت خان کریمی از پادشاه
 ایران رو کرد و در ده سالها پیریز کرد
 بود و سبها در حدود و قریب
 متعینا کردند و حکم از پادشاه و کلا
 و هجرتان بیکم شاه و عکس و عکس
 خواب نمودند در اینال بیکم
 عکس و عکس تازی و کلا
 بیکم شیراز را که زینت کرده
 بودند بیکاری آنکه آهسته
 است

قانونی که در مملکت فرانسه است و این قانون معدس چندین صد سال
 که در این مملکت برقرار است منبستی رسیده ام که سلاطین و فئودالیت
 جلوس می کنند و باین سن که رسیده بدستخفا تمام امورات سلطنت را
 اداره نمایند و من از امر فرساید زمام مهام امورات را بکف کفایت خود
 میگیرم و امیدوار هستم که خداوند عالم جل جلاله من را برای نموده و بفرمود
 و عدالت ازین بعد امانی مملکت از من بکنند بعد ازین نقل ملک از ما
 برخاست و رو پادشاه کرده گفت که در مدت طفولیت شما بر حسب
 پدرنا جدارت من چندین سال نیابت سلطنت نمودم و حالاً ازین منصب
 استعفا نموده حق را بجای دارم و اگر میکنم پادشاه بر خاسته صورت
 مادر را ببوسید و فرمود کمال ضایعیت را از شما داشته و دارم و بعد ازین
 در این مملکت اول شخص شما خواهید بود اشی

بنا فاصله شاهزاده و اعیان و سرداران و درجه شهود اجرای پادشاهی
 دسته دسته از جلوس تخت پادشاه گذشته تهنیت عرض کرده و بعد
 جارجی پشی از جای خود برخاسته و مردم را بکوت حکم داد یکی از ایشان

خاصه پادشاه و فرمان که صبح آنروز مبر و مهنای پادشاه رسیدند بود
 قرائت نمود یکی از فرامین اجرای تدوین اشیای بود که نسبت بوضعیت
 خدا و حضرت عیسی و پادشاه مانرا گوید فرمان دیگر منع اکید و جنگ
 و دل بود که دو نفر با هم عداوت و کینه را نباید بجای رسانند که شمشیر
 یا چاقو در قتل یکدیگر استعمال کنند و بعد از انعام قرائت فرامین
 پادشاه از روی تخت برخاست و شرحی در بیکناهی و بقیصیری
 پرسش کننده بیان نمود و کمال تأسف را ازین برد که در ایام طفولیت
 او این شاهزاده رشید محترم را مهم و مایوس از خدمت دولت
 نموده و نسبت بکار دیال مازن بیانات و فرمایشات بسیار
 سخت نموده و تمام تقصیراتی که در این مدت واقع شده بود بکردن
 این وزیر ثابت نموده و نیز صراحت بیان کرد که کار دیال مازن
 و دوستان و هواخواهان و اقوام و متوین حتی نوکرهای او ازین
 بعد ممنوع از ورود و بنجاک فرانسه بشند و اگر هر یک ازین شخص
 ورود و بنجاک فرانسه نمایند در حق آنها همان حکام صادر خواهد شد

و همان حدود سیاست با آنها وارد میاید که باید در حق شماهی که
دشمن شخص پادشاه و برهم زن مملکت پادشاه میشد وارد آید
لوی چهاردهم مستقلاً و مستبداً باریکه سلطنت جلوس نمود و موجب ظاهر
نیابت سلطنت مادرش با شما رسید اما تمام این تشریفات آرزو
و بیانات پادشاه ظاهر ساری و دروغ صرف بود پادشاه اگرچه
بالغ و مکلف عرفی شده و از حیثیت قد و قواره از یک طفل سیزده
ساله بیشتر نمینمود لیکن باز عوالم طفولیت کاملاً در او بود و طوری
میضیع و منقاد مادر بود و بشدتی مادر را دوست میارست که از
خنده او سرور و از کریه او متالم میشد این طفل تا بعد از طوری نخواست
و غرور مرتب نموده بودند علاوه بر اینکه این صفات و نمیه در لایحه
بوربون موردی است لوی چهاردهم را میتوان گفت مجسمه غرور و
نخوت بود و طوطی و در هر چه مادر با او تعلیم میکرد بدون کم و زیاد پان
مینمود و عمل میکرد کار دینال چنانچه ذکر شد پناه بوالی کلون بزرگ
و در خاک المان بود اما روزی شب غنشد که از طرف او شخصی

نزد ملکه نیامده و ارسال رسائل و مکاتبات میکرد مادام شور و زور
که وقتی از خواص ملکه حالیه و حالا هم چنان عاری و بری از اخلاق
او نبود و لیکن با کار دینال مازان نهایت عداوت را داشت
و با کوا در اطور بواسطه و خسرش که معشوقه او بود کمال خصومت را
مینمود به کوا در اطور لیصحت کرده که جهت میل تمام و تمامی که ملکه مادر
پادشاه بکار دینال دارد محض محبت غیر مشروعی است که با بین
کار دینال و ملکه است و تو بهر جهت از این مرد که ایتالیائی حبساً
و سبباً خلفاً و خلفاً شایسته تر نهی می و اگر لیصحت مرا کوشش کنی
و بدستور العمل من رفتار نمائی عاقبت در دل ملکه و الله پادشاه
جای کار دینال مازان را خواهی گرفت کوا در اطور سوگند یاد نمود
که بدون کم و زیاد پیروی نصیاح مادام شور و زور را نماید میان این
دو شخص مقرر شد که ازین بعد کوا در اطور بهانه استخبار و استعلام ملکه
از وقایع و حوادثی که در شهر و مید هر روزی چند مرتبه در خلوت
و بلا ثالث با ملکه ملاقات نماید و درین گفتگو چشمهای خود را بسته

ملکه دوشه و کاهی آه سوزی از دل پرورد بکشد و بکلیه چنین بفهماند
 که عاشق دستهای دوست بریزا که بچپک از اعضای بدن ملکه بقدر
 دستهای مقبول و مطبوع بنود و در این ضمن هم کاهی سراسیمه
 کرده برای نیل بمقصود استمداد از خدا نماید و غالباً از کار دنیال مازان
 بدکونی کند و چنین بفهماند که عاشق ملکه است و باین سطره با کار دنیال
 مازان که رقیب او واقع شده است عداوت میورزد ملکه که
 طبعاً مایل بود که بهم کس با و اظهار عشق کند ازین حرکات کواد
 را طور بسیار معشوق شد و درین صحت با دام سوز و رقت و بغض
 گفت این ضعیفه محاله مثل اینکه ابد ازین مقدمه خبری ندارد فلها
 تعجب کرده گفت اگر معاشرت شما با کار دنیال مازان صحیح دارد
 بجهات عدیده با کواد را طور شرفش بیشتر علی الخصوص درین
 مورد که انقلاب بزرگ و مملکت بروز کرده و پسرش کنده یا غی طایفه
 دلربائی ازین شخص که اعدا عدو خانوادہ پسرش کنده است خالی از
 ضرورت بلکه صلاح دین و دولت است عجب همت که ملکه فریب

این تقبالت را خورده و معاشرت کواد را طور دل داده و او را محرم راز خود
 نمود و نزدیک بود که کار کواد را طور بالا ببرد که کم محبت مازان
 از دل ملکه بیرون رود و با سوسان مازان که دور و دور ملکه بود و بغض
 مفضل با و نوشتند مازان کاغذی سرپا بنجید اما در معنی توبخ
 بلکه نوشت تا یک حدی پلنیک ادرا در قبول معاشرت کواد را طور
 تجدید نمود اما سرنگاه بداشتن و ثابت در دوستی نبودن این شخص را
 هم در این ضمن خاطر نشان ملکه کرد ملکه بعد از وصول این کاغذ از عاشق
 و سرنیزه خود بخل شد با کواد را طور اظهار جبرانی میکرد و از او در بعضی
 مطالب سوز می نمود اما دل خود را قایم نگاه میداشت و فریب کلمات
 شیرین و لرزایی کواد را طور را نمی خورد

پرسش کنده ابد اعتنا بفرمایشات سرپا محبت میز پادشاه که نسبت
 با و در مجلس پارلمنت گفته شده بود نمود و بسچو چه چنان از ملکه مادر
 پادشاه پیدا میکرد و اگر اغوا و تحریک زوجه و خواهر خود بنوعی
 شمشیر مخالفت بر ضد پادشاه از نیام نمی کشید این دوزن و زنی بعضی

اقوام و یکیش او را بر این جنات بزرگ واداشته بیاست سلطنت
آن و وریش در فراسه در این چند سال خیال تمام نوان مخرب و بخیه
این مملکت را متوش و فخل ساخته بود این قبیل زنهار از غلب مردما
هوا و هوستان و تماشان در غفلت و شهرت بیشتر بود تا روزی
پرس کنده شمشیر خود را از غلاف کشیده بجا صیرین که او را تحریک
بغلیان میخواندند و با آنها گفت با کراه و با جبار من بصد پادشاه و
مملکت خود این شمشیر را برهنه ساختم اما دانسته باشید که یا باید بسته
شوم و یا آخر از همه کس این شمشیر برهنه را بغلاف گذارم بعضی از
اقوام خود را در شهرهای نزدیک پای تخت گذاشته و خود به دست نری
و سایر ابلات جنوبی حرکت کرد که مردم اینجا را با خود متحد سازد
و بر ضد دولت برانگیزاند و امیدش بر این بود که دولت پسانیل
نقد و قوت او را امداد نماید بلکه با کمال ثغف و خوشحالی مخالفت و
با عینکری پرس کنده مقصر و مضمحل شود و درین صحبت شبی بکواد را طوط
که جبات من بازند کانی پرس کنده با هم نمی سازد و او باید در این

صفحه روزگار نباشد و فانی و معدوم صرف یا باید من باشم با چه
این عداوت آشکار باز کاغذی که از کار دینال رسید مکر را مجبور ساخت
برای انعام حجت و رصده سانش با پرس کنده بر آید کاغذی مکه
بخط خود پرس کنده نوشت که اگر حجت از آمدن بپایس و
شریفانی حضور پادشاه داری در حکومت و سرداری خود بر قرار
در هر یکی از قلعه ها باینکه در حوزه حکومت خودت هست میخواهی محقق
شو و اینجا اینقدر بمان تا اطمینان حاصل کرده آنوقت بپایس بیا
و بی جهت و سبب جنگ و فله را سبب نشود اسباب خونریزی را
فرایم بناد و در کوا و را طور ازین کاغذ مکه حیرت داشت که این چه
بضحتی است که کار دینال بلکه نموده و این چه حاجتی است که کردگر
پرس کنده شده که اطاعت نمی نماید مردم یعنی عامه منس از طریقه
منحیر بودند که بدون سبب و جهت با عینکری کنده از چه راه است و
مقصود و منظور حقیقی در این طغیان چه چیز است و از اینجا بی که رعیت
جزو در جنگهای در خله سنوات سابقه پریشان حال و فانی شده بودند

و همان من الوجوه مایل و رغبت جنگ داخلی نازده نبودند پرسش کنند
 مالیاتی که بخزانة دولت باید حمل شود در هر یک از شهرهای که سپر
 باد بود یا تازه آنجا را تصرف نموده بود بهمانه مخارج فوق العاده چون
 کشتی ضبط نمود و چندین هزار نفر مرد مسلح در زیر بیرق خود جمع کرد و جمعی از
 نجای مملکت که با اخصوصیت داشتند و با کار و نیال بد بودند و هر یک
 از آنها حاکم مستقل شهری بودند خود را به تبعیت او در آورده و پادشاه
 یعنی ملک بجهت تمام چهار هزار نفر قشون حاضر ساخته بعضی مجادله با پرسش کنند
 از پارس حرکت نموده تا شهر بوزر رسیدند و از آنجا بشهر پواتیه مرئی
 شاپرت و دولخواه که ازین سواق عسکر مطلق شده از طرف
 دستجات قشون خود رو بار دوی پادشاه نهادند گفت ما که که از
 دولخواهان و از نجای مملکت بود و در اعظم قشون پادشاهی شده
 باد شده از قشون بجنگ پرسش کنند بسمت ایالت گوی حرکت نمود
 پرسش کنند در این وقت در شهر بر دو بود و چند فردند از کشتیهایی جنگی
 اسپانیولی از سمت دریا بنگاه او رسیدند پارلمنت بر دو و امانی

و بشهر ایالت ما و اینکه قشون اسپانیولی بنگاه پرسش کنند و چهل
 مملکت فرانسه شده بود علی العیاض تبعیت و بکنین او را می نمودند اما بعد از
 ورود قشون اصبی در خاک فرانسه از تبعیت او سر زدند بلکه او را توپخ
 و لعنت نمودند گفت ما که در چندین تصادف با پرسش کنند قشونات
 نمایان کرد و در این بین پرسش کنند محض خست طیف علاوه بر آنکه با دولت
 اسپانیول ساخته بود و مایل بر این شد که با کرم دل رئیس جمهوری پارس
 هم باز در این شخص مجمل دانت که در کار کرده استقامت و استحکام
 میت احسا با قوال او نمود اما قشون اسپانیولی متفرقات فرانسه را
 در سمت فلانده تصاحب نمودند در هشتم اکبر فرمانی از طرف پادشاه
 او قانیکه اردو در شهر بوزر بود خطاب تمام ملت فرانسه صادر شد
 و این فرمان بچندین هزار نسخه بطبع رسیده و در تمام شهرها و قرا و دایع
 مملکت فرانسه مأمورین دولت تقسیم نموده خلاصه مضمون این فرمان
 آنکه پرسش کنند و برادرش کونتی دخواهرش زوجه لنگویل و نمود و
 روش فوکل هرچتن نسبت بدولت یعنی نسبت بشخص سلطنتی

هستند و بر دو لخواه نان پادشاه قتل آنها مباح و وجوبیت صورت
این فرمان که پاریس رسید در ابله من فی الغور پاریست رفقه و خبر
پاریست اظهار داشت که شاهزاده های خانواده سلطنت باین محله و قفا
عنوان حکم بقیتشان صادر کرد و شما ناکین باین فرمان نموده و عیستنا
بمضون آن ننماید و کلاهی مجلس پاریست با اتفاق با وجواب دادند
که اگر پرسش کنند و اتباع او فقط بجنگ داخلی کشا میگردند ما را حرفی
نبود اما چون قشون صحنی را بکام خود نفرستند و رود دادند ما نمی توانیم
پرسش مشارالیه و اتباع او را خاین سلطنت و مملکت ندانیم
شهرت ورود کار دیال مازان بکام فرانسه شایع شد تا در ۱۸ اوت
دوک دل بونف حاکم پیکاردی کاغذی بجهت مازان که با او نوشته بود
بر کلاهی پاریست نمود در این کاغذ مازان اظهار کرده بود وضع معیشت
فرانسه را شنیده ام و از آنجا که خود را همیشه دو لخواه پادشاه میدانم شوقم
زیاده بر این پادشاه و مملکت فرانسه را در این سخت و محنت به منم
و هزار نفر قشون از امانی المان را گسیه خود جمع آوری کرده و اینک

بکام پادشاه داخل خاک فرانسه خواهم شد اجرای پاریست که
با قطع با کار دیال بد بودند بعد از قرائت این کاغذ بنای بسیار کشیدند
ناظر محترم من بخصه پاریست رفت و ورود مازان را بشهر سلان رسماً
اعلان نمود و در کلاهی مجلس غفای کلی کرد که هر کس مازان را زندگیاشته
بپاریس آورد پانزده هزار تومان و کلاهی پاریست با و انعام خواهند داد
این اخبار که بکار دیال رسید و همان الوجوه اعتنا نکرد و نسبت اردوی
پادشاه رفت میداشت که پدر محترم من قابل ریاست هیچ فرقیست
بیک و عده جزئی و دلوشش میشود و بیک بغیر محضرتانم میگردند و در
دستش باقی است و نه بپیشش اعتنائی مرد بخیر و کم مایه و مزلزل
العقل است انشی

حالا بروم بطلب خود خلاصه پدر بزرگوارم بجهت شخصی را ما مورد غور بارودی
پادشاه رفقه چند فوجی که متعلق بجنس او بود و در اردو بودند جناب پاریس
کرد بهانه اینکه مردم پاریس از ورود کار دیال شورش اند و بعیدیت که
دشمنه سرباز و من برای حفظ شخص خود مجبور بر اینم که عساکر دولتی ابو کچی خود را

نزد خود حضور نمایم اگر چه بعد از بالغ شدن پادشاه منصب سپهسالار
عساکر فرانسه از پدرم صلب شده بود حالانکه مقام او در دولت
مختصر بمعمولی پادشاه بود عجب همت که پدرم فوجی را سر راه کار دینال
فرستاد که با او جنگ کرده برشش کردند و اندک قوتن کار دینال که مرکب از
ده هزار نفر سوار و المان بود در سه پل یون باین مختصر قوتن برخورد
و آنها را شکست داد و متفرق ساختند و با تشریفات ریاد کار دینال را
از روی پادشاه شد و پادشاه تا یک فرسخ بار دو مانده کار دینال را
استقبال کرد

پدر من که در پاریس بود دقیقه از عداوت کار دینال و بدگویی از او چه
در خلا و مجلس پارلمنت چه در خلا با حضور دوستانش آنی فرو گذار نمیکرد
بعضی از هواخواهان پرسش کنند از قبیل غور و غیره دارد پاریس شدند و محض
تشریفات در رود آنها در عمارت لوکسانورک دوسه مجلس بال پدرم برای آنها
فراهم آورد اگر چه در میان نشستجات کار دینال که بعد از نوشتن است
آمد یکی از جوایسش اوقات یاد نوشته بود که در این دوسه شب مهمانی

لوکسانورک مدعین در افراط شراب و تمام هرگز کی و زوالت فرد کذا نموده
و از من هم آسبی برده بود که بیشتر این اسباب را من فراهم آورده بودم
اما چنین بود مسیور غور و شوقی بود و این مهمانی محض تشریفات بود
اگر افراتجلی در شراب کرده بود یا در معاشرت بمن بیشتر آنچه باید و شاید
اقدامی نموده بود چون همان بود معفو بود و مأمور دیگری از پرسش کنند
بالبعضی نوشتجات رسیدگی از آن نوشتجات خطاب من بود و بمضمونش
این مأمور را از طرف من میفرستد که بخلاف سابق شما و محبت من
ثابت باید و همیشه طرف مرا ملاحظه می کند حاصل نوشته مأمور است که از
طرف من دست شما را میبوسد و تقاضای مرا معروض دارد

فی الواقع بدون ریاد از روی صیقت بخلاف سابق من با پرسش شما را به
دوست بودم و صرفه و صلاح او را در هر کار منظور هشتم خبری که می رسید
هر وقت بمن بر فواعت قوتن پادشاه بود و لکنک بشدم و مختصر
فحشی که از طرف شاهزادگان یا غی می شنیدم بنحو شمالی من صد در میانه فرود
مسیور غور بعد از سه چهار روز توقف در پاریس رفت و با قوتی که با او پیش

بود بیشتر اجانبه و از اهل اسپانیول و سرسین بودند که شایه نزد کان
 یانی آنها را حیر کرد و بکجک پادشاهشان حاضر نمود. بودند و باره بگو الی پس
 مرجهت کرد و تا شرفات که با پارس چندان مفاشی ندارد رسید پیرم از
 یکمشت و حش این را داشت که مبادا پادشاه و عا کرد و تلی بشایه کان
 یانی سلا شوند و او در دست یانیان متهم شد و معصوب شود از طرف
 دیگر بواسطه عداوت با کار دینال صدر اعظم شنه را غلط میکرد و در باطن
 محرک شاهزادگان یانی بود بلکه از هر نوع حمایت مادی معنوی درباره
 آنها مضایقه میکرد و این حیص و حص کو او را طور منصب کار دینالی رسید
 و این منصبی که از طرف پاپ باو داده شده بود که بقدر مقدور افعال در
 اینکار بکند و زکی و چالاک کو او را طور دوستانی که در مردم داشت سبب
 شد که پاپ عثمائی بحرف میفرزانه نمود و کو او را طور را بنیقام عالی
 رساند و ازین بعد موسوم بکار دینال رتزو خواهد بود این شخص محلی یانی
 کار دینال رتزو بواسطه عداوتی که با پارس کنده و سایر شاهزادگان یانی
 داشت و با پیرم بحسب ظاهر اهل خصومت میکرد پیرم را مانع بود از

بعضی اعمال ناشایسته که حق و شان و نسبت و قرابت او با خانواده
 سلطنت و پادشاه مقتضی نبود و یکی از سعادت و اقبال پیرم درین بود
 حرف شنوی ازین شخص بود و الا بعد از استقلال پادشاه و سلطنت یا
 عنقریب شاهزادگان یانی کیسکه متهم بخیانیت و طرف هر نوع
 صدمه و زحمت میشد پیرم بود با وجود و این سیو منور که نزدیک پارس
 رسید با باردن زکلم شامپ سردار قشون اسپانیولی نزد پیرم آمدند
 و از بعضی دستورات الهام کردند و در این بین خبر رسید که قشون یانی
 بر روی شخص پارس کنده نزدیک به آنجا رسیده است و این دو دسته
 قشون بقصد تصرف پارس میآیند و ارار دوی پادشاه هم خبر رسید
 که کار دینال مازان بعد از مرجهت از المان در کمال استقلال شغول
 رتق و تقق امورات صدارت است و قشون دولتی حاضر شده اند
 که بعد از ورود شاهزادگان یانی با پارس از عقب برسند و شتر را
 محاصره نمایند اتفاقا سردار اسپانیولی را در خانه پیرم دیدم این شخص
 اصلا اسپانیولی نیست از اهل لندن است اما حالا در خدمت پادشاه

اسپانیول مستخدم است مرد بسیار عاقل و در درشیدی است از پسریم
 که وضع ما را چه طور می بینید خانه های فزانوی را خوشگل تر یا شئی با خواتین
 اسپانیولی را محض قتل نه از روی حقیقت جواب داد در مکتبی که یکی از خویش
 نواب علیه باشید من چگونه می توانم تصور کنم که خواتین اسپانیولی خوشگلتر
 از خانه های فزانوی هستند اگر چه میدانم دروغ میگوید از آنجائی که ما
 محققه نتوان خوشمان از قتل مردان می آید معذرت شدم و در صحبت
 بمن رساند که اگر این مرد محیل مقصودش کار و بنال ما را زن بود که شسته
 بود و فتنه نموده بود حالا میبایستی شما زوجه ارشی و دکن و مکه بلند
 باشید خلاصه بعد از اینکه شهر انجرا فزون پرسش کند متصرف شد اردوی
 پادشاه بطرف بلوا و ایالت اورلگان حرکت نمود شهر بلوا و ایالت
 اورلگان خاصه پدر من بود برای اینکه شاه هزارگان اقرب پادشاه را
 لقب دوک و درلگانی میدادند و پدر من این لقب را داشت و این ایالت
 بنول او بود میبایستی علی الرغم پادشاه و بیکه با ایالت پدرم در دو می کنند
 او برای شرفیات و حاضر نمودن سیو سات از پاریس آنجا برود آن دل

و جرئت را داشت که اینکار را کند آن گذشته فزون دولتی مزاج و
 دانات و آبادیهای اورلگان را طوری چا پیده و خراب کرده بودند که خبر
 و شهرهای محصور این ایالت هیچ جا هیچ چیز پیدا نمی شد بیکه فزون پادشاه
 نزدیک به اورلگان رسید اما لی اورلگان عریضه پدرم نوشتند و اردو
 تکلیف خواستند که نسبت بار دوی پادشاهی چه تم حرکت بکنند
 گفت کیرامون را که یکی از خواص پدرم بود با اورلگان ما ممر ساخت
 که دروازه را روی فزون پادشاه بسته بهانه اینکه کار دینال با نهایت
 و اما لی فرانسه با او بد شد را بشهر راه نمیدیم و با بل شهر سپردند که
 که فزون پادشاه و بیکه نزدیک شدند دروازه را بسته سکون را تعمیر
 نموده توپها را با سیاهان کشیده بالای بار و رفته و با او از بلغت
 بکار دینال ما را زن نمایند حاکم شهر اورلگان اگر چه از طرف پدرم همور
 بود اما ملاحظه مال کار خود را کرده از شهر بار دوی پادشاه فرار نمود اما
 شهر عریضه پدرم نوشته که پیغام کیرامون رسید ما از برای اطمینان
 حاضریم لیکن تعجب این داریم که شخص شریف شما را بسیار عیگری و لفت

پادشاه اغوا و تحریک مینماید و خودتان بحسب ظاهر تر حسیه
کناره میجوئید اگر در فرمایش خود صادق و قید چنانچه مکتوب خودتان
مینماید و اینجا غرضی نبود که مشایده صدف و دلجوای بی با نسبت
بجودتان نمایند و آلا ما چرا بملکه میماندند

انالی شهر پارس و وکلای مجلس پارلیت اگر چه بوجه مرحبت کار دینال
مازارن از پادشاه و کله و لوطی بودند اما از اینکه شاهزاده های طایفی
معاونت خود قشون چینی را طلب نموده بجوالی پارس آوردند از
طایفان بیشتر و کشت بودند و آمدن کار دینال و غرض از ترجیح
ازین خیانت بدولت و ملت میدادند اما از آنطرف چون پرده درید
شده بود و سکنه پای تحت با سلطنت آشکارا یا غنی شده بودند و نظر
لوی چهاردهم را میکشیدند و نه حمایتی از شاهزادگان یا غنی میکرد
مانوری مخصوص از طرف پارس کننده وارد پارس شد و بدرم نهاد
کرد که قضا باید به اورنگان روی و نگداری این شهر را قشون پادشاه
مستقر شود و حالت بدرم که بر همه معلوم است که چه قدر جهان و

کم دل و در چنین مواردی بی همت و غیرت بود و هر وقت که عرصه
بر او سنگ میشد یا سهل میوز و یا فصد میکرد یا سوت میزد پیغام
پرسش کننده که بنواب والا رسید از شدت دشت و دشت بر
کار را نمود هم سهل خرد و هم فصد کرد هم اتصالاً سوت میزد و مراکز یک
بستر تارض خود خواسته و کشت فرزند و چنین موارد و تکلیف
اولاد همراهی با پدر است من بوجه کالت مزاج باورنگان
نمی توانم روش اینکار را بوجه تحمل مینایم من فردای آنروز با چهارصد
سوار از سواران پارس کننده به سمت اورنگان حرکت کردیم میوه
شادینی که از عقلای عصر و تربیت شده کار دینال یسلیو بود و حالا
از همدقای پارس کننده است و با کار دینال مازارن اعدا و خود را
حاضر لصداره میداند سعی که من رفتم با پدرم و دایع کنم در خانه پدرم
بود و کشت که این سفر ترا خیلی معارف خواهد کرد و حیث از تو بود که
بارین جلالت قدر و حسب و نسب کمتر از خواهر پارس کننده باشی یعنی
مادام لنگویل می بینی که این ضعیفه بچه قسم و چه نوع برادرشادت میدد

و حمایت از برادر و شوهر خود میکنند تو هم باید در این موقع سخت
و سخت بیدار باشی و به اورنگان روی من و دو نفر از زنانی
مخزنه آشنای خود را هم با خود برداشته و قبل از خروج از شهر کلیسا
نوتردام رفته و از خداوند استمداد نمودم یک منزلی شهر اورنگان
که رسیدم چا پاری دیدم که بهمت پاریس نزدیکم میرود و کاغذها
او را باز کرده خواندم اما لی شهر بیدارم نوشته بودند که پادشاه
فرمانی نوشته که مشب را در قریه کلری اردو توقف میکنند و فردا
بدون اینکه دارد شهر اورنگان شود و از کنار شهر گذشته بهمت شهر
پاریس میرود من از این خبر وحشت کردم زیرا که باین عمل که پادشاه
بهمت پاریس میرود در میان دو دسته قشون یا غی که یکی لبرداری
خود پرورش کند و دیگری لبرداری میسر نمیشود جدائی خواهد افتاد
و قتی این دو دسته با هم مشق نباشند ضعیف خواهند شد یقیناً
قشون دولتی با آنها شکست خواهد داد اما لی شهر اورنگان که مطمئن
ازین بودند که قشون پادشاه با وجود فرمان دیروز در دلبهر آنها

نخواهد کرد و نمیرسیدند که مرا بپذیرند و دروازه را بر روی من بسته من
در شهر راکشته نزدیک هر دروازه رفته خود را معرفی نمودم پس با بچال
ادب و قهرام سرانهای مستحق دروازه را پیش فلک میزدند و چهارمات
نظامی را بعل میآوردند اما اجازه ورود بهم نمیدادند قدری پرروئی
کرده میخواستم نزدیک بروم لکن آنها را سمیت من دراز کرده و مرا تهدید
مینمودند من هم لجاجت کردم تا مشب وارد شهر نشده و اینجا نخواهم آسوده
نخواهم بود و یک سمت شهر اورنگان رودخانه است و یکی از دروازهها
شهر لطیف رودخانه باریش و من جمعی از قایقچها را یقین نموده در کشتیهای
آنها خودم و انبیا هم نشستم و سمیت آن دروازه که سمیت رودخانه بود
ریشتم اما لی شهر کمان نمیکردند که من بتوانم بمعاونت قایق باین سمت
شهر پیایم از کشتی بجنگی یعنی نزدیک دروازه خیلی بر غمت میتوان رفت
من با چار و دست و پا بویتهائی که در کنار رودخانه رویده بود دستگیر
کرده بیک رفیق خودم را آسمت رودخانه یعنی نزدیک حصار شهر رساندم
و دروازه شهر را بغیر بئر قایقچها شکسته و قدری از آن در را سوزانده

دارو شهر شدم این دروازه هنوز بدروازه سوخته معروفست و سیهما
 بدار الحکومه رفتم حکم نمودم چهل جنگ را که بیدند صحنه صیان قشون شکو
 شهر تعجب کردند که حکم کی در برای چهل جنگ که بیدند همه در
 دار الحکومه آمدند مرا که دیدند بدست و پانیم افشاده و غدر جویند و مرا
 با محال هتارم و قیمت معتبر عمارت دار الحکومه منزل دادند و همه از
 این خبر رسیدند که مبادا خبر رود و من بار دوی پادشاه رسد و پادشاه
 حاجت نموده وارد شهر شود تا فردا صبح که از دروازه پهلوی شهر گذشت
 و ما از بالای بارو تماشا میکردیم که پادشاه و ملکه و کار وینال
 هم که دیدیم که شش بدون اینکه توقف کنند و عسائی با نالی شهر
 اورنگان نمایند آنوقت مطمئن شدیم که خبر دروین پادشاه رسید
 و منزل بعد از گذشتن از شهر اورنگان خبر دروین پادشاه عرض کردند
 و من تفصیل درود خود را بعبیت و اطاعت اهل شهر را بواسطه چار بیدم
 دشته بپایس دستادم و خودم در شهر اورنگان ایستادم تا حکام
 از پاریس بمن برسند و تکلیف معلوم شود



ترجمه جلد اول سرگذشت ما و نوازل موت پسر تاریخ ۲۷ رجب الحبيب
 ۱۳۰۰ در جاجرد و با تمام رسید ۲۲ جمادی الاول گذشته شروع شد
 و امروز تمام شد فی الواقع در ظرف یک ماه این جلد را حسب الامر
 اعلی روح العالمین ذره ترجمه نمودم و در صورتیکه شب و روز تمام یا ناخوش
 بودم یا بواسطه ناخوشی ما درم حواسی نداشتم رجای و اقی است که
 ان شاء الله این ترجمه را قابل مطبوع خاطر دریا مقام مبارک بمانون شاهنشاه
 روحنا و روح العالمین فدا کرده و بسبب تسویتی کرده که مجلدات دیگر این
 سرگذشت که تاریخ صحیح صد سال ساخت طایفه بوربون و مملکت فرانسه
 بنجام رسد غلام نواز محمد حسن شهر با عیال الله

حزق الله محمد قدوسی بن مردم

مهر محمد آفری

MSA